

سپاوون

دور دوم، شماره هفتم ماه سرطان ۱۳۸۲ مطابق جولای، اگست ۲۰۰۳

Ketabton.com

کمان رستم چـرا "اسامه" شد؟





فروشگاه پامیر

مژده به هموطنان مادر امریکا:
فروشگاه پامیر عرضه کننده گوشت ذبح شده حلال و مورد اطمینان
همچنان هموطنان عزیز میتوانند مجلات سباوون را فقط از فروشگاه پامیر
بدست آورند.
آدرس: سائفرانسیسکو موبایل: ۷۰۱۵-۷۹۰ (۵۱۰)

سباوون

نشانی: اتحادیه ژورنالستان

صاحب امتیاز: محمد انور شعیب رئیس اتحادیه ژورنالستان افغانستان

مدیر مسؤول: لطیفه سیدی پوپل

معاون مسؤول: محمد محسن نظری

کمپوز: اکمل عازم

خطاط: سید احسان هاشمی

پست بکس: ۱۱۷ شماره ثبت: ۱۱۷

موبایل: ۰۷۰۲۹۲۲۰۷

ایمل: sabaoon@yahoo.com

طبع: مطبعه صنعتی الکوزی شهرنو، متصل چاینیز رستوران

موبایل: ۰۷۹۳۳۰۷۷۴ و ۰۷۹۳۱۲۵۰۵

هیات تحریر:

رزاق مامون، خالدہ فروغ، غفور لیوال، فهیم دشتی

برشنا نظری، کاوه آهنگر، شفیع سکندری

نشانی: مرکز مطبوعاتی و کلتوری افغان آئینه جوار

وزارت پلان

یاد داشت:

اداره مجله در ویرایش و پیرایش مطالب دست باز دارد.

مطالب رسیده به اداره در صورت چاپ و یا عدم آن دوباره

به نویسنده مسترد نمیگردد.

آراء و عقاید مطرح شده در مضامین نظر نویسندگان

آن است.



سپاوون

د محمود طرزی عصر اوله لویدیڅ سره د افغانی ټولنی د

اریک و پراپام ص (۷)



کمان رستم

چرا ص (۲)

اسامه "شده؟"



استاد موش مرده چاره وینه الی
کسیا و اقیانوس

ص (۹)



شفت خان در سینمای هند دنبال چه هدفی سرگردان است

ص (۱۵)

ص (۳۷)

چرا جاوید واصل را کشتند؟

ص (۱۳)

کشورم را به دادگاه
میکشانم



مصاحبه از سوریه عظیمی

کتابخانه فیلم چرا اسامه

جایزه سینما، تجربه و هنر فرانسه که یکی از معتبرترین جوایز در کن است و برای بعضی فیلمها استثنأ داده میشود.

جایزه جوانان "کن" که از طرف یک هیأت جوانان و نوجوانان برای بهترین فلمی که از میان یکصد و چند فلم انتخاب میکند داده میشود و جایزه کمره طلایی.

جایزه مدال طلایی فدریکو فلینی: جایزه ایست که هر سال از طرف هیأتی که از طرف یونسکو به کن می آید و از میان فلم ها و شخصیت های سینمایی فلم و شخصیتی را انتخاب میکند و به آنها جایزه میدهند، این جوایزی بودند که فلم افغانی "اسامه" در فستیوال بین المللی کن دریافت نمود.

با موفقیت فلم اسامه در فستیوال بین المللی کن که یکی از معتبرترین فستیوال

بچه های کوچه و بازار میخوانند اذیت کند یک پسرک اسپندی به دفاع از وی بر آمده و میگوید که او پسر است و وقتی پسر ها میخوانند اسم او را بدانند پسرک میگوید اسم او اسامه است و یک حس عجیب و غریب برای من دست داد این به این معنی است که پسرک میخواند برای مردم بگوید که همه باید از این اسم بترسند و دنبال دخترک را رها کند و دوم اینکه وقتی نبود اسم خاص برای هر کرکتر و پرسوناژ را میدیدم به این فکر شدم که یک سمبول از دست دادن هویت است. هویت گمشده ملی، هویت گمشده فرهنگی، هویت گمشده حتا سیاسی اقتصادی و یعنی اینکه آدم های این سرزمین اسم ندارند هیچ چیزی ندارند و همه دار و ندار این سرزمین شده اسامه

کردیم همین صحنه آخر فلم از نظر من یک اندازه دور از واقعیت جلوه کرد؛ زیرا با بدنه اصلی فلم به اصطلاح نمی چسبید با آن نوع ریالیزم و گاهی وقت ریالیزم بسیار شاعرانه جور در نمی آمد و این میشد یک رویای غیر واقعی که محال است انسان در مورد آن بگوید که آیا واقعاً همه زن‌ها به آزادی واقعی آن رسیده اند؟ بناً من از این صحنه آخر گذشتم و آنرا از فلم حذف کردم. بعد از آن به این تصور شدم که اهمیت کمان رستم در فلم در افسانه است و خود فلم را واقعیت فلم را باید چه نام بگذارم و متوجه شدم که اسامه میتواند نام جالبی باشد برای فلم، از چند جهت، یکی اینکه همه کرکترهای فلم من اسم خاص ندارند جز یک مورد که در یک صحنه فلم وقتی دخترک را

های جهانی است در سینمای افغانستان فصل جدیدی باز شد فصل نوی که دنیا میتوانند به سینمای افغانستان اعتماد داشته باشند و این موضوع را بدانند که از یک کشور فراموش شده شرق نیز میتوانند، چیزهای جالبی ببینند خواننده گان عزیز مجله ساوون! اگر مجله را دقیق مطالعه نموده باشید در شماره دوم مجله ساوون مصاحبه ای داشتیم با صدیق برمک سینما گر موفق و مطرح کشور که از جریان ساختن فلمی بنام "کمان رستم" حکایت داشت چندی قبل این فلم به موفقیت بزرگ جهانی نایل آمد که به این وسیله اسمی از افغانستان و سینمای آن در جهان برده شد این موفقیت بزرگ ما را بر این واداشت که باز هم مصاحبه ای با صدیق برمک کارگردان این فلم داشته باشیم.

س: آقای صدیق برمک، اگر به یاد داشته باشید در مصاحبه قبلی تان که با مجله داشتید از فلمی بنام "کمان رستم" یاد کرده اید؛ اما فلمی که برنده جایزه شد بنام اسامه بود لطفاً بگوئید که علت تغییر آمدن در نام فلم چه است؟

ج: راستش وقتی برای اولین بار سناریوی فلم را مینوشتیم تأکید زیاد در چندین مورد بالای کمان رستم شد زیرا در چندین صحنه فلم اسمی از کمان رستم برده شده است اول در یک صحنه فلم قصه ای بنام کمان رستم از زبان مادر بزرگ دخترک "مارینا گلپهاری" برای او تعریف میشود و یک صحنه ای نیز در فلم وجود دارد که دخترک در حالت خواب و بیداری کمان رستمی را که در اثر فشار آب موترهای آتش نشانی طالبان ایجاد گردیده بود و یک صحنه ریالیستیک فلم است. دخترک می بیند که زن‌ها از زیر کمان رستم میگذرند و یک صحنه نیز صحنه آخر فلم است که دخترک با چند زن دیگر طالب از خانه او فرار میکنند و همه آنها با وسیله کوچکی که دارند از زیر کمان رستم در یک دشت سرسبز و وسیع میگذرند و فلم تمام میشود. وقتی فلم را مونتاژ



و هر چیز در پی این اسم پنهان شده و تحت تأثیر آن سایه و رنگ باخته است و اسامه به نظر من بهترین نام شد برای فلم و همه فلم فضای وحشت و ترس است و نوعی عکس العملیست در مورد این نام. در مورد این نام بی اندازه شک و تردید وجود داشت و حتی تهیه کننده های فلم میگفتند این نام زیاد خطرناک است و مردم دلهره دارند که این فلم چه است و من در جواب آنها میگفتم که منتظر فستیوال کن باشیم. و وقتی فلم در فستیوال به نمایش

در آمد. وقتی نقد ها را در مورد فلم دیدند، برداشت تماشاچی ها از این نام را دیدند علاقمند زیاد شدند به اسم آن و بعد از آن خود میخواستند تیتراژ نشرات خود را بزرگ بنویسند "اسامه" و بناً این شد بهترین نام برای فلم.

س: قبل از پیروزی تان در این فلم تصور داشتید که به چنین موفقیتی دست یابید؟

ج: قبل از اینکه فلم به فستیوال کن برود من حس میکردم که یک فلم استثنایی ساخته ام و حس میکردم که بدون شک همه دوستان ما هم از گروپ دوستان ما از ایران و دوستان ما از افغانستان همه انرژی خود را برای ساختن این فلم گذاشته بودیم و میخواستیم این فلم یک چیز خوب از آب بدر آید. هر کس مسوولیت خود را به خوبی و به بهترین وجه آن انجام دادند. هنرپیشه ها زیاد خوب بازی کردند، کار سناریو و فلمنامه. و کار کارگردانی نیز تا حدی بود که فلم را هر وقت تماشا کردید انشالله قضاوت خواهید نمود بناً یک نوع

امیدهایی در دلم جوانه میزد مانند افسانه همان پیره زنی که با یک فرش نمیدین به خریدن یوسف میروند. ما هم برای خرید اینکه حیثیت و هویت این سرزمین در سطح جهان مطرح شود با فلم اسامه پیش رفتیم و اینرا فکر کردیم که درست است که فلم ما مانند سایر فلمها پر خرج نیست و در آن از جلوه ها و تخنیک معاصر اصلاً خبری نیست اما در این فلم یک چیز نهفته است، اندیشه بزرگ و گفتن یک اندیشه بزرگ از یک راه بسیار ساده آن و دوم



ج: گاهی وقت بسیار مشکل است احساس خود را بیان کردن یعنی انسان نمیتواند برای بیان آن کلماتی بیابد و این موضوع عیناً مانند این است که برای انسان بگویند شعر را تعریف کن و یا اینکه از انسان بخواهند عشق را تعریف کن؛ اما در آن لحظات که اعلان پیروزی را شنیدم احساس کردم که این پیروزی متعلق به من نیست و این پیروزی متعلق به یک کشور است و اگر قرار بر این میشد که حق تلفی شده و حق ما ضایع میشد بدون شک حق

ملتی ضایع میشد. این حس در من بوجود آمده بود و خوشبختانه که این پیروزی بدست آمد و در همان لحظات دریافت جایزه، من جای ۲۵ میلیون افغان فکر میکردم ۲۵ میلیون افغانی که میدید چگونه اسم فلمش برده میشود، اسم کشورش برده میشود و اینکه یکبار دیگر جهانیان میدانند که افغانها

میتوانند هنر بیافرینند، افغانها میتوانند صلح و دوستی بیافرینند.

س: چه فکر میکنید، کدام عوامل با هم یکجا شده و باعث موفقیت این فلم شد؟ ج: در قدم اول داستان خوب به قول سلیمان مارچل "کارگردان هندی" داشتن یک داستان خوب در قدم اول اساس و بنیاد فلمی خوب است و عوامل تخنیکی عوامل بعدی و کمک کننده است و بعد از آن انتخاب و کار دقیق هنر پیشه ها در فلم، فلم را برای برنده شدن کمک میکند و در فلم اسامه در انتخاب هنر پیشه ها زیاد دقیق بوده ایم و در این فلم تصادفاً آن

اینکه در همه این فلم عشق همه نهفته بود، از کارگردان و سناریست هنر پیشه گرفته حتی تا آن کسیکه نور پردازی کرده همگی عشق خود را در آن نهفته داشتند بناً امید کامل داشتم به پیروزی آن مخصوصاً بعد از اینکه دوست عزیزم محسن مخملباف بعد از دیدن فلم چون از فلم خیلی خوشش آمده بود در حالتی که زیاد احساساتی بود گفت: "دوربین طلایی از سوی من برای تو داده شده." وقتی یک استاد مسلم کار، کار مرا تأیید کرد من بیشتر امید وار شدم. س: احساس تان را بعد از پیروزی و دریافت جایزه بیان کنید؟



چهره هایی را که میخواستیم دست تقدیر ما را کمک نموده و با هنر پیشه های مورد نظر ما را مقابل میساخت و اگر نه خیلی ها مشکل بود هنر پیشه های مورد نظر را در یک فلم پیدا کردن و در مجموع همه عواملی که در ساختن یک فلم به کار گرفته میشود از کار هنر گرفته تا کار مونتاز، تصویر صدا و همه عناصری که کمپوزیشن کلی فلم را میسازد همه متمرکز شده بودند روی یک هدف که عبارت از ساختن فلمی بود بنام اسامه و خلاصه همه میخواستیم که همین احساس و عاطفه را انتقال بدهیم برای بیننده و برای بیننده بفهمانیم که در این جامعه چه تراژیدی میگذرد و آنچه را که خواسته بودیم توانستیم انتقال بدهیم. واقعاً در صحنه ای که انتظار داشتیم بیننده بخندد می خندید و در صحنه ای که انتظار داشتیم بگریه می گریست و در آخر انسان احساس میکرد که واقعاً فلم چقدر می تواند تأثیر گذار باشد بلالای تماشاچی و بر انگیختن احساسات او.

س: آینده سینمای افغانستان را چگونه می بینید، مخصوصاً بعد از پیروزی این فلم.

ج: متأسفانه در طول صد، صدو چند سال تاریخ سینمای جهان حدود ۳۵ الی ۴۰ فلم نداشته ایم یکتعداد از این فلم ها در زمان خودش کارهایی استثنایی بودند. کارهای خوب بودند؛ ولی ما به این فکر هستیم که با پیروزی فلم اسامه در فستیوال کن اعتماد جهانیان به سینمای کشور ما جلب شد. و اینرا باید با صراحت بیان کنم که افغانستان یک کشور دست نخورده است بسیاری از انسانهای این سرزمین، بسیاری از شخصیت های این سرزمین شناخته نشده و من فکر میکنم سینمای افغانستان نیز یک کشف جدید است با آنکه هنرپیشه های خوب خود را سینمای ما از دست داده و بسیاری از آنها بنابر ناگزیری و جبر زمان کشور را ترک گفته اند؛ اما ما امیدوار هستیم که آنها روزی به کشور برگشته و سینمای ما را بارور تر و قویتر سازند همین فعلاً

میتواند از بین برود و حتی بعضی اوقات با مصرف خیلی کم میتوانیم فلمی خوب بسازیم و حاصل و دست آورد خیلی خوب از آن داشته باشیم.

س: در حال حاضر چه برنامه های کارهایی را روی دست دارید؟

ج: فعلاً روی چند داستان فکر میکنم؛ اما بسیار زیاد فکر میکنم روی یک داستان از آصف سلطان زاده نویسنده خوب کشور ما که مجموعه داستان "در گریز گم میشویم" او سر زبانها است و در ایران و چند کشور دیگر ترجمه شده است فعلاً در دنمارک زندگی میکند. اگر بتوانیم با او تفاهم کنیم قرار است یک تراژیدی کمیدی بسازیم که بیشتر استوار باشد بر واقعیت های زشت و زیبا و تلخ جامعه ما و لحظاتی هم داشته باشد که مردم ما بتوانند کمی خنده بکنند.

امید ما بیشتر به جوان هایی است که تازه به کار آغاز کرده اند و همه آنها چشم امید ما هستند و با ساختن چندین فلم کوتاه آنها برای ما ثابت ساختند که از یک دید خاص و شخصیت خاص هنری برخوردار هستند. هدف مشخص و سبک کار مشخص خود را دارند که بناً اینها میتوانند چرخ سینمای افغانستان را به چرخش در بیاورند گذشته از آن ما سینماگران خوبی مانند "همایون پائیز"، "میرویس رکاب"، "ولی تلاش"، "موسی رادمنش" و حتا حشمت خان با آنکه از سینمای دیگر و طرز دید و تفکر دیگری آمده است؛ اما با آمدنش در کابل آهسته آهسته فکر و نظرش نسبت به سینما تغییر کرده است و میتواند در آینده فلم های خوبی بسازد. فقط معضله اقتصادی گریبانگیر سینمای کشور ما است که کم کم آن هم

یوه منظم فکري او ټولنیز پروگرام د طرحه کولو توان له لاسه ورکړ. افغاني سيد جمال الدين دلته او هلته گڼې هڅې وکړې او څرنگه چې د تمدنونو مخامختيا او ځانگړنو ته ځير و خپله مبارزه يې په دريو برخو متمرکز کړه: په هيوادونو کې د ملي يووالي ټينگښت په دوهم گام کې د اسلامي ملتونو خپلمنځي يووالي چې وروسته بيا د (پان اسلاميزم) په نامه ونومول شو او په دريم گام کې د داسې قوانينو رامنځ ته کول چې د هغو له مخې د ټولواکو واکمنو واک او ځواک کنترول شي. او عام خلک وکولای شي په سياسي چارو کې برخه واخلي. د افغاني سيد جما الدين عمر د همداسې يوې مبارزې په مقدماتي پړاو کې تير شو او دې

تر دې مخکې اسلامي تمدن دا مهال چې بشري تاريخ يې کاملاً بدل کړی و او د علومو او فنونو زانگو گڼل کيده. اوس له نوي چلنج سره مخامخ شوې وه، لويديځ د عقلي علومو او سياسي بدلونونو په مرسته ورځ په ورځ چاغيده او د ختيځ مدنيت په وړاندې يې ځان پياوړی کاوه.

که څه هم چې د اولسمې پېړۍ تر نيمايي پورې عثماني امپراتورۍ هڅه کوله ځان له پوځي پلوه پياوړی کړي خو ختيځ تمدن په ټولنيزه توگه د لويديځ مدنيت په وړاندې د مخامخ کيدا کوم منظم پروگرام نه درلوده. له همدې امله غرب له خپل ټول کلتوري لښکر سره د ماشين او تکنالوژۍ په مرسته د ختيځ په خوا راوخوځيد. په

يو شمير ټولنپوهانو د سراج الاخبار او علامه محمود طرزي تاريخي عصر د روښانتيا پړاو گڼلی دی. ځکه په دې پړاو کې له عصري بڼوونې او روزنې رانيولې د (تمدن) د نورو نښو تر را رسيدلو پورې ځينې داسې عوامل رامنځ ته شول چې د افغاني ټولنې په نړۍ ليد او طرز تفکر کې يې د روښانتيا او وروسته بيا وينښت په لومړنۍ وړانگې وغځولې.

خو دغه اجتماعي اوښتون په آسانۍ سره را ونه رسيد، بلکې دغه ټولنه او هيواد يې له سياسي پيچومو، فکري گړنگونو او ټولنيزو لوړو ژورو سره مخامخ کړ. سياسي بدلونونو د فرهنگي بدون لپاره لاره هواره نه کړه ځکه د ټولنې له طبيعي خصلت سره په

د عصري تمدن په لور له لويديځ سره

ته يې فرصت و نه موند چې ختيځ ته يو منظم او معقول چوکاټ پيشنه کړي، خو د هغه له مخې د ټاکنې دا اختيار ولري چې څنگه هم خپل ملي، عقيدوي او کلتوري ارزښتونه وساتي او هم له غربي تمدن څخه عقلي علوم، سايس او تکنالوژي راخپله کړي، او په شعوري توگه وده ورکړي، ويې کاروي او ځان پرې پياوړی کړي.

د تمدنونو د ټکر په همدې بهير کې د بنکيلاک لاشونه افغانستان ته هم را اوږده شول او هڅه يې وکړه دغه ختيځه، سنتي او له عقلي علومو څخه لرې ساتل شوې ټولنه هم بنکيل کړي. خو دلته د پرگنو عقيدوي ارزښتونه هومره ځواکمن و چې له پرنګۍ

۱۸۱۸ کې فرانسې پرتونس يرغل وکړ او يو کال وروسته مصر د انگلستان له خوا ونيول شو خال دا چې د اولسمې پېړۍ له پيل څخه يې لاسونه د هند سترې و چې ته را رسولي و او تر اتلسمې پېړۍ پورې يې ځان په دغه وچه کې له تجاتي انحصار څخه سياسي او پوځي واکدارۍ ته ور رساوه. غرب چې خپل ماشيني ځواک او سياسي چال چلند مغرور کړی و نور هم وړاندې راغی او کله يې چې په خپل مقابل کې د ختيځوالو څو ډوله برخورد وليده. لا زړور شو، د ختيځ تمدن مفکرين د يوې خوا د غرب و عقلي علومو پر مخنګ ته حيران شول او له بلې خوا يې د خپلې مدني حوزې پراگنده گۍ او مخالفتونو ته پام شو له همدې امله يې د

هماهنگۍ کې نه وو جوړ شوي، دې ستونزې د هغه مهال له يوې نړيوالې حادثې څخه سرچينه اخيسته او هغه د ختيځ او لويديځ تمدنونو ټکر او مخامختيا وه، چې گڼ ملتونه ور سره لاس او گريوان وو.

د پرابلم پيژندنه: د رنسانس تر دورې را وروسته په اروپا کې عقلي علومو، ساينس او تکنالوژي په چټکه وده وکړه او ډير ژر يې په لويديځ کې له اقتصادي، سياسي او علمي پلوه ستر ځواکمن هيوادونه رامنځ ته کړل. ناڅاپه د اسلامي ختيځ تمدن دې ته متوجه شو چې نور نو نه شي کولای اروپا تر خپل مدني او پوځي سيوري لاندې راولي.

عثماني امپراتورۍ هم له بهره تر گواښ لاندې وه او هم له د ننه مخ په وړاندې وه،

خوا په کابل او نورو لویو ښارونو کې ځینې تجارت پېشه افغانان هم له مدرن ژوند سره څه ناڅه آشنا شوي و او گوته په شمار کسانو خو لا په اروپا، هند او نورو ترکي-عربي هیوادونو کې زده کړې، کړې وې چې علامه محمود طرزي په خپله له همدې ډلې کسانو څخه و. په دې ډله کې تېلو موثر کسان هغه وو، چې د عصري ښوونې روزنې تر څنگ په اسلامي او ملي ارزښتونو هم پوهیدل او کولای یې شول له خلکو سره د خلکو په ژبه وغږېږي.

استاد علامه عبدالحی حبیبي د "جنبش مشروطیت" په کتاب کې لیکي: محمود طرزي همدا چې له خپلې کورنۍ سره له هیواده وویستل شو د لومړي ځل لپاره په

کېږي، هسې خو د لومړیو مشروطه غوښتونکو را غونځیدلو هم د همداسې یو فکري بهیر لپاره لاره هواره کړه، خو علامه محمود طرزي او د هغه فکري ملګري هغه کسان وو، چې غوښتل یې په سره سینه کار وکړي، لومړی د ملت د وینتابه لپاره د روښانتیا دوره پیل کړي او وروسته ملت ګام پر ګام د بشپړې وینتیا لورې ته ور نږدې کړي. د دې چارو د سرته رسولو لپاره ښوونې او روزنې، مطبوعاتو، تخنیکي وسایلو، او له لویدیځ سره سیاسي او دیپلوماتیکو اړیکو ته اړتیا وه او د دې ټولو تر څنګ باید ملي ارزښتونه خپل عقیدوي بنسټونه او هیوادنی کلتور هم په کلکه پالل شوي وای. کار ډیرو او باید له صفره پیل

سره د جهاد تر شعار لاندې درې ځله همدا ماشیني او پوځي ځواک په ګوند وشو. که خپل بحث یو څه راځانګړي کړو نو ویه ګورو چې دغه مطرح شوی پرابلم په افغاني ټولنه کې څه ډول رامنځ ته شو.

د انګریزي ښکیلاک په وړاندې افغانان د بیلابیلو روحیو او موخو په لرلو سره مخامخ شول. عام خلک د جهاد او غزا په نیت او هدف راپاڅیدل ملي مبارزین او مشران د افغاني او اسلامي روحیې له مخې میدان ته راووتل خو یو لږ شمیر واکمنانو د واک تر لاسه کولو یا ساتلو په خاطر له انګریزانو سره د دوستۍ لاسونه هم ورکړل، یو شمیر نورو د پیسو او وعدو په ترلاسه کولو سره له خپل ملت سره جفا وکړه

افغان ټولنې د اړیکو پرابلم

هند کې د مدنیت له نښو لکه دوسپنې پټلۍ، برېښنا، اختیار او مطبعې سره آشنا شو... استاد حبیبي وړاندې دا هم لیکي چې علامه محمود طرزي په استانبول کې د خپل پلار او استاد ملا محمد اکرم هوتک له خولې د سید جمال الدین افغاني له افکارو او شخصیت سره آشنا شو، پلار یې دا کافي و نه ګڼله او له سید سره د علامه طرزي د لا ډیرې آشنایي په خاطر یې ځوان محمود د هغه حضور ته ور ولېږه او څو میاشتې یې په استانبول کې ور سره یو ځای تیرې کړې. محمود طرزي په همدې مهال د سید جمال الدین له نړیوالې مبارزې څخه خبر شو او ښایي له هغو طرحو څخه یې زده کړې وکړې، چې سید د اسلامي ختیځ د

شوی وای خو ستونزه، یواځې د کار په پیل کولو کې نه وه بلکې اصلي پرابلم همدلته رامنځ ته کیده او هغه له غربي تمدن سره د اړیکو په هکله د افغانستان د خلکو (اندود) یا طرز تفکر و.

روحانیونو ته غرب د ظلم، کفر، د اړه ماري او شیطاني طلسمونو قلمرو ښکاریده شیطاني طلسم او کفري کوډو څخه لرې وساتي د همدې لپاره یې عصري ښوونه او روزنه، نه خوښوله. اخبار او مطبعې ته یې په کرکه کتل، ماشین یې د شیطان ټکنکی باله او له لویدیځ سره یې کلتوري راشه درشه نه منله.

دربار ته نږدې یو شمیر کسانو چې له بهرنۍ نړۍ سره یې اړیکې درلودې له بلې

خو په دې ټولو کې د هغو مفکرینو او سیاسي طراحانو شمیر ډیر لږ ښکاریده چې د یوه منظم فکري پلان او پروګرام له مخې په مبارزه لاس پورې کړي او د جګړې د تاوده ډګر تر څنګه فکري او سیاسي مبارزه پیل کړي.

په دې هکله ل لا هم کوم تصور نه وو رامنځ ته شوی چې کوم بنسټونه کولای شي افغان ملت له علمي، اقتصادي، ټولنیز او بلاخره سیاسي پلوه پیاوړی کړي، داسې پیاوړی چې د عقیدوي احساساتو تر څنګ له نورو اړخونو نه هم وکولای شي له خپل دښمن سره سیالي وکړي.

د همداسې تصور او تفکر لومړني څرکونه له سراج الاخبار سره یو ځای مطرح

عياشۍ او بي هویتۍ له مرکز څخه څه راواخلو، څنگه يې راواخلو، څه ډول يې هضم کړو او څه ډول يې وکاروو، پرته له دې چې په کلتوري لحاظ يې غلامان شو، خپل ملي هویت، عقيدوي معنویت او سپېڅلی دوديزاصال هم وساتو. موږ که غواړو په متمدنه نړۍ کې ژوند وکړو بايد له برېښناييزې تکنالوژۍ او کمپيوټر څخه نيولې تر درنو صنعتونو پورې هر څه ولرو او خپل يې کړو. نه دا چې موږ د هغوی شو.

له بده مرغه نن سبا په افغانستان کې NGO اييزم آن د عصري ښوونې او روزنې لمنه هم د انگليسي ژبې او کمپيوټر د زده کړې تر بريده رامحدوده کړې ده افغان زلمي غواړي د اکسفورډ په سويه انگليسي ژبه زده کړي او د کمپيوټر پروگرامونه پوره کړي د دې لپاره چې په کومه بهرنۍ مؤسسه کې د دوه درې سوو ډالرو معاش خاوند شي.

خو لا هم نه پوهيږي چې غور د افغانستان په کومه څنډه کې پروت ولايت دی، کيميا څه شي ده او مثلاً علامه محمود طرزي څوک وو او ولې يې بايد په احترام سره ياد کړو. دا خو لا پرېږده چې د دې په هکله فکر وکړي چې د کمپيوټر له مو يعنې غربي مدنيت سره بايد څه ډول اړيکې ولري او څنگه ور سره مخامخ شي.

نن سبا چې افغانستان يو ځل بيا له سياسي او مدني او ښتونونو سره مخ دی بايد د يوې ملي منظومې د جوړولو لپاره هڅې پيل شي ښايي يو ځل بيا علامه محمود طرزي او د هغه روڼ اندو ملگرو ته اړتيا لرو چې سر راپورته کړي او موږ ته د غربي تکنالوژي له ستوني څخه غږ وکړي:

حی علی الفلاح

حی علی الفلاح ...

چې په هغو کې يې د پوهو اوز لوستو وگړ ویش هم په خورا ظرافت سره اړانه کړی دی، نوموړی پوه په داسې عصر کې پوهان، په دوو ډلو ویشي لومړی ډله هغه کسان دي چې ټولې زده کړې يې په غربي ښوونځيو او پوهنځيو کې تر سره کړي او په خورا بېړه د غزلي کيدو په لوري ور درومي دوی د هرې ټولنيزې ناخوالي درمان په غربي کيدو کې لتوي او خپل ملي ارزښتونه او عقيدوي بنسټونه يې تقريباً هیر کړي دي، څرنگه چې لويديځ پلوی ذهنيت لري د غربي تمدن وړاندې د انتقاد کولو وس او توان نه لري. دوهمه ډله هغه پوهان دي چې په پخوانيو دوديزو مدارسو يې زده کړې کړي. تر يوه بريده يې نوي علمي اساسات هم زده کړي خو څرنگه چې په بشپړه توگه له غربي تمدن سره نه دی آشنا نه شي کولای د دغه تمدن په وړاندې علمي انتقاد روحیه ولري.

دواړو ډلو تر منځ هغه شمير پوهان کولای شي په سمه او علمي توگه د ختيځ او لويديځ تر منځ دريځ ونيسي چې هم په عصري علومو پوهيږي او هم د خپلو ټولنو له دوديزو پوهنو څخه خبر وي.

علامه محمود طرزي او د هغه يو شمير ملگري چې په روحاني او علمي کورنيو کې زيږيدلي وو د مروجه علومو تر څنگه يې هڅه کوله، د غربي تمدن له علمي لاس ته راوړنو څخه ځانونه خبر کړي.

محمود طرزي د خپل لارښود سيد جمال الدين افغاني په شان په عملي مبارزه بوخت شو او دې ته يې وخت و نه موند چې له غربي تمدن سره د اړيکو لپاره يوه فکري او ملي منظومه جوړه کړي خو د هغې له مخې وروستي نسلونه وکړای شي د غرب په مقابل کې خپل ملي موقف وپيژني، چې له بده مرغه داتشه تر نن پورې شته.

موږ لا هم نه پوهيږو چې له غرب دا د تکنالوژي هيولا، د نوې ديموکراسۍ زانگو، د بشري حقوقو د تامين مدعي او د

راوينلولو لپاره جوړې کړې وې ځکه خو يې هڅه وکړه ځان له غربي تمدن سره هم آشنا کړي خو وکړای شي په افغانستان کې خپله روښانه مبارزه په مدرنو لارو چارو سمباله کړي.

د افغانستان د خپلواکۍ د بيرته تر لاسه کولو په کلونو کې د علامه طرزي ژبې، قلم او ديپلوماتيکو هڅو د استقلال په هنګامه کې پوره ونډه درلوده. خو هغه مساله چې موږ پرې خبرې کوو د استقلال تر گټلو راوړسته تر سترگو کيږي، بايد ريفورمونه عملي شوي وای خو نه په بېړه، بايد له لويديځ تمدن څخه عقلي علوم ساينس او تکنالوژي راليږدلي وای، خو پرته له دې چې له اسلامي ارزښتونو، ملي دودونو او سنتي بنسټونو سره ټکر وکړي، بايد عصري ښوونه او روزنه عامه شوې وای خو په دې شرط چې د دودپالو (مروجو) علومو او ثقافتی زده کړو پانې هم نه وای هيرې شوې او بالاخره بايد له لويديځ سره ښې ديپلوماتيکې اړيکې رامنځ ته شي وای پرته له دې، چې د هغوی د ښکيلاک او زيبيناک زنجير اوزغ مو پر غاړه وای.

علامه محمود طرزي او ملگري يې دې هر څه ته متوجه وو. سراج الاخبار د همداسې محتاطو گامونو شاهد دی، انتقاد شته خو پرته له دې، چې دربار راوپاروي، خلک د استقلال تر لاسه کولو ته هڅول شوي خو انگرېزي جاسوسان يې ترلو ته بهانه نه لري، د علامه طرزي او ملگرو په ليکنو کې عصري ښوونه او روزنه ستايل کيږي خو په شرعي برهان او اسلامي دليل، له همدې امله د غربي تمدن په وړاندې د عاقلانه دريځ د خپلولو د لومړيو گامونو مطالعه له همدې عصر څخه راپيلېږي.

ارواښاد پوهاند دکتور سيد بهاء الدين مجروح په خپله يوه ليکنه کې د داسې دورې ځينې ځانگړنې په گوته کړي

استاد مهوش پراننده جایزه بین المللی آسیا و اوقیانوس

شفیع سکندری

چندی پیش برندگان جوایز هنری بین المللی آسیا و اوقیانوس طی یک محفل بزرگی به بهترین آواز خوانان زن از پنج کشور جهان در شهر کلیفورنیای امریکا توزیع گردید که با مسرت، افتخار کسب این جایزه نصیب کشور ما نیز گردید.

استاد مهوش یگانه آوازخوان محبوب و مشهور کشور که اکنون در امریکاست، تحرکات هنری اش بیشتر از پیش رنگ و رونق گرفته است. این زن آوازخوان که افتخار موسیقی افغانستان است طی ریاضت و تلاش بیشتر جهت غنامندی هنرش بر سکوی موفقیت رسیده و اکنون آنچه درین راه آموخته بود نتایجش را با افتخار نصیب میشود.

جای شک نیست اگر لتا منگیشکر ملکه صدا در هند است استاد مهوش بدون شک ملکه صدای ملت افغان ما است. استاد مهوش چهره همیشه با لبخند و تبسم دارد زمانیکه او را در امریکا دیدم در یکی از برنامه های بود که ما جوانان برای بیستمین سالگرد وفات و تولد احمد ظاهر فقید در کلفورنیا ترتیب داده بودیم از او به صفت یک هنرمند مهمان دوست نزدیک همکار احمد ظاهر دعوت به عمل آمده بود بعد از آن هر گاهیکه استاد را می بینم





احمد شاه علم (طرف راست) با استاد فریده مهوش و مدالهای افتخاری اش

المللی آسیا و اوقیانوس برای استاد مهوش گزارشی ترتیب نموده است که در ذیل میخوانید.

پس از برگزاری در مسابقهٔ بهترین ها ۵ هنرمند از پنج کشور از غریب ترین کشور (افغانستان) از غنی ترین کشور (جاپان) و از با هنرترین کشور هندوستان، از آفتابی ترین کشور افریقا و از سرسبز ترین کشور استرالیا در ردیف برنده گان قرار گرفته بودند.

پنج زن با پنج نام برای ملت شان پنج منظر برای گرفتن بزرگترین جایزهٔ دنیا و

رانده شده بود. این سخنان زیبا را احمد شاه علم هنر پیشه تیاتر افغانستان در مورد این ملکه صدای زن نوشته بود خواستم این نوشته ها را با همان خاصیتش با خواننده گان مجلهٔ سباوون قسمت کنم البته خالی از دلچسپی نخواهد بود که بدانند هنرمندان شان در حالت دوری از وطن برای نام ملت در بین دیگران مقام کسب می نمایند.

استاد مهوش در بین چندین کشور مقام درجه یک را حایز میگردد.

احمد شاه علم یکتن از فرهنگیان افغانی مقیم امریکا در رابطه به اعطای جایزه بین

زمانیکه دستانشان را می بوسم او با بوسه های پُر مهر مادری مرا نوازش می دهد. و هر باری آهنگ او را تکرار می شنوم کیفیت آن بیشتر و بیشتر در من می پیچید. نمیدانم در صدای او چه راز و جادویست، اینرا من نگفته ام اینرا دیگران گفته اند اینرا همه گفته اند.

در جریدهٔ کاروان که ماه یکبار در سانفرانسیسکو کلفورنیا که توسط آقای شکراله کهگدای به نشر میرسد.

چشم من به صفحهٔ افتاد که در آن از استاد مهوش این هنرمند محبوب سخن



احمد شباه علم با استاد مهوش در فستیوال بین المللی آسیا و اوقیانوس

ایستاده و در دلش با خود زمزمه کرده و از خداوند و استادانش طلب کمک میکرد.

پنج هنرمند افغانی هر یک استاد حسین آرمان، خالد آرمان و دیگر نوازندگان انسامل کابل استاد مهوش را همراهی میکرد. با احساسات فراوان وارد صحنه شدند و استاد مهوش را همه در آغوش کشیدند و اشک شادی و افتخار از چشمان شان سرازیر گشت.

این افتخار بزرگ نه تنها برای استاد مهوش بلکه برای انسامل کابل، و آهنگساز برنده این جایزه وحید قاسمی و فرد فرد ملت هنر دوست افغانستان میرسد.

قدرت خود نام استاد مهوش برنده جایزه بین المللی آسیا و اوقیانوس را چنان با آب و تاب اعلان نمود که پنج هزار نفر با شنیدن نام استاد مهوش و نام افغانستان به پا برخاسته و برای چندین لحظه با کف زدن، هیاهو و خوشی از هنرمند بی رقیب و برنده جایزه درجه یک استقبال کردند. در کنج دیگر صحنه پنج مرد افغانی با سازه‌ها و لباس‌های وطنی هراسان؛ ولی امیدوار چشم به زن افغانی دوخته اند که این هموطن و این بانوی هنرمند فقط میتواند استاد مهوش باشد.

که پس از سالها زحمت، کسب علم و هنر از استادانی چون استاد سرآهنگ، استاد محمد هاشم چشتی، فضل احمد نینواز و استاد حفیظ الله خیال چون درخت تنومند و پر باری بجایش استوار

افتخار آورترین رتبه و مقام هنری برای کشور شان چشم براه بودند. هیاهو و کف زدن‌های پنج هزار تماشاچی در بزرگترین کنسرت سال، سالون را به لرزه در آورده بودند.

گوینده مجلس کاغذ رأی قضات را در دست داشت داخل صحنه گردید و بعد از چند کلمه صحبت پیرامون این جایزه بزرگ هنری و معرفی این پنج زن هنرمند جایزه سوم را با صدای بلند اعلان کرد که برنده مقام سوم این مسابقه جهانی خواننده بسیار مشهور هندوستان و استاد مهوش هر دو با قلبهای پر تپش به اعلان دریافت جایزه اول گوش میدادند. جایزه دوم به هنرمند هندوستان تعلق گرفت. ناگهان گوینده محفل با صدای پر

نوشته: صبورالله سیاه سنگ



* یلدا و نیمروز

اگر درخشش پنج مروارید آزادی در زنجیره الفبا نمی‌بود، مردمان سده بیست و یک از هیچ چیز به اندازه رویکرد به روزنامه‌های پنج‌ضلعی امروزی نمی‌پرسیدند. داستان دنباله‌دار «تروریزم» و نبرد با تروریزم» در رسانه‌های نارسا، خوابشکن‌تر از افسانه بی‌پایان دادن و دیوهای شده‌است که شبهای کودکی مان را آشفته به بامداد می‌رساند.

با آنکه بیست و چهار ساعت میان سپیده‌دم دیروز و سپیده‌دم امروز مانند همیشه برجاست، برابری شب و روز در گاهنامه‌ها چنان برهم خورده که گویی همه شبهای زمستانزده روزگار دوزخی مان یلدا شده‌اند و همه روزها نیمروز. و شگفت‌آور نیست اگر در سیهسالاری اینچنین سهمگین، سلطان به شعاع می‌خندد.

* «قهرمان کیست؟»

«ما نیرومندیم، زیرا آدمهای بد و یورشگر هستیم. ما آزادی گشت و گذار، حق دستیابی به نان، آب، درمان، زمین، و در یک سخن حق زنده بودن دیگران را پامال می‌کنیم. ما تفنگداران ارتشیم. و هر آنکه به ارتش می‌پیوندد، باید دلی از سنگ داشته‌باشد.»

فرمانده رسوای تفنگداران گروه ۱۰۱ چند دهه پیش که اکنون بر کابینه کشور فرمان می‌راند، و Ariel Sharon نام دارد، با شنیدن این سخن شادمان خواهد شد. زیرا او می‌گوید قهرمان کسی است که در ارتش اسرائیل نام

مینویسد.

ولی قهرمان بزرگتر

کسی است که آنجا نام

نمینویسد و به جای رفتن به ارتش،

با فریاد «نه» بر زبان، سوی زندان می‌رود. این «نه» بلند باید از زمینه وجدان برخیزد، نه از برگه تصدیق روانشناس که بگوید: «بیچاره بیمار روانی است، از خدمت سربازی معاف شود!»

فرار از کشور نیز دردی را دوا نمی‌کند. قهرمانی، شهامت «نه» گفتن از پشت میله‌های زندان در برابر چشم فرمانروایان است.

* زندانی به درازای زندگی

Jonathan Ben-Artzi خواهرزاده

بیست ساله Benjamin Netanyahu (وزیر خارجه اسرائیل) از چهار ماه به اینسو در زندان نظامی تل‌آویب به سر می‌برد. این زندانی جوان که نمی‌خواهد مانند خویشاوند نیرومندش بیندیشد، می‌گوید: ارتش اسرائیل حق دست و پا

دراز کردن در کرانه باختری و نوار غزه را ندارد. جوانان افزون بر آنکه باورهای سیاسی و پیمانهای اخلاقی را در برابر آزاد شدن از زندان نمی‌فروشد، اینسوی میله‌ها را بهتر از آنسوی میله‌ها و پیوستن به جنگ تب‌هکارانه‌یی که سردمداران کشورش راه انداخته‌اند، میدانند. ماه پیش مادر جوانان به روزنامه فرانسوی Libération گفت: به پسرم گفته‌اند اگر از اندیشه‌هایش پشیمان نیاید، تا پنجاه سال دیگر نیز در زندان خواهد ماند.

مادر آگاهی ندارد که پسرش به شش دور پیاپی زندان با امکان حبس ابد محکوم گردیده‌است.

* Ometz La'Sarev

جوانان هنوز در سربگ رسانه‌ها بود که

نام دیگری بر سر زبانها افتاد: **Rami Kaplan**. او یکی از چند فرمانده بلندپایه ارتش اسرائیل است که با گذاشتن امضا در پابرگ بیاننامه **Ometz La'Sarev** (شهامت نه گفتن) و به دنبال آن نوشتن شهامتنامه «نه در برابر سرکوب» خواب سردمداران کشورش را آشفته ساخته است.

* خاطره‌های خونین

«رامی کاپلن با پشیمانی نخستین روزگار جنگی خود و یارانش را به یاد می‌آورد: سالها پیش در سنگر ارتش اسرائیل در لبنان می‌جنگیدم. آن روزها جواتر بودم و نمی‌دانستم که پشت پرده چه می‌گذرد. تفنگبازی از هفت روزهای نخست دهه ۹۰ بدم می‌آمد. نفرتم از جنگ زمانی اوج گرفت که باید به دنبال کودکان فلسطینی می‌دویدیم. آنها ما را هدف سنگهای کوچک شان ساخته بودند. رویداد هنگامی ننگینتر شد که دهها تن از سربازان ما فرمان یافتند تا به دستگیری کودک فلسطینی ده‌ساله بشتابند. نام این کودک در کدام لیست پیدا شده بود.

هنگامی که می‌دیدم اسرائیلیها زندگی را بر مردمان فلسطین دوزخ می‌سازند، وجدانم درد میکشید. یکی از فرمانها می‌گفت: «درختها و تاکهای فلسطین را ریشه‌کن سازید». با آنکه نابود ساختن درختها را نمی‌پذیرفتم، دستور دادم که دست به کار شوند. روزی که تانکها و بلدوزرهای اسرائیلی باغستانها را هموار میکردند، من از فراز تپه با دوربین می‌دیدم. چه غم‌انگیز بود تلاش فلسطینیهایی که از کاشانه‌های ویران شان به سوی درختان می‌دویدند تا مگر بتوانند پیش از فروافتادن شاخه‌ها چند تا نارنج به دست آورند و خانه ببرند. این رویداد دلم را پاره پاره کرد. باور نمی‌کردم قومانده این دستور را من داده باشم. ویرانگری ما بسیار ننگین بود.

فرمانده جنگ باید برای سربازانش نماد نیرومندی، استواری و فر باشد. و من دریافتم که دیگر این ویژگیها را ندارم. هر روزی که از

خواب برمیخاستم، در می‌یافتم که از تکانه‌های فرماندهی بیشتر تهی شده‌ام. دیگر نمیتوانستم آنگونه که می‌خواهم، باشم.» (۳)

* نامه سرکشاده: «شهامت نه گفتن»

«ما افسران و سربازان ذخیره نیروهای دفاعی ارتش اسرائیل، که در پرتو رهنمودهای صهیونیسم، روحیه فداکاری و از خودگذری در راه مردم و دولت بزرگ شده‌ایم و در اجرای وظایف (خواه سطحی و خواه سنگین) برای پاسداری از دولت و استوار ساختن آن همواره پیشاپیش می‌باشیم؛

ما افسران و سربازان جنگی که هفته‌های فراوان هر روز در خط مقدم دولت اسرائیل سپری کرده‌ایم، بیرون دروازه‌های بهای جانهای عزیزانمان، در سراسر سرزمینهای اشغالی به وظیفه دوران احتیاط (ارتش ذخیره) پرداخته‌ایم، و دریافت کرده‌ایم فرمانها و دستوراتی بوده‌ایم که کمترین پیوندی با امنیت کشورمان نداشتند، و یگانه هدف آنها بایند ساختن فرمانروایی بر مردم فلسطین بود؛ ما آدمهایی که فواره خون کشتگان هر دو سو را در سرزمین اشغالی به چشم دیده‌ایم، احساس کردیم که چگونه فرمانهای بلندپایگان هنگام رسیدن به مناطق اشغالی، معنویت مان در این دیار را از بنیاد برمیکنند؛ و ما که اینک میدانیم [خون] بهای اشغال برابر است با از دست دادن وجهه انسانی در ارتش اسرائیل و تباهی کلیت جامعه اسرائیلی؛

و ما که میدانیم سرزمینهای یادشده [از] اسرائیل نیست و همه باشندگان [اسرائیلی] آنجا سرانجام باید جا بجا کنند، در این نامه آشکارا می‌گوییم: دیگر هرگز به زمین در سنگر این جنگ تن نخواهیم داد. نباید با ارمان چیره بودن، بیرون راندن، گرسنگی دادن و خوار ساختن مردمان آنسوتر از مرزهای ۱۹۶۷ بجنگیم.

در همین نامه آشکارا می‌گوییم: ما تنها در حالاتی خدمتگار ارتش خواهیم بود که بر

پاسداری اسرائیل استوار باشد. نظامیگریهای کنونی در مناطق اشغالی و سرکوب مردم بر چنین اصلی استوار نیست، و ما هرگز در آن سهم نخواهیم گرفت. - امضاها»

* از جرقه تا آتشفشان

Michael Sfard (حقوقدان اسرائیلی) می‌گوید: «این نامه روزگار اسرائیل را تیره ساخته، زیرا کارنامه ۳۵ سال گذشته اشغالگری را از زیر غبار فراموشی بیرون کشیده‌است.» کاپلن و یارانش قانوننامه‌هایی را درفش ساخته‌اند که در آن کاربرد فشار و شکنجه بر مردمان سرزمینهای اشغالی گناه سرار کیفر خوانده میشوند.

* «نه گفتن در برابر سرکوب»

«اشغال کرانه باختری و نوار غزه که ستمگری بر سه‌ونیم میلیون انسان و لگدمال کردن حقوق انسانی آنها از سوی اسرائیل است، هرگز نمیتواند دموکراتیک باشد؛ ولی نامه من که در آن از پیوستن به اشغالگری روی برمیتابم، به هزار دلیل گامیست دموکراتیک.

این نامه نمایانگر تلاش در راه به‌دست آوردن حق «نه گفتن من است؛ زیرا درست هنگامی که میکوشیم به ارزشهای صلح و عدل وفادار باشیم، همین کاغذ به سردمداران کشورم می‌گوید شما نمیتوانید مرا مانند دست ابزار در راه اهدافی که به کار ببرید. آری! این را می‌گویم تا گفته باشم که شهروند شایسته جهانم. هرکس باید بداند که مرزهای وجدان تا کجا افتاده‌اند. این وجدان خودم است که مرا نمی‌گذارد در سرزمینهای اشغالی بجنگم.

آملین * ۲۲۵ امضا در «شهامتنامه نه گفتن»، نمایانگر سرپیچی از دامنه‌دار ساختن اشغال، و اگر مشخصتر بگوییم، «تمدید اسکان [اسرائیلی]» است. این نامه، «نه گفتن در برابر آتش جنگی است که بینش خاج‌پرستی افراطی بر آن بنزین می‌پاشد.

از یاد نبریم، اسرائیل دلیلی برای پابیدن در سرزمینهای اشغال شده جز نگهداری شهرکهای موجود - حتا هنگامی که در دل

سارا: دشوارست ترا میهنپرست بنامیم، تازه وقتی به گناه «عدم اطاعت از فرامین نظامی» به زندان افکنده شدی و ۲۸ روز را پشت میله‌ها سپری کردی.

رامی: قانون وادارم میسازد که به خدمت سربازی بروم. من آن قانون را شکستم و به زندان رفتم. همین.

سارا: اینجا با حالت غیرعادی رویارو هستیم: اگر کسانی که هرگز در ارتش نبوده‌اند و (در نمونه اسرائیل) وادار شده باشند که به ارتش خدمت کنند، بگویند ما معترض سیاسی هستیم، موضوع فرق میکند. تو افسر استی و به خواست خود برگزیده بودی که به ارتش بپیوندی، باید بر سر وظیفه باشی. آیا تو افسر ارتش ذخیره نیستی؟

رامی: هنوز افسر ارتش ذخیره استم. شش سال در دستگاه قوماندان ارتش بودم و سالانه ۵۰ تا ۶۰ روز رایبه خدمت در ارتش ذخیره وقف کرده‌ام. همیشه خواسته‌ام و باز هم می‌خواهم در راه پاسداری از اسرائیل کارایی داشته‌باشم، ولی دلم نمیدهد در اشغالگری نقش داشته‌باشم. من هواخواه اشغالگری (که هم اکنون جریان دارد) نیستم و نکته دیگر اینکه آنچه امروز میگردد، پاسداری از اسرائیل نه بلکه ویرانسازی آنست.

سارا: چه رخ داد که اندیشه‌ات دگرگون شد؟

رامی: هژده ماه پیش با گروهی از سربازانم به نوار غزه رفتم. چشم‌دیدهای دو ماه نخست دگرگونم ساخت. رویدادها تکاندهنده بودند. تصمیم گرفتم که دیگر نباید آنجا بروم. از یکسو دیدم که به جای دفاع از اسرائیل، از باشندگان [شهرکهای اسرائیلی] دفاع میکنیم، و از سوی دیگر دریافتم که بودنم در نقش سرباز در آنجا نه تنها به خانواده ام در تل‌آویب امنیت نخواهد بخشید، بلکه دقیقاً برعکس بیشتر آنها را در کوره مخاطره خواهد نشاند. ما با هر گام نظامی در میان مردمان فلسطین نفرت فزاینده برم می‌انگیزیم.

بقیه در شماره آینده

امروز استوارانه می‌ایستم. باور دارم که دست به درستترین کار می‌زنم. امیدوارم سربازانی که با شهامت "نه" گفته‌اند و به کیفر آن هم اکنون در زندان نظامی افکنده شده‌اند، به اشغال پایان بخشند. اشغالگری اسرائیل را از درون ویران می‌سازد، و مردمان فلسطین را و آینده باهمی این دو ملت را نیز. (رامی کاپلن)

*** گفت‌ووشنودی در تاریکخانه BBC**
سرویس جهانی بی‌بی‌سی، برنامه تلویزیونی دارد ویژه گفتگوهای جنجالی به نام **HARDtalk**. این برنامه چنان که از نامش پیداست، فقط تنها جو آرام گفت‌ووشنود (ژورنالیستیک) ندارد، بلکه گروه پرسندگان با خصم و احساسات جاندارانه به پرس‌وجو با مهمانان شان می‌نشینند میگویند یکی از دلایل راه انداختن پرسش‌ها با این روش ناپسند، واداشتن پرسش‌ها به نفس ناگفته‌هاست.

شیوه برخورد، یکسوگرایی اشکار و حرکات دست و سیمای بانو **Sarah Montague** هنگام گفتگو با رامی کاپلن **HARDtalk, 18:22 (GMT, November 6, 2002)** از آغاز تا پایان نمونه روشنی ازین نبرد رامی است:

سارا: میجر رامی کاپلن به برنامه **HARDtalk** خوش آمدی! تو معترض نافرمان استی و بسیاری خواهند گفت که اینگونه نافرمانی ترا «خاین ملی» می‌سازد.

رامی: ما بسیاریها در اسرائیل چنین نمی‌گویند. آمار نشان میدهد که یک‌چهارم تا یک‌سوم شهروندان یهود (اگر از عربها ناگفته بگذریم) از اعتراض در برابر ارتش اسرائیل در مناطق اشغالی پشتیبانی میکنند. گمان نمی‌برم برجسپ «خاین ملی» به ما هنوز زده شده‌باشد. بسیاری از ناهم‌بوران نیز میدانند که ما خاین نیستیم. میکوشیم به شیوه خود مان میهنپرست باشیم و برای دیار مان درستترین کارها را انجام دهیم.

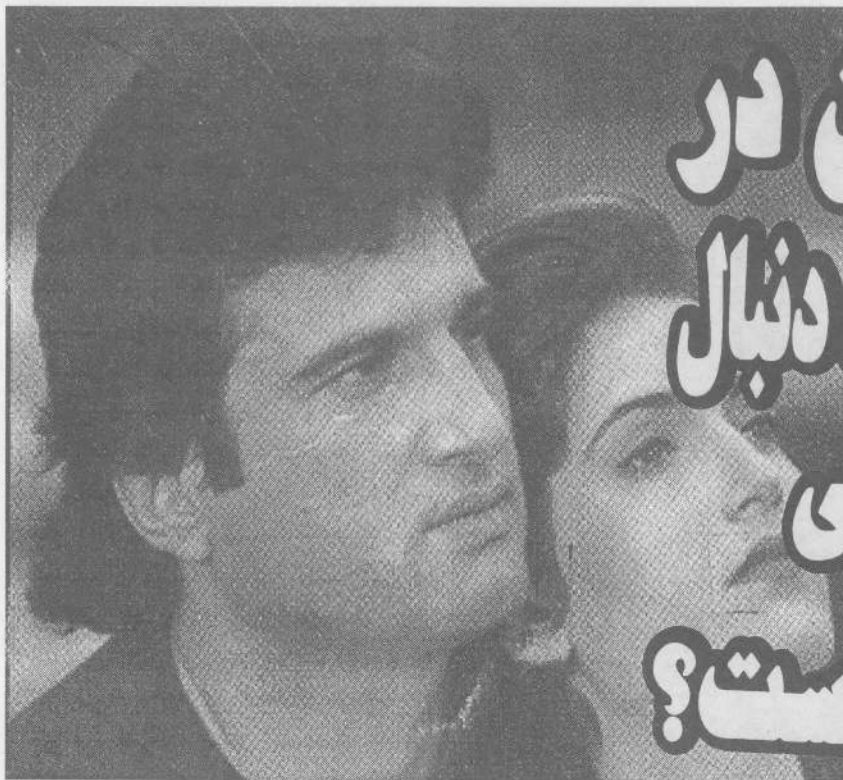
مراکز مردمان فلسطین باشند- ندارد. با تکیه بر بهانه‌یی که این روزها توجیه‌کننده یورشهای ما شده، شاید فلسطینیها به صلح دلگرمی نداشته‌باشند و به راستی بخواهند ما را با فشار به میان دریا برانند. حتا در همچو حالت، بهتر آنست که از درون مرزهای ۱۹۴۷ به دفاع خویش پردازیم، نه از کوچه‌های بازیک رام‌الله، جنین و بیت‌الحم. از همین رو می‌اندیشیم که اشغالگری خلاف منافع بنیادی دولت اسرائیل است حتا اگر برایش خطری نیز متصور باشد.

چنان شهروند اندیشمند و «دچار» با یک رژیم دموکراتیک، حق و وظیفه خود میدانم برای پاسداری از میهنم - که آماده ام برایش بمیرم - هرآنچه از دستم برمی‌آید، انجام دهم تا از درنده‌خویی و ددمنشی تبهکارانه رهایی یابد.

یکدست بی‌صداست. هنگامی که آگاهی یافتم بلندپایگانی از ارتش مان تصمیم به چاپ نامه‌یی دارند که در آن آشکارا به پوشیدن لباس رزمی و نشستن به سنگر اشغالگری "نه" گفته‌اند، دانستم که باید به آنها بپیوندم.

برای من و دوستانی که امضاهاشان در پای آن نامه دیده میشوند، گرفتن چنین تصمیمی در آغاز بسیار دشوار بود و در پایان بسیار ساده. دشوار از آن رو که من صهیونیست، شش سال در خدمت قوای مسلح بوده‌ام و سال بیشتر از پنجاه روز در ارتش ذخیره، و وظیفه و میهنم را یکسان دوست داشته‌ام؛ دشوار از آن رو که باید پیوندهایم را چشم‌چشم با یارانم میریدم و میگفتم: دیگر همگام تان نخواهم بود؛ و آسان از آن جهت که برای من میهن‌دوست و دموکرات راه دیگری نمانده بود.

چه روزگار درازی سپری شد تا دریافتم که آنچه در گذشته آموخته بودم، همه درست نبودند. چرخشگاه زندگی من واپسین بهره‌گردشی بود که سال پار در نوار غزه داشتم. با آنکه سربازانم دست به جنایتی نمی‌زدند، من بیهودگی حضور نظامی مان و بی‌عدالتی فطری ناشی از آن را به چشم میدیدم.



حشمت خان در سینمای هند دنیال چه هدفی سرگردان است؟

خوانندگان گران ارج:

مطلبی را که میخوانید مصاحبه تعدادی از فرهنگیان افغانی در ایالت سانفرانسیسکو امریکا در رادیو فانوس با آقای حشمت خان سینماگر مستعد کشور میباشد که توسط همکار گرانقدر مجله سباوون آقای فیح سکندری به رشته تحریر در آمده و جهت نشر به دسترس ما قرار گرفته است.

در قطار هنرپیشه گان افغانی چهره آشنا حشمت خان است که از سالها قبل در عرصه سینما فعالیت دارد.

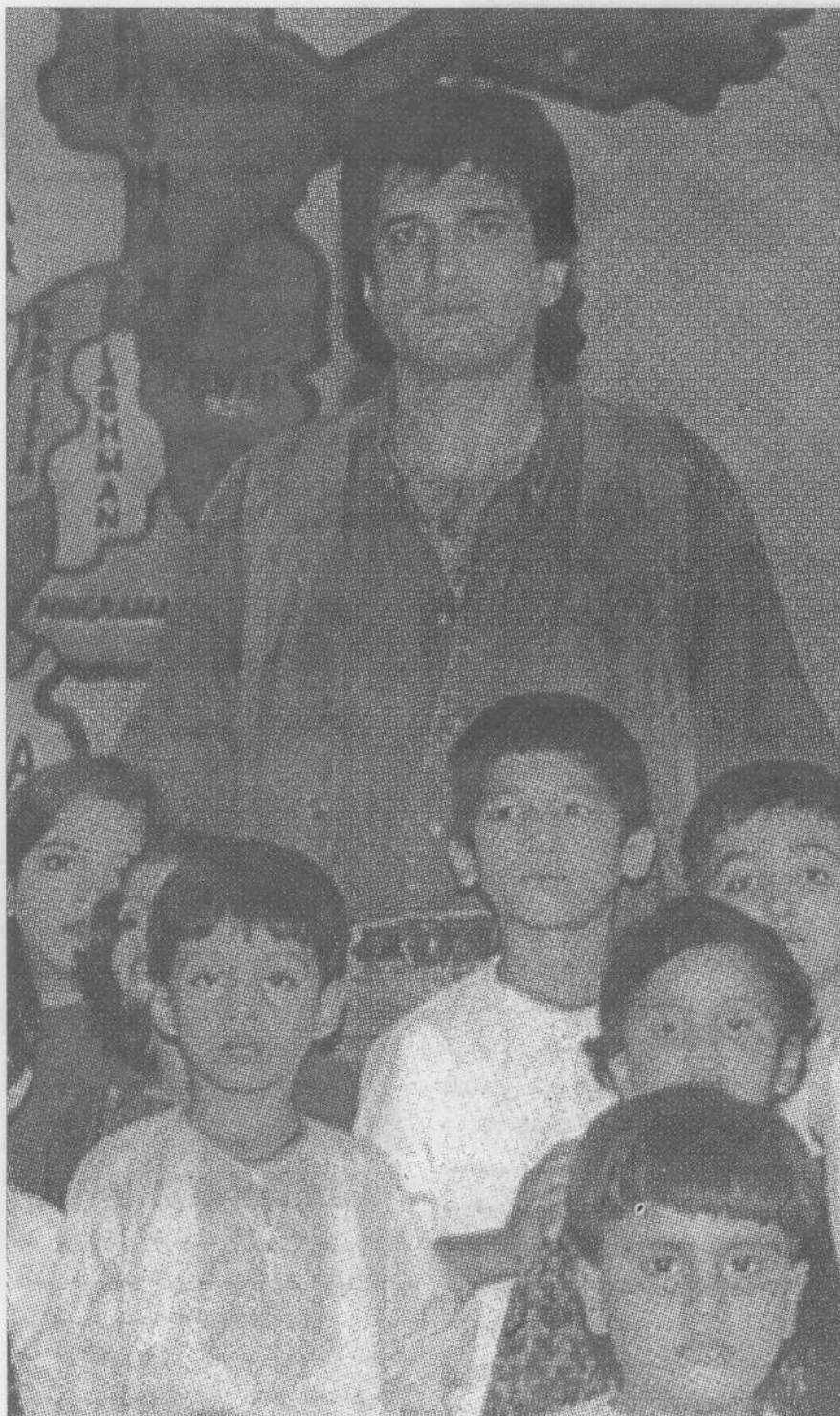
زمانیکه کابل بودم و آنچه در نظرم خوش میخورد فلم های هندی بود، آنزمان از نزدیکی یکی از فروشگاه های ویدیو عبور می کردم که چشمم به اعلان یکی از فلم های هندی در کارته پروان خورد و راجع به محتویات فلم در پشت شیشه همان فروشگاه از حشمت خان نام برده شده بود. من در آن هنگام می کوشیدم تا این فلم را هر طوری که می شود باید به

تماشا به نشینم ازین مسأله سالها گذشت دیگر در کدام فلم حشمت خان رول بازی نکرد؛ ولی این اسم فلم (بند دروازه) دیگر با بازیگرانش چون حشمت خان و دیگران از ذهنم خارج گردیده بود تا آزمانی که واقعاً حشمت خان را ملاقات نمودم و باور کردم که حشمت خانی وجود دارد که در فلم های هندی رول بازی می کند.

تا جاییکه من حشمت خان را می شناسم یک مرد وسوسه یی تشویشی و در عین زمان پنج وقت نمازش را میخواند با کارش کاملاً عاشق. قراریکه خودش می گوید بعد از هنر پیشه بزرگ سینمای هند امتیابچن در سینمای هند قد بلند ترین مرد به حساب می رود. ازدواج نکرده است و هنوز خیال ازدواج را ندارد. در بمبئی زندگی می کند و در زمانش از یک فامیل مرفع حال بوده است که تا اکنون چنین زندگی می کند تحصیلاتش را در رشته علوم سیاسی در یکی از پوهنتون های هندوستان به پایان رسانیده است و به زبان های انگلیسی، هندی، فارسی و پشتو کاملاً بلدیت دارد. در اصل اسم فامیلی او

رحیمی است؛ ولی در سینمای هند او را بنام حشمت خان می شناسند، دوست خوب و نزدیک او (جانی واکر و متن چکروتی می باشد؛ ولی این تنها کسانی نیستند که با او معاشرت دارند حشمت خان مردیست که همیشه ارتباط دوستی با بیشترین هنر پیشه های هند دارد او همه زندگی اش را وقف سینما نمود کابل را به همین دلیل سالها قبل ترک گفت تا در سینمای هند جایش را بسازد؛ وی متأسفانه رقابت ها او را مجال نداد که خود را تبارز دهد وی با آنهم سه فلم را بازی کرد که متأسفانه ناکام ماند؛ نتوانست جایش را بگیرد. چندین سال بعد خواست تا کارش را در جامعه افغانی بیازماید که ویدیوی ستاره را با مجموعه آهنگهای ناب هنرمند بی همتا احمد ظاهر تمثیل و لبسنگ کرد؛ ولی مردم آنرا نه پذیرفت به دلیل اینکه تمثیل حشمت خان و طرز پرداخت صحنه ها در ویدیو مورد قبول افغانها حتا در آمریکا نبود.

بعدش فلم را در دست گرفت که میتوان گفت نخستین فلم سینماسکوب



افغانی در خارج از کشور خطابش کرد، فلم رویا که داستان انتقادی و هنری را تمثیل میکرد. هنوز هم حشمت خان درین فلم رولش ضعیفی می کرد در مقابل او (فهیم سدوزی) رول دیگر را اجرا کرده بود و کرکترهای دیگر اصلاً از نگاه اکت و ایفای اجرای رول های شان واقف نبودند چرا که آنان برای نخسین بار هنر تمثیل را تجربه می کردند بعدش حشمت خان فلم دیگر را به اطفال بنام (افغانستان عزیز) به شکل فلم مستند ارائه نمود و این فلم شامل معرفی ولایت های افغانستان پیسداوار صنعت، و موزیک آن ولایت بود تماماً فلم هایی که او تهیه دید به یکی از مؤسسات غیر انتفاعی اطفال برای خیریه سپرده شد که این فلم نیز آنقدر مورد علاقه دوستداران هنر قرار نگرفت. سوال اینجاست که چرا حشمت خان کارش مورد پذیرش مردم واقع نمی شود؟ در حالیکه او از طی دل و جان میخواهد مصدر خدمت به مردمش شود.

البته به گفته خودش شاید یگانه دلیل نه پذیرفتن کارش اینست که او میخواهد در هنر سینما انقلاب را بر پا کند که این مسأله پیش از وقت است. حشمت خان را به دلیل تکثیر نمودن آهنگهای ویدیوی ستاره اش همکاران رادیو فانوس که مدت چندی در سانفرانسیسکو نشرات داشت و سرپرستی آنرا خودم (شفیع سکندری) بدوش داشتیم به اصطلاح محاصره نمودیم و سوالاتی با او در میان گذاشتیم که در ذیل میخوانید:

سوال: آیا فلم رویا فلم جدید است؟

جواب: رویا نخستین فلم افغانی سینماسکوپ است که خارج از کشور تهیه شده است شوتنگ هایش در دهلی جدید و بمبئی تهیه و ترتیب گردیده است.

سوال: هنرمندانی که در فلم رویا نقش بازی کرده اند آیا آنان افغانی هستند؟
جواب: بدون شک افغانها هستند.

سوال: چطور توانستید تا افغانها را بین هم

جمع کنید و فلم تهیه کنید؟

جواب: فهیم جان سدوزی را از جرمنی می شناختم، البته قراریکه هموطنان ما می فهمند یکی از بهترین هنر پیشه های تیاتر است و البته دخترانی که نقش های مرکزی و نقش مادر فلم بازی کرده اولین نقش آنها در سینما میباشد از کار ایشان صمیمانه تشکر میکنم.

البته سویتا جان نوری نقش مقابل مرا بازی می کند واقعاً موفق بود نقش مادر را فریده فورملی نیز بسیار زیبا بازی کرده است.

فوزیه فورملی رول خانم فهیم سدوزی را بازی کرد از ایشان راضی هستم.

سوال: داستان رویا روی کدام محور می چرخد؟

جواب: موضوع فلم
رویا موضوع فامیلی
است طرز پیش آمد و
برخورد افغانها در خارج
از کشور که با محیط
سازگار نیستند بیشتر
روی محور طلاق و
جدایی می چرخد و
همچنان بعضی پیام
های شادمانه و انتقادی
را در بر دارد و این فلم
دو ساعته است به نظر
من طول کشیدن فلم
بیش از دو ساعت به
بیننده ها خسته کن
است.

سوال: حشمت
جان چقدر وقت را وقف
تهیه فلم نمودید و به
چه مشکلات روبرو
شدید؟

بعد از لبحندی
میگوید: از مشکلات
نرسید از آغاز داستان
تا تهیه فلم یازده ماه را
در بر گرفت.

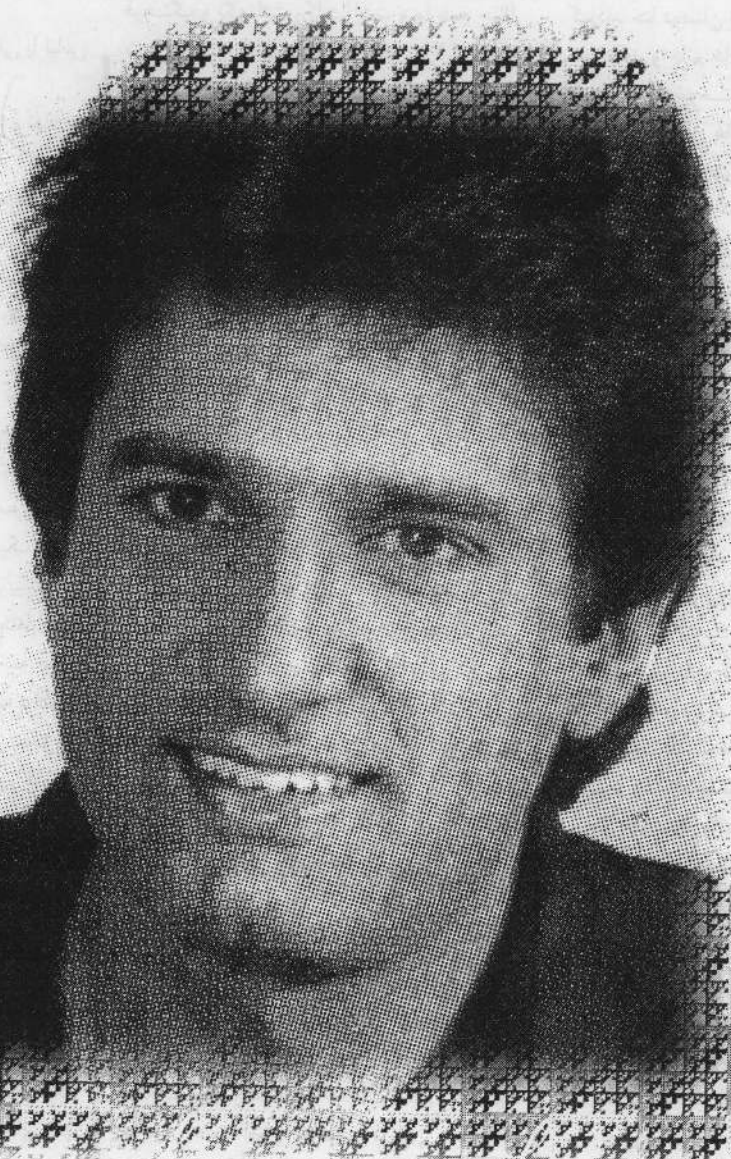
سوال: دایرکت و
داستان فلم را کی
نوشته است؟

جواب: فلم را
خودم دایرکت و داسان

فلم نیز نوشته خودم میباشد دیالوگ های فلم را
استاد محمد یوسف کهزاد هنرمند چیره دست کشور
نوشته است و البته اسم فلم را آقای حامد نوید
انتخاب نمودند.

سوال: قراریکه می دانید آماده شدن به اجرای
نقش سینما مخصوصاً به قشر اناث کار ساده نیست
شما چطور توانستید راضی بسازید دخترها و خانم ها
را که نقش به آفرینند؟

جواب: اصلاً در سه نقش عمده فلم خانم ها و
دختر ها را انتخاب کرده بودم؛ ولی متأسفانه یک
هفته قبل از شروع کار فلم این سه نفر مرا جواب
رد دادند که نمی توانند در فلم نقش ایفا کنند بنا
خوشبختانه گروه دیگر به جای آنان حاضر شدند
تا نقش ایفا نمایند و البته حشمت فنایی هنرپیشه



محبوب ما بود،
هیچ کاری
به بقای هنر احمد
ظاهر صورت
نگرفت. علت
دوم اینکه من
علاقمند صدای
احمد ظاهر هستم
و متأسفانه مرگ
به احمد ظاهر
اجازه نداد آهنگ
هایش را ثبت
تلویزیون کند و
نسل جوان نمی
دانستند که احمد
ظاهر کی بود.

سوال: شنیده
شد که شما
خواستید آواز و
هنر احمد ظاهر را
در کست ستاره
دوباره زنده
بسازید شما لطفاً
گفته می‌توانید که
کدام صحنه
ویدیو این حرف
شما را ثابت می
کند؟

جواب: قبل
از کست ستاره به
نظر من شش تا

هفت CD احمد ظاهر ساخته شده بود و زمانیکه
من ویدیو ستاره را به بازار کشیدم تا بحال ۲۵ و یا
بیشتر CD های احمد ظاهر یکی به عقب دیگر به
بازار هنر تکثیر می یابید این خودش یک ثبوت
است. محبوبیت احمد ظاهر بعد از پخش ویدیو
ستاره دوباره زنده شد.

سوال: شما به این باور هستید که کست ستاره
باعث شد تا ۲۵ CD تازه و یا تکراری احمد ظاهر
در بازار تکثیر شود؟

جواب: بلی یقیناً لازم و ملزوم همدیگر هستند
من این ادعا را نمی کنم که من سبب شهرت احمد
ظاهر شده ام من یک واسطه و یا وسیله شدم که
آواز احمد ظاهر را دوباره به گوش دیگران برسانم
البته به شکل سینمایی آن. به نظر من تمام نسل

خوب سینما، فهیم سدوزی، محمد نعمانی و شکیب
جان تجربه سینمایی داشتند. و از مادر سویتا جان
(فریده جان) خواهش کردم تا نقش بازی کنند و او
به پاسخ من لبیک گفت.

امیدوار هستم سوالات ما را راجع به کست
ستاره جواب بدهید. البته باید گفت سوالاتی را که
طرح میکنیم مردم میخواهند از شما بپرسند که تا
حال لاینحل مانده است.

سوال: ویدیو ستاره را به چه اساس تهیه
کردید؟

جواب: اساس یا قدم اولی اینبود که من
میخواستم داخل هنری شوم که مردم جلب توجه
کنند. و اولین چیزی که من متوجه شدم بعد از
فوت احمد ظاهر فقیه که یک هنرمند پر آوازه و

جوان اینرا قبول کرد.

سوال: آیا ممکن نبود دختران افغانی با لباس افغانی در ویدیو می بودند؟

جواب: علت اول آن حاضر نشدن و نداشتن دختر افغان در دهلی و بمبئی بود.

سوال: چرا نخواستید دخترهای هندی را با لباس افغانی ظاهر بسازید؟

جواب: من به محیط هندوستان عادت دارم و امروز سویه فلم های هندی همسری می کند با فلم های آمریکایی به همین اساس ویدیو البوم تهیه کردم و دخترهایی را که من انتخاب کردم مدل های هستند نخواستم تا زندگی احمد ظاهر و مردم افغان را در ویدیو تمثیل کنم فقط خواستم تا اشعار را که احمد ظاهر در آهنگ هایش سروده آنرا ارتباط بدهم به صحنه های رومانتیک؛ چون آهنگهای احمد ظاهر در این ویدیو آلبوم بیشتر آن عشقی و رومانتیک است، به همین خاطر همه آهنگها از عشق زیبایی حرف می زند که سه عشق است عشق بخدا، عشق به وطن و عشق به دختر.

سوال: شما قبلاً گفته اید که بخاطر داشتن و حفظ کلچر، کلتور و فرهنگ افغانی می کوشید، پس شما بگویید که کجای کست ستاره از کلتور و فرهنگ افغانی حرف می زند، بیشتر ازین که به احمد ظاهر خدمت کنید بلکه به او توهین کرده اید؟
جواب: طرز دید هر کس فرق می کند یک اثر هنری توجه هر کس را بطور یکسان فر آورده نمی تواند، هم جنبه مثبت و هم منفی دارد و هیچ کار هنری بی انتقاد نیست به هر کار هنری که انتقاد شود جلب توجه میکند مقصد اصلی من اینبود که بتوانم به احمد ظاهر خدمت کنم؛ ولی جای صد افسوس است که من به بسیار یک فکر روشن و باز با این ویدیو آمدم اینرا فکر کردم که مردم افغان در آمریکا روشنتر از دیگر ممالک جهان باید باشند؛ ولی غلط بودم آنان مرا بیشتر مورد حمله انتقاد قرار دادند، من از شما سوال میکنم که آیا یک اثر به من نشان داده می توانید که از فرهنگ صحبت کند؟

جواب: بلی، به صراحت بگویم که شهر سانفرانسیسکو یکی از پیشقدم ترین و بزرگ ترین کمیته افغانی فرهنگی و کلچر است. تلویزیون ها، اخبار ها وسایل ارتباط جمعی از همینجا آغاز می شود مردم افغان کلفورنیای شمالی از کسانی بودند که نوروز این عنعنه ملی را تجلیل نمودند و از آن به بعد رایج گردید اکنون دیگر آیالات آمریکا این روز با شکوه را تجلیل می کنند این خودش کار سازنده به

فرهنگ و نگهداشتن کلچر است و ما همه جوانان درین زمینه یک مسوولیت داریم تا این امانت بزرگان را حفظ نماییم و باز هم من منحیت یک خبرنگار از شما سوال مینمایم که برای حفظ توسعه فرهنگ چه احساس مسوولیت مینمایید و من این سوال را بخاطری میکنم در ارتباط ویدیوی ستاره چون کلچر افغانی را با کلچر هندی مخلوط نموده اید.

- حشمت خان: من از شما میپرسم آیا شما کنسرت های احمد ظاهر را دیده بودید طرز آمدن احمد ظاهر را به کنسرت دیده بودید؟

- خبرنگار: بلی؛
آیا به نظر شما شکل کنسرت های احمد ظاهر شکل افغانی داشت؟

خبرنگار: فکر نمیکنم شکل افغانی داشته باشد واینرا متیقن هستم که شکل هندوستانی هم نداشت و شکل یک کلچر بیگانه دیگر هم نداشت.

حشمت خان: احمد ظاهر از Elvis کاپی می کرد، من در ویدیوکاری را که انجام داده ام طرز آمدن احمد ظاهر، طرز حرکات او را روی سٹیژ تمثیل کردیم.

خبرنگار: ولی شما قبلاً عرض کردید که شما احمد ظاهر را در ویدیو ستاره کاپی نکردید فقط اشعار او را تمثیل کردید.

حشمت خان: لطفاً اجازه بدهید تا جمله خود را خاتمه بدهم.

خبرنگار: بفرمائید اختیار دارید.
حشمت خان: من در طول مدتی که شامل کار شدم تا ویدیو ستاره را آماده بسازم یک اندازه تجربه در جامعه افغانی نداشتم و واکنش و انتقادات مردم باعث شد تا در فلم رویا بیش از بیش از وجود افغان های ما استفاده کنم چون از نگاه لباس طرز گفتار، طرز دیالوگ ها همه اش افغانی است و نخواستم تا باز هم مورد حمله انتقاد گران قرار بگیرم و حرف دیگر اینکه شما بفرمایید برایم حاضر نمایید دخترهای افغانی را تا من قسمت دوم ویدیوی ستاره را به اختیار مردم ما قرار بدهم.

من در یک صحنه از فلم رویا تماشاچی کار داشتم غرض ثبت کار داشتم و من برای انتقال آنان پول هنگفت پرداختم و وقتی صحنه آماده فلمبرداری شد یکی یکطرف فرار کرد و دیگری به بهانه دیگر نخواست در صحنه باشد در حالیکه این صحنه کدام صحنه رقص و یا اجرای خاص نداشت ولی با وجود آن با من از قول و قرار شان گشتند و مرا تنها گذاشتند همه فرار

کردند حتا دوستان نزدیک من که از آنها این توقع نمی رفت و خانم های شان را اشاره میکردند که از صحنه خارج شوند پس بمن شما بگویید چطور باید روی افغان های ما حساب کرد؟ من ۱۸ الی ۲۰ ساعت روی صحنه هایی رویا کار کردم و مرا واقعاً خسته کرده بودند به این دلیل که یکی می گفت که من حاضر نمی شوم و دیگری بهانه مختلف را بار می آورد که گویا نمی توانند به صحنه باشند.

خبرنگار: آقای حشمت خان یک مطلب را خاطر نشان بسازیم که شما بنابر مقصد و مرامی که داشتید باید هیچگاهی خسته نمی شدید چرا که مقصد کار شما تهیه فلم بود که او یک خواب بود به صراحت می فهمیم که تهیه فلم کار ساده نیست و آوازه ها شنیده شد که گویا خانم احمد ظاهر شما را بخاطر تکثیر ویدیو ستاره به محکمه کشانده است آیا چقدر صحت دارد؟

حشمت خان حقیقت ندارد یک تهمت بی بنیاد است و من با فخریه جان خانم احمد ظاهر دوستانه صحبت نمودم و از او اجازه گرفتم و بعداً اقدام نمودم تا ویدیو را تکثیر نمایم. مقصد از واکنش خانم احمد ظاهر مستقیماً بنده نبوده آنها به کسانی اشاره نمودند که کست و CD شخصی احمد ظاهر را بدون اجازه فامیل شان به بازار تکثیر می کنند و روی آن تجارت مینمایند.

خبرنگار: نظر فخریه جان خانم احمد ظاهر در مورد ویدیوی ستاره چه بود؟

حشمت خان فکر میکنم او با شما هم نظر است به این معنی که او نیز همین فکر را میکرد که گویا من زندگی احمد ظاهر را در ویدیو تمثیل کردیم.

خبرنگار: شما چه انتظار دارید از فلم رویا؟
حشمت خان: انتظار من همینست که اول فلم را دقیق ببینند و درکش کنند و بعد اگر انتقاد یا پیشنهاد را مقابل می شوند من به هر دو دیده قبول می کنم.

خبرنگار: ما از صمیم قلب تشکر میکنم که در راه گسترش هنر سینما آنقدر کوشش دارید و کوشش زنده شدن و زنده بودن آنرا دارید.



بهار در کوچه ما با شور و شوق بسیار همراه بود. صدای پای باران روی تخت بام، صدای دلنشینی بود که بدنبال آن آب از ناودانها، کتاره ها و سنجها فرو میریخت. گاز خوردن غچی ها روی سیم های شکم انداخته برق و بوی گلهای درخت اکاسی که کوچه را می انباشت؛ نوید آور بهار بودند.

تخت بام چه جای دلپذیری بود. همه جا را زیر نگین خود داشت. مناظر، شهدا، خواجه صفا، کاسه برج، آسمایی و شیر دروازه و کوههای سفید و پر از برف پغمان و خانه های همسایه، همه

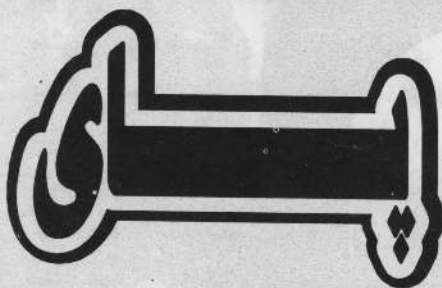
پایه اصلی

جا دیده میشد. حتا خانه سروی، همسایه در به دیوار ما. همه جا را از تخبام می دیدیم و لذت می بردیم. از وقتی که بزرگ شده بودیم. یگانه درخت اکاسی روی حویلی و تخت بام و خانه سروی و کاسه برج، چشم انداز همیشگی ما بودند.

سروی، همسایه ما، زن سالمندی بود که چادر سفیدی همواره سرپایش را می پوشانید. همیشه او را در حال وضو و روی جای نمازش می دیدیم: دختر جوانی نیز در آن خانه بود که آشه نام داشت. آشه از همان کودکی برای من نام زندگار و پر جاذبه یی بود. دختر بلند بالا با چشمان سیاه و چهره گرد که موهایش همواره یک چشمش را پنهان میکرد. وقتی دنیای خیال آباد

کودکی را پشت سر گذاشتیم، کم کم خانه سروی با ارسیهای سبز رنگ و کتاره های چوبی ما را به سوی خویش میکشاند، خانه سروی با قصه هایی که داشت برای ما به قلعه اثیری و پر اسراری میماند که نمیتوانستیم بدرون آن رخنه کنیم. این قصه ها مثل نقل و شیرینی دست به دست و دهان به دهان میشد و همه با آن مشغول بودند. هر باری که به تخبام می رفتیم، یکبار، دوبار و چند بار خانه سروی را از نظر می گذراندیم به امید آنکه، یکبار آشه را با موهای افشان و مژه هایی که به خوبی شمرده میشد، ببینیم.

در سراسر کوچه و در دیو دیوهای تاریک و غمبار آن، این همه وجود داشت که سروی، این زن خاموش کوچه ما، زنی عجیب و اسرار آمیز است. میگفتند، یکزمان که جوان بود،



گروهی شبانه به خانه اش تاخته بودند، شوهرش را کشته بودند، وقتی قصد اهانته به او را کردند، او یکی از دزدان را در انتقام گیری با کارد کشته بود و بعد خون کارد لیسیده بود.

این راز و رازهای گلوی بسیاری را زنان کوچه میان شان پنهانی زمزمه می کردند. همه زنان نسبت به او با نگاههای عجیب می نگرستند.

آشه، مانند خمچه یی تر و تازه، لباسهای رنگارنگ می پوشید و گاه و نا گاه به بامچه می برآمد و به آسمان

کوهها، درختان اکاسی و خیل کبوتران که در آسمان پائین و بالا میرفتند، خیره میشد. میگفتند: آشه را سالها پیش سروی به فرزندی گرفته بود، زنها این راز سر به مهر را نیز بین شان تکرار میکردند که خواستگاران زیادی آمده و رفته اند، هر کس باری آمده دیگر برنگشته، شاید هم وقتی دانسته که سروی زن اسرار آمیز است، دیگر گرد آشه و آن خانه را خط کشیده است.

در آن سال، بهار دیرتر به کوچه ما آمد. بادها کمتر می وزیدند و برفها پستاره پستاره خسته و خاک آلود، در دیو دیوها و کوچه بندی ها انبار بود. آنروز ها ارغوان در شاخه ها موج میزد. همه به خواجه صفا میرفتند و قوده قوده ارغوان را با خود می آوردند. بوی خوش اکاسی و ارغوان، شهر را نفسی دیگر و جانی تازه تر بخشیده بود. من هم مثل دیگر بچه ها به خواجه صفا رفتم. وقتی برگشتم دو شاخه ارغوان



نویسنده: عزیز آسوده

داستان کوتاه

را هم با خود آورده بودم. شتابان به بام رفتم. آفتاب تازه رو به غروب میرفت. آشه در بامبیتی با لباس ارغوانی ایستاده بود، گویی شاخه ارغوانی بود که تازه شگفته باشد!

با دیدن ارغوان لبخندی بر لبانش رنگ گرفت. بی اختیار شاخه ارغوان را به سویش پیش کردم. دستانم می لرزید، نزدیکتر رفتم، او هم از روی سنج دیوار، دستش را دراز کرد. دستان روانگونه اش، دل انگیز تر از شاخه ارغوان بود. بوی همه بهاران را با خود داشت. انگشتانش که عطر کلاب را می پراگند، شاخچه را از دستم قاپید. آهسته و زیر لب چیزی گفت که من نشنیدم. در آن لحظه من سر از پانمی شناختم.

فردایش و روزهای دیگر من با شاخه بی از ارغوان به تخیل می آمدم، و گاهگاهی این مجال را می یافتم که آنرا به آتش بدهم و بدینگونه انگار به نعمت بزرگی دست می یافتم، او گاهگاهی چیزهایی از من می پرسید، وقتی جوابش را میدادم، قاه قاه میخندید، در پشت این خنده، توأم با شیطنت، اندوه گزنده بی نهفته بود، که گاهی جسته و گریخته از آن سخن میگفت.

یکروز آتش همچنان بلند بلند میخندید که سروی به بام آمد. با دیدن مادر خنده اش کمزنگتر و کم صدا تر شد. من تکان خوردم، عرق سراپایم را مرطوب ساخت، لرزشی بر اندام پدید آمد. سرم را پایین انداختم. همینکه سروی پس دیوار پنهان شد. من شتابان به پایین خزیدم و به خانه رفتم.

مادرم با وارخطایی پرسید: چرا چه گناه کدی که ایطو ترسیدی؟ رنگت چطو پک پریده! نی که کتی همسایه بگو مگویت شده؟ من هیچ گپی برای گفتن نداشتم. مادرم نزدیک آمد و با

وسواس گفت: کتی آتش عرض نگیری که مادرش کارد خون بر اش، بخدا یک نیش کاردت میکنه!

اخطار مادرم پیشم را لرزاند؛ اما لبخند گرم و مهربان آتش به سان آفتاب گرم بهار و عطر یاسمن ها و بوی گلهای اکاسی درخت خانه ما، آرامش بخش بود که پیوسته از تپش دلم میکاست.

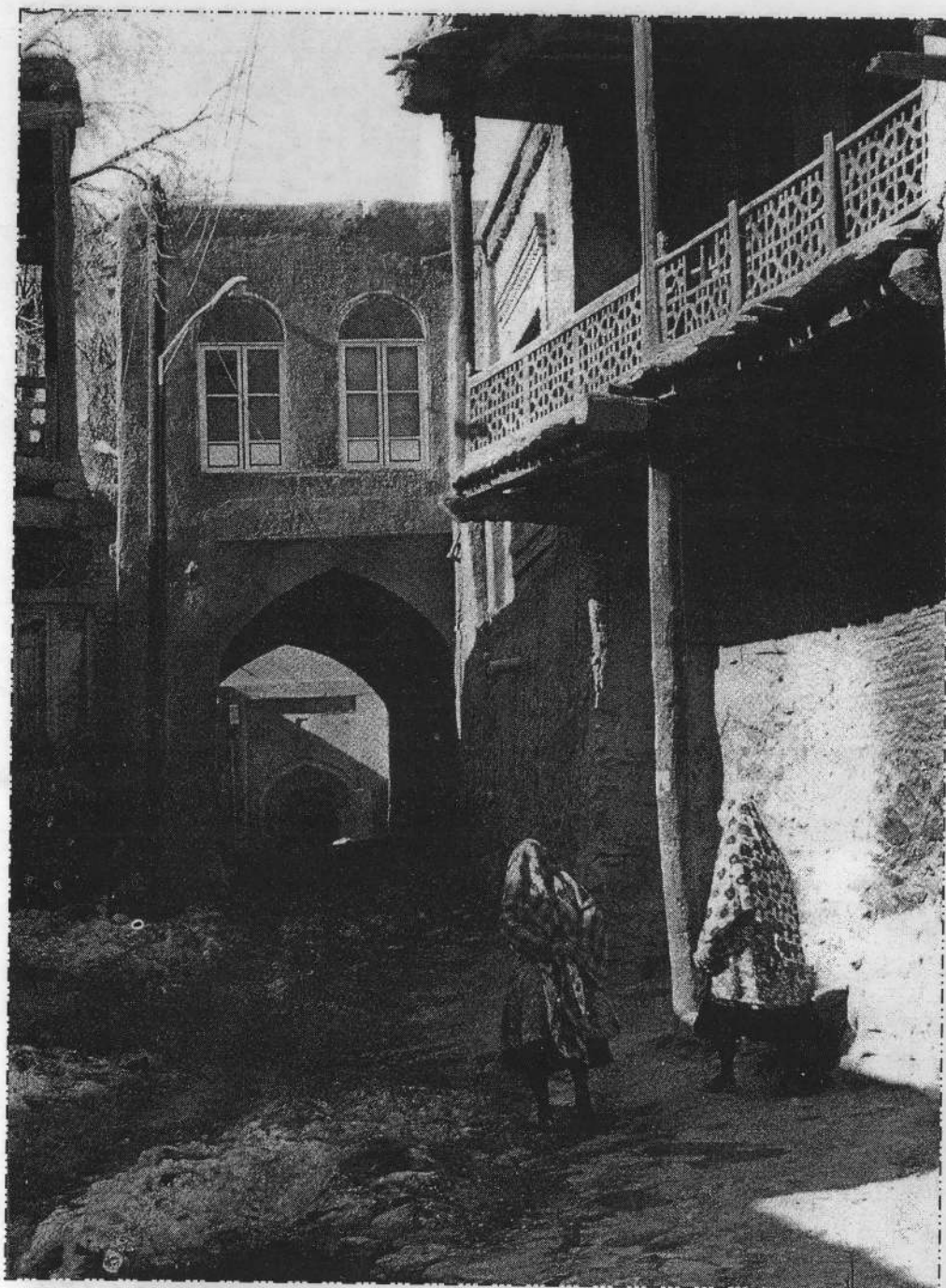
در آن بهار یکروز از بامشی خانه ما دیدم که آتش در بامچه خانه شان گاز انداخته و در پناه سنجها گاز میخورد. شاخه ارغوانی را هم به مویش زده و پیهم گاز میخورد. نگاهش گریخته و آشفته بود. گویی در کوچه های وسواس سرگردانست. باد تندی در میان دیوارهای کم عرض و کاهگلی غوغا داشت. من با اضطراب گاز خوردن او را مینگریستم؛ زیرا میترسیدم، با تکان باد به حویلی پرتاب شود؛ ولی او همچنان گاز میخورد و صدای یکنواختی از آن برمیکاست. باد حتما شاخه های مرده و خشکیده را هم شور میداد. گویی باد بهار همه جا را گز و پل میکرد و بهر گوشه سرکشی داشت. من درین لحظه به یاد قصه عمه جانم افتادم که از خاله نوروزی در کنار منقل با آب و تاب میگفت. قصه بی که با آمدن هر نوروز و بهار تکرار و تداعی میشد.

... خاله نوروزی که هر سال با آمدن نوروز خانه تکانی میکرد و آمادگی میگرفت، خودش را شستشو میکرد، به هفت قلم می آراست. لباسهای نو و دست دوزی شده خود را می پوشید، موهایش را تئانه، دستانش را خینه و چشمانش را سرمه می کشید؛ شاخه

گلی را به مویش میزد و در انتظار بابه نوروز دقیقه شماری میکرد. خاله نوروزی که از کارخانه و آرایش سر و صورتش فارغ میشد، برایش گاز می انداخت و گاز میخورد، نوروز با گذشتن از شهرها و روستاها از سفر دور و دراز، در هر گام درختان و سبزه ها را از خواب بیدار میکرد...

و بیادم می آمد که عمه ام این قصه قدیمی را در روزهایی میگفت که باد تند همه جا را بهم میزد و با انگشت به سوی پادها اشاره می کرد که همین پادهای تند، از همان سبب است و ما با دیر باوری میرسیدیم: باز خالی نوروزی تا کی گاز میخورد؟ عمه ام میگفت: خاله نوروزی تا نه ونیم روز گاز میخورد، در همان لحظات که برای لحظه بی چشمش پیش می آمد. عمو نوروز از راه میگذشت و خاله نوروزی، چشم به همزدنی؛ میدید که کار از کار تیر شده و نوروز بی کارش رفته، خاله نوروزی با وارخطایی از گاز به پایین می افتاد و اگر آن روز بارانی می بود، همان سال باران زیاد و سر سبزی را با خود می آورد و اگر در خشکی می افتاد، همان سال خشکسالی و کم آبی میشد. بدین ترتیب بیچاره خاله نوروزی تا نوروز دیگر چشم به راه نوروز میماندا، تا عمو نوروز بیاید و با او عروسی کند...

به نظرم آمد که آتش همان خاله نوروزیست که گاز میخورد، منتظر کسیست که بیاید و با او عروسی کند. باد همچنان با انگشت به شیشه های ارسی می زد؛ شیشه ها میلرزیدند. ارسی محراب نمای یکدانه ما هم که من از همانجا خانه آتش شانرا می



با دیدن ارغوان لبخندی
بر لبانش رنگ گرفت. بی
اختیار شاخه ارغوان را به
سویش پیش کردم. دستانم
می لرزید، نزدیکتر رفتم، او
هم از روی سنج دیوار،
دستش را دراز کرد، دستان
رواشگونه اش، دل انگیز تر
از شاخه ارغوان بود، بوی
همه بهاران را با خود داشت.
انگشتانش که عطر گلاب را
می پراگند، شاخچه را از
دستم قاپید. آهسته و زیر لب
چیزی گفت که من نشنیدم.
در آن لحظه من سر از پا
نمی شناختم.

فردایش و روزهای دیگر
من با شاخه یی از ارغوان به
تختبام می آمدم، و گاهی
این مجال را می یافتم که
آنها به آشه بدهم و بدینگونه
انگار به نعمت بزرگی دست
می یافتم، او گاهی
چیزهایی از من می پرسید،
وقتی جوابش را میدادم. قاه
قاه میخندید، در پشت این
خنده، توأم با شیطننت، اندوه
گزنده یی نهفته بود، که
گاهی جسته و گریخته از آن
سخن میگفت.

که مادرش کارد خون پر اس، بخدا
یک نیش کاردت میکنه!

اخطار مادرم پشتم را لرزاند؛ اما
لبخند گرم و مهربان آشه به سان
آفتاب گرم بهار و عطر یاسمن ها و
بوی گلهای اکاسی درخت خانه ما،
آرامش بخش بود که پیوسته از تپش
دلم میکاست.

در آن بهار یكروز از بامبئی خانه ما

شتابان به پایین خزیدم و به خانه
رفتم.

مادرم با وارخطایی پرسید: چرا چه
گناه کدی که ایطو ترسیدی؟ رنگت
چطو پک پریده! نی که کتی همسایه
بگو مگویت شده؟ من هیچ گپی برای
گفتن نداشتم. مادرم نزدیک آمد و با
وسواس گفت: کتی آشه غرض نگیری

یکروز آشه همچنان بلند بلند
میخندید که سروی به بام آمد. با دیدن
مادر خنده اش کمرنگتر و کم صدا تر
شد. من تکان خوردم، عرق سراپایم را
مرطوب ساخت، لرزشی بر اندامم پدید
آمد. سرم را پایین انداختم. همینکه
سروی پس دیوار پنهان شد. من

برتاب کردم. سرش را بلند کرد، همینکه نگاهم با نگاهش گره خورد، فک را به بعضی گلویش ترکید، اینبار پیشانی‌اش را روی دستانش چسبانید. لحظاتی گریه‌اش ولی مثل آسمان بهار زود آرام گرم سرش را که بلند گرفت. جسمانش سرخ و اشک آلود بود. سراسیمه اطرافش را نگریست. برخاست، نزدیک سنج آمد. مثل کودکی شکوه کتان، در میان گریه‌اش، کنده و گریخته گفت: ما ازینجه میریم... دلم مثل دشتی خالی هوزد! آشه باز هم ادامه داد: مجم که چطور میشه...! تمام نیرویم را جمع کردم خواستم فریاد بزنم؛ ولی تنها یک کلمه از زبانم برآمد چرا؟ چی گپ شده؟... آشه در حالیکه چهره در هم رفته و لبهای گریخته‌اش را جمع و جور میکرد در میان‌های‌های گریه‌اش همینقدر افزود: ... مره مادرم ده یک مردکه پیر ده شوی داده...!

بسیار بیچاره و ناتوان به نظر میرسد. میخواست باز هم چیزی بگوید، مگر دهانش پر نشد و گریه راه دهانش بست، در نگاهش تقلا و التماس موج میزد. دوباره به سوی کتاره دوید. گریه با شدت بیشتری بر وی هجوم آورد. آمدن مادر، دیگر این مجال را از او باز گرفته بود.

ندانستم بر من چه گذشت. به نظرم می‌رسید که سرم مثل کوره، آهنگری پر سر و صدا شده است و حرارت آن به جانم تنوره می‌کشد. دیگر ندانستم بر من چه گذشت. صدای مادرم را شنیدم که مرا به پائین فرا میخواند: فرهاد! فرهاد! بیا از بازار سودا بیار! نانخور هستی یا نی؟ با

خودم گفتم، اگر نروم، مادرم خود، تختیام خواهد آمد هیا هوئی بر پا خواهد کرد. نتوانم به پایان رفتم. مادرم با چلیغ و فریاد و دعای بد مرا تنبیه کتان گفت: باش که باز چه سوماته جور خات کدی!

روزهای بعد آشه را در بام ندیدم. مثل اینکه مادرش کارش را کرده بود. یکروز صبح در وقت جای خوردن پدرم خطاب به مادرم گفت: بخیالم سروی شان کوچ کدن! مادرم حیرت‌زده سرش را تکان داد: پیاله جای غوره یی از دست من افتاد و دو پله شد. چشمان همه به سوی من خیره شدند.

پدرم سکوت کرد و چیزی نگفت؛ ولی مادرم با کنایه تلخی بدرقه ام کرد: بسم الله! وشن، مادر تره ده ای حال نینه!

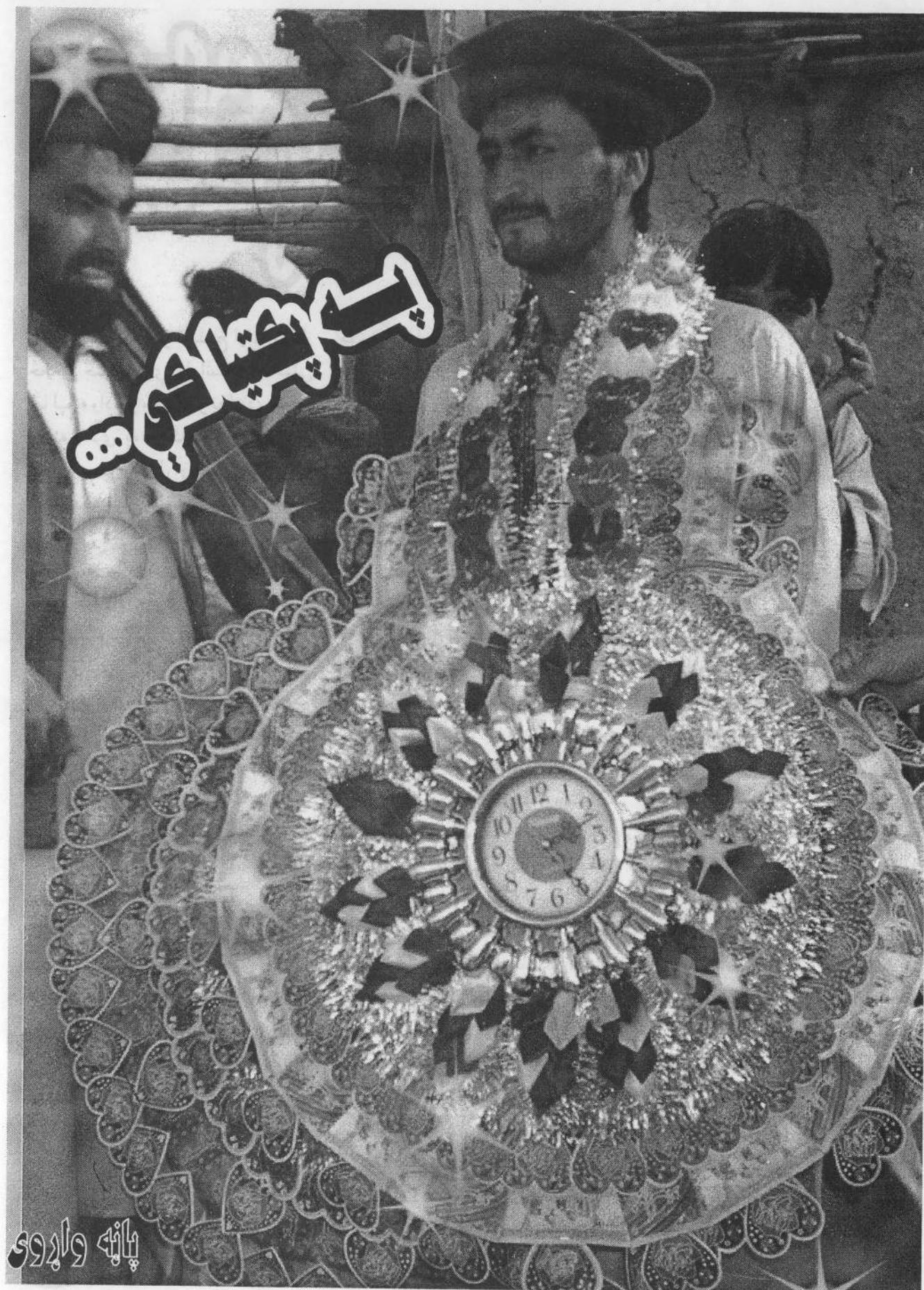
پدرم با همان خونسردی ادامه داد: ده کوچه شان کته قلف انداختن. مادرم اضافه کرد: میگن سروی رفت که دخترشه ده کدام مردکه پیر به شوی بته! یاد بخوریش، مردکه یک زن دگام داره... کالاشسوی شان، مادر بوبانی میکه: سروی از مردکه یکدامن پیسه گرفته... من شتابان به کوچه رفتم. قفل سیاه پیچی بزرگی بر پیشانی دروازه آشه شان اویزان بود. در روی کوچه نقش ارا به‌های کراچی جلب نظر میکرد. احساس کردم پاهایم در زمین سخت کوچه گور می‌رود. و دلم مثل اسفنجی فشرده میشود. هنوز هم باور نمیشد، بسم تختیام رفتم. در آنجا نشستیم. به آسمان و به بامچه آشه شان چشم دوختم. بادهای تند و تند تر می‌وزیدند. دلم تنگی میکرد. خواستم از مادرم بپرسم که

مادر بوبانی دیگر در باره آشه شان چه گفت؟ و از پدرم بپرسم کراچی کالا به کجا رفته باشد! باری احساس کردم که بر چشمان و زبانم قفلی سیاه آویخته شده است. گویی به مرغی میماندم که سرش را زیر بالش کرده باشند.

چشمانم راه میکشید. روزهای نوروز به پایان رسیده بود روی بامچه آشه شان گنجسکانی می‌آمدند و دوباره پرواز می‌کردند. بادهای با غضبانگی می‌وزید احساس کردم همان بادهای که خالی نوروزی را از گاز انداختند، آشه را نیز با خود بردند. با اشکهایی که در چشمانم آشیان گرفته بودند، هیچ جا را دیده نمیتوانستم.

حالا که شرفه پای بهار از هر سو به گوش میرسد. بوی اکاسی ها، صدای انگشتان باران روی ناودانها و کتاره‌های تختیام و مرا دگرگون میکند. سروی‌ها و آشه‌ها را بادهای بهاری برده اند؛ ولی شاید در آنجا در پیچ و خم کوهها از کنار کنده‌های سر بریده درختان ارغوان، نوده‌های نوبری سرزده اند که با بهارجان می‌گیرند و می‌شگفند و بادهایی که از فراز کاسه برج و از فراز آسمایی و شیردروازه می‌وزند، آنها را نوازش می‌دهند و امیدهایی را نطفه می‌بندند! گویی من این مناظر را از پشت عیار متراکم سالها باز می‌نگرم.





پښتانه د وروڼو او دودونو په اړه

تکه، دستمالونه- ۳۰ دانې، نکريزې ۲ درجنه.

د ډم (سلمان) د کلي (۳۰۰۰) افغانۍ د قام څخه وتلی ناوې وړل په داخل د قام کې د ۱۰۰۰ څخه د ۲۰۰۰ افغانیو، د دروازې د کلي (۱۵۰۰) افغانۍ، هغه نکريزې چې په ناوې په لاسونو یې پږي (۵۰۰) افغانۍ، د کلي نجونې چې په سندرو کې زیارې (یا بد ويل) ۱۰۰۰ افغانۍ پر هلك کورنۍ پږي که د هلك پلار دا ومنل نو د نجلی- پلار او کورنۍ یې یو دستمال دوچی میوې او چاکلیت او شیریني د هلك پلار ته ورکوي او که څوک ور سره د نجلی- کورنۍ دستمال د میوې ورکړی چې دې ته د گوړې ماتول وايي (شیرینې دادن) نو کله چې د هلك پلار د نجلی- کور څخه راووت سمدلاسه د ټوپک دزې کوي چې د هغه د کلي خلک خبر شي چې فلاني خپله لور ورکړه بیا کله چې د هلك پلار کورته راشي او کورنۍ یې دستمال وگوري د کور له بام څخه څو ډزونه کوي حتا تر دیرش لا زیات ډزې کوي او که څوک خپل یې دی کلي کې وي هغوی هم یو څه ډزونه کوي او بیا په هغه کور کې یو دوه شپې خوشحالي وي او نجونې راټولې شي او سندري وايي. څو ورځې وروسته پای وازي هلك او نجلی- د کورنیو له خوا خبرې کیږي او یوه

خوښه شي او یا وغواړي چې له چا سره خپلوي وکړي نو د هلك مور د نجلی- چې لور یې وي او یا یې خور وي د نجلی- لیدلو لپاره ورځي که چیرې نجلی- خوښه شوه نو بیا د هلك پلار بله ورځ د طلب گاری لپاره ورځي نو د لمړي ځل د نجلی- کورنۍ وعده ورکوي چې څو ورځې صبر وکړه بیا به احوال درکړم پس له څو ورځو د هلك پلار بیا د نجلی- کور ته راځي تر څو د نجلی- کورنۍ دې ته راضي شي چې خپل لور دې کورنۍ ته ورکړي بله ورځ د هلك پلار له دوه درې کسانو سره ورشي او د ولور ورته ووايي نو بیا د هلك پلار هم د مشورې لپاره کورته ځي بیا په څلورمه ورځې او یا دوه درې ورځ وروسته که چیرې کور کې مصلحت رانه غی نو د نجلی- کور ته نه ورځي او که چیرې په کور کې مصلحت وشو نو بیا د نجلی- کورته ورځي او هلته سره مشوره کوي او لاندې شیان د ولور تر څنگ د هلك په کورنۍ پږي خو د دستمال اخیستلو په وخت کې لږ څه روپی د هلك کورنۍ ته پریږدي دا غوښتنې داسې وي:

ولور (دولکه افغانۍ)، وریجې اوله سیله (۲) بوجی، غوړي دوه تیمه (۲) قطی کلان (۲ سیره)، غوښه ۱۰ منه (۷۰ کیلو)، چای بوره- د ضرورت سره، ټیکری (۲۰) دانې اوله تکه، ټیکري (۱۰) دانې دوهمه

له ختیځ څخه تر لویدیځ او له شمال څخه تر جنوب پورې ټول انسانان د خپلې بقا لپاره واده او واده کولو ته اړ دي خو دا ودونه د نړۍ په هر گوټ کې توپیر لري څوک د پیسو په بدل او ځینې د توافق په شکل چا د مینې او چا بې له مینې او بیا په ځینې هیوادونو کې نجلی- د هلك کورنۍ ته جیز ورکوي تر څو هلك له هغې نجلی- سره واده وکړي په دې توگه د نړۍ په گوټ گوټ کې دودونو دود او دستود سره فرق لري.

زمونږ د هیواد په هر سیمه کې دودونو او دود او دستور سره فرق لري راځی چې د هیواد یو غرنۍ سیمې د واده کولو او شیریني خوري په هکله د پکتیا د خلکو دود او دستور ته یوه کتنه وکړو.

گوړه ماتول (شیریني خوری):

په پکتیا کې کله چې نجلی- یا هلك بلوغ ته ورسېږي مور او پلار یې مکلف دی چې د هغوی بندوبست وکړي. خو که کومه کورنۍ دولت او جایداد ونه لري نو مجبور دی چې په بدل خور او لور ورکړي او ځمنو ته واده وکړي او که چا جایداد درلودلو نو مجبور دي په ولورکی ځمکه یاغور ورکړي او که کومه کورنۍ سرمایه او جایداد ولري نو په روپیو باندې ودونه کوي.

کله چې د هلك د کورنۍ کومه نجلی-

ورځ ټاکل کيږي چې د هلك کورنۍ د نجلۍ کورنۍ ته ورځي او د نجلۍ کورنۍ د هلك کورنۍ ته ورځي نو د هلك کورنۍ له خوا د نجلۍ کورته د پايوازي په ورځ په يو صندوق کې او يو کندري (په گلدوزۍ جوړه شوی کڅوړه) دو چې ميوې او پخې شوی چرگې غوښې د جوار و گل، بیسکت، شیرینې، او له صندوق سره يو ځای چې په صندوق کې جامې، بوتونه د ناوې څنې ضروري شيان تر صابون پورې وي د نجلۍ کورته ورځي يو شپه هلته تیر کړي او زوم هم چې په دې پايوازي کې د نجلۍ کورته ورځي او هغه زوم ته جامې، خادر او نور شيان هم ورته ورکوي او بله ورځ د نجلۍ کورنۍ بيا د هلك کورته ورځي او د نجلۍ کورنۍ يواځې کندري ورته دو چې ميوې سره ورکوي، پاخه چرگان او پخه غوښه هلك کورته يې ور وړي او يوه شپه چې تيره شي بيا بيرته خپل کورته ځي په پايوازي کې تقريباً له لسو کسو څخه تر پنځوس تنو پورې يو د بل کورته ورځي او کوچنی خوړه هم وايي که چيرې د نجلۍ د واده وخت زيات وي نو د هلك کورنۍ حتماً په کوچنی اختر او په لوی اختر کې بايد د نجلۍ کورته برخه (عیدی) د نجلۍ کورنۍ ته برخه يوسي چې دا برخه لږ تر لږه د ۵۰۰۰ افغانیو څخه تر ۱۰۰۰۰ پورې ارزش ولري چې په هغې کې له جامو څخه تر د لاس مينځلو صابون و حتا ژاولې په کې وي د دې برخې برسیره کندري هم د کندري وړل ضروري دی چې په دې کندري کې پاخه چرگان، غوښې، وچه ميوې، شیریني او رنځوښۍ (دادی غنمو له اوږو څخه جوړيږي او کوچنی کوچنی شکلونو اوږه غوچيږي او بيا په غوړيو کې پخيريږي) وروري او دې برخې سره يو ځای

وړي دا برخه په کال کې دوه اخرونو کې وي او که چيريش واده څو کاله وروسته وي بيا هم که لس کاله نجلۍ واده نه شي بايد هلك د نجلۍ کورته برخه په دواړو اخرونو کې وروي او په پکتيا کې نوروري نشته او رواج نلري. که چيرې د هلك کورنۍ وغواړي چې واده زړ تر زړه وکړي نو د نجلۍ کورنۍ ته خبر ورکوي چې ځان تيار کړه. بيا نو د نجلۍ کورنۍ د هلك له کورنۍ څخه څو ورځې وخت غواړي خو پدې وخت کې د هلك کورنۍ مجبور ده چې حتماً د لور ټولې روپۍ او که د هلك له کورنۍ سره نيکي وکړي نو نيم ولوژ ور څخه اخلي بيا نو د نجلۍ پلار د خپلې لور ټول لمرنۍ احتياجات د جامو څخه، کټ، فرش، بستري او تر صابون او له ستمالونو سره سره او د پک او کاسې هم ورته اخلي او ځان يې آماده کړ نو بيا د هلك کورنۍ ته خبر ورکوي زه تيار يم همغه ده چې وريږي او نور شيان چه په دې باندې قبول شوی وي تر چای او بورې هغه د نجلۍ کورته ورکوي او کومه ورځ چې ټاکل شوی وي نو د هلك د کورنۍ له خوا خوړه (عروسي) شروع شي د هلك له کورنۍ څخه څو ښځې او نجونې د پکتيا ملي جامې اغوستي. نجلۍ کورته چې دې ډلې انجونو او ښځو ته چې دايري (تمبل) وهي ورځي، دې ډلې ښځو او نجونو ته وروځۍ ويل کيږي د نجلۍ کورته ورځي پخوا په پښو او اوس په کوچنی او يا لويو موټر کې ورځي. او بله ورځ او ځنې خلک په همغه ورځ د نجونو او ښځو چې وروځۍ دی ورا يعنې د نارينه و ډلې چه ډم (سلماني) وړ سره وي يو ځای د هلك کورته روان شي پخوا به ډول مخکې او نور خلک په اتنو د نجلۍ

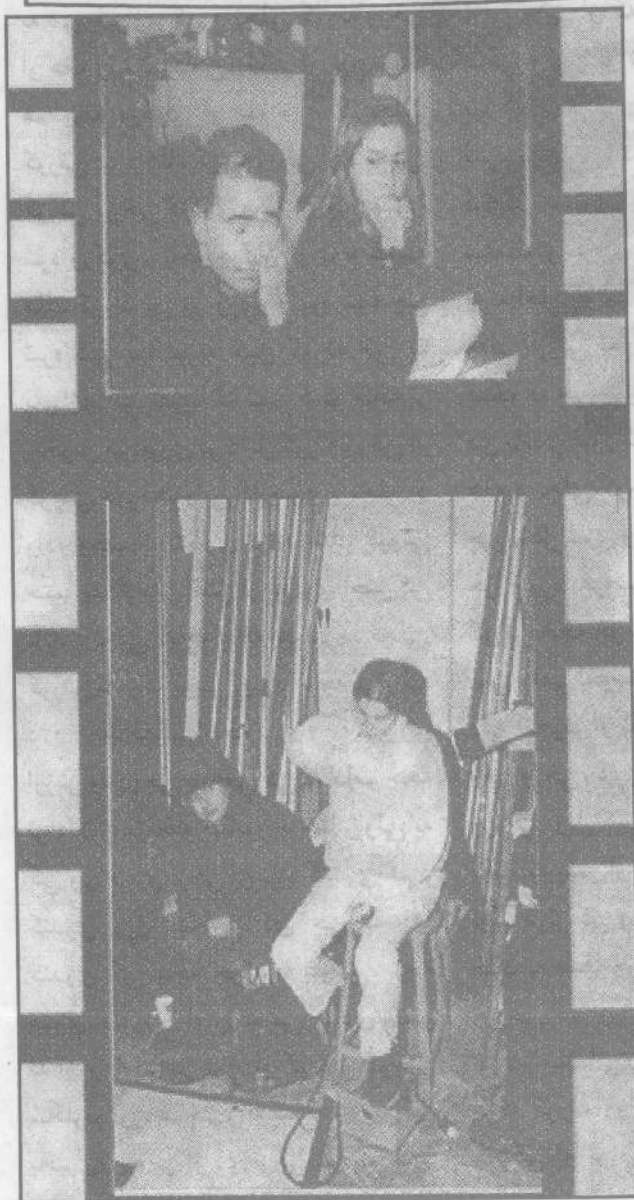
کورته ورتللی. خو اوس په کوچنی او لوی موټرو کې دهلك کورته ورځي او هلته د نجلۍ په کور کې ډوډۍ ورکول کيږي خپلو کيلوالو ته او هم راغلی وروځۍ او ورته (پخوا به دې سلمانانو (ډمانو) له خوا يا د کلي د اناسو له خوا لس پنځلس منه غټې وريږي د ميو سره يو ځای پخيدې او بيا به په بيلچو سره يو ځای کيدې او په څنک (تشت هاي کلان چوبي) کې داسې به جوړيدل لکه چې چا د وريجو منار جوړ کړی وي او دومره دا وريږي کلکې وهل کيدې حتا تر آخره به ولاړې وي، د هغې په سر کې يې يو کوچنی کنده جوړوله او په هغه کې تروه (کرت) او پرې د پاسه غوړي اچول او يو گروپ سړی چې هغه ته به يې پينډه (گروپ لس يا شپږ نفری) ويلی په لارې دی وريجو څنک ته دريدل او هغه به يې خوړلې او کله به چې ماړه شول دوهمه پينډه او همداسې تر څو وروستۍ پينډه به په ناستو ورسیده) خو هغه حالت دوی تغيير کړی دی. او خلک د نړيو وريجو په پخولو لاس پورې کړی دی. کله چې ورا را وځي ډوډۍ وځوري بيا اتن يا سازونه شروع کيږي. او هر څوک د ساز او د اتنونو ته د شاو خوا کلي نه دی کلسې ته راځي او ټوله شپه تيروي که چيرې کوم ښه او مشهور سندرغاړي په دې واده کې رابلل شوي وي نو د ليدونکو دومره گڼه گڼه جوړه شي چې دا سندرغاړي بايد حتماً يو لوی ميدان ته راوځي او بيا موسيقي تر نيمايي شپو د لوی غرونو چوپتيا ماتوي او د ډولونو آوازونه انگارې کوي.

پاتې په بله گڼه کې

جاوید واصل با عمر کوتاه و ظاهره‌های جاوید

نوشته: زهره سعید
انتخاب از مجله افغان ژورنال
ترجمه: حبیب الله برات

چرا جاوید واصل را گشتند؟



جاوید واصل در کابل نشوونما نمود به بازی و سرگرمی‌ها علاقه داشته و به شکل دزدانه به سینمای پارک سر میزد در حالیکه چشم‌های تیزبین او تمام خیال‌های سینمایی را که در روی پرده‌ها ظاهر می‌شد می‌بلعید.

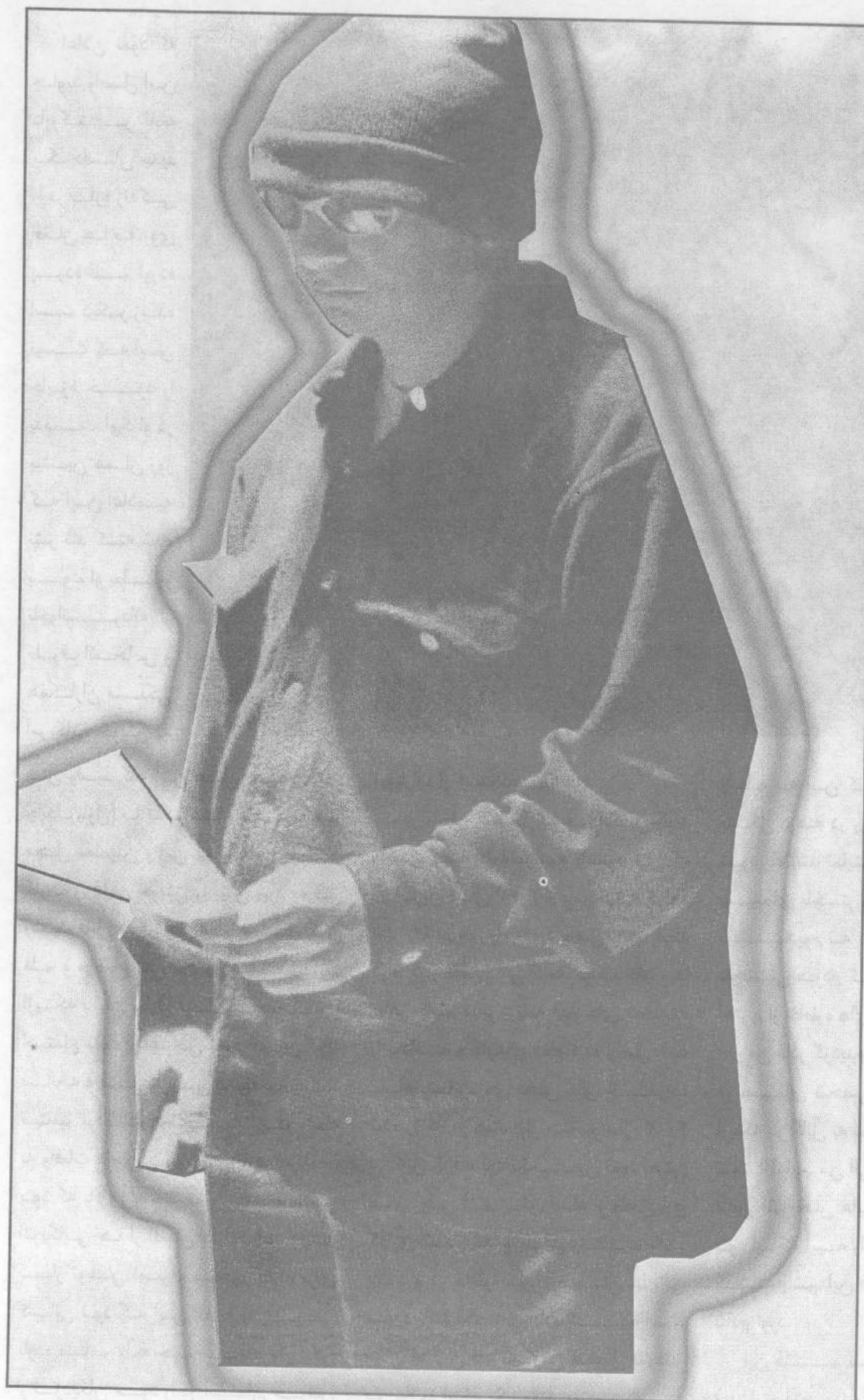
سال‌های مکتب‌لیسه را با بازی با رفقا و همقطاران فلمی سپری نمود و فلم‌های کوتاه را در روی سرک‌های کابل ساخت؛ ولی تقدیر و سرنوشت او مانند گل شقایق در مدت بسیار کم پر پر گردید.

زمانیکه اتحاد شوروی افغانستان را در سال ۱۹۷۹ مورد تجاوز قرار دارد، جاوید واصل از فامیل خود جدا شده و با پای پیاده در مدت ده روز با یک نفر رهنما به پاکستان رهسپار گردید. وی درین وقت ۱۹ سال داشت که مهاجر گردیده. یک مسافر و مهاجر جوان چون میلیون‌ها مهاجر دیگر افغانی.

وی چندین بار از جرمنی به فرانسه و از فرانسه به جرمنی رفت و آمد نمود، سعی مینمود تا در یکی از کشورها اقامت دائمی برای خود دریافت کند، علی‌الرغم بی‌ثباتی تکانه‌دهنده جغرافیایی واصل به ساختن و دایرکت فلم‌های کوتاه ادامه داد.

وی دو فلم برجسته را در فرانسه دایرکت نمود که بنام‌های "داشتن عقیده و ایمان" و "انتخاب بشر" بود که مورد تقدیر قرار گرفت که این فلم کوتاه توسط (یان چارونیر) در فرانسه تهیه گردید.

در سال ۱۹۸۵ واصل توسط کلیسا تضمین و بعداً به آمریکا آورده شد در جائیکه از طرف همان آسایشگاه تضمین شده



بود وی به کارها
متفرقه پرداخت تا
بتواند خود را شامل
مکتب نماید. درین
هنگام شامل مکتب
شکار گردید و
لیسانس خود را در
فلم و لسان رومانی
یعنی (داستان های
عشقی) دریافت نمود.
فلم رقص
آتش را (Fire
dancer) در سفری
که در سال ۱۹۹۵ به
کابل داشت به او
الهام گردیده. زمانیکه
از محل خاطره انگیز
ایام جوانی و دوست
داشتنی اش سینمای
پارک مجدداً بازدید
نمود، زمانیکه دوباره
به نیویارک مراجعه
نمود با بسیار گرمی و
حرارت ناول را بنام
رقص آتش در
هفتصد صفحه نوشت،
زندگی نامه خویش را
چاپ نمود بعداً آغاز
نمود به ساختن این
فلم که تقریباً هفت
سال را در بر گرفت.
به تاریخ سوم
اکتوبر سال ۲۰۰۱
اخبار روز (daily
news) یک مقاله را
به نشر رسانید و



اعلان نمود که جاوید واصل این دایرکتر نابغه یک داستان جدید را در باره زندگی افغان ها به روی پرده فیلم آورده است دیگر زنده نیست که این جایزه خود را بدست آورد او در پیشین همان روز که این اعلامیه نشر شد کشته شده بود، او بطور ناجوانمردانه از طرف اشخاص و همکاران مسلکی امریکایی خویش به

رابطه به این که چرا اعضا و اندام زنان بشکل برهنه در روی پرده ظاهر می شود بالا شد نمایش فلم در سینمای پارک سینمای باختر و همچنان در غازی ستدیوم نه تنها باعث سرگرمی و دلچسپی مردم گردید؛ بلکه اعتراض و احترام از خاطره های واصل گردید.

من قادر گردیدم تا فلم بنام رقاص آتش در سینمای شخصی در شهر نیویارک قبل ازینکه در کابل به نمایش گذاشته شود تماشا نمایم. من الی آخر فلم گریستم؛ زیرا درین فلم بخش هایی در رابطه به من بود اینک آینه را پیش روی خود گذاشته باشم. این فلم تمام خاطره هایی را بیادم آورد.

این فلم سراسر تراژیدی غم انگیز و پر از مبارزه بود؛ ولی در عین حال مطابق

نیویارک از دست داده بود.

در رابطه به مرگ غم انگیز جاوید واصل و به ادامه موضوع نامعلوم شان که در اپریل سال ۲۰۰۳ از سر گرفته خواهد شد رفقای وی راه جاوید واصل را در رابطه دوام کار فلمی اش ادامه خواهند داد. ویدا ظاهر کاظم مدیر برنامه قدم های شجاعانه را برداشته و کارهای قطع شده واصل را به اتمام رسانید. وی بخش های خراب شده را که در هفته اول سپتامبر سال ۲۰۰۲ در کابل گرفته بود تکمیل نمود بخش های اولی فلم برای اینکه از واصل ارج گذاری شده باشد. و یاد آن زنده مانده باشد و در خاطره سایر افغان ها باقی مانده باشد اختصاص داده شده است، افغان ها ازین فلم به گرمی استقبال نمودند. بر علاوه اینکه یک مقدار سر و صدایی در

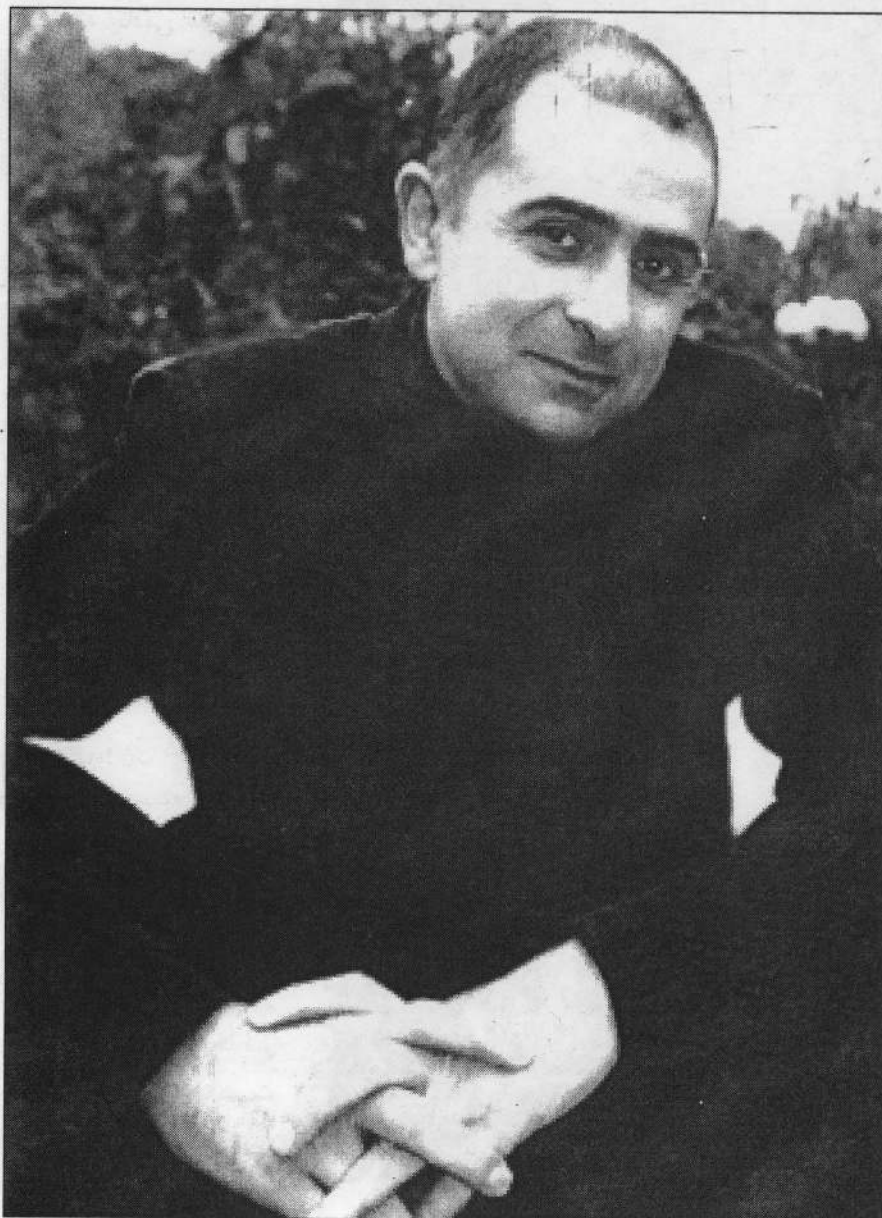
قتل رسید که این عمل توسط (ناتان چاندلرپاول) با یک عمل بی رحمانه در محل مطمین و امن که واصل میخواست کارهای فلمی خویش را پیش ببرد به قتل رسید. قاتل مذکور در رابطه به کمک مالی فلم و موضوع قتل محکوم شناخته شد بعد ازینکه ناتان پاول فیصله محکمه را استماع نمود او اعتراض نمود که وی دچار سانحه و فشار عصبی در واقعه یازده سپتامبر بوده اکثر دفاعیه آن در رابطه به واقعات دلخراش نیویارک (یازده سپتامبر) بود که بالای او تأثیر نموده و هراس امریکایی ها از افغان ها بود. این دفاعیه بسیار توهین آمیز و مسخره کننده برای کسانی بود که این حادثه را یعنی یازده سپتامبر را به چشم سر دیده و یا یکی از نزدیکان خود را در آسمان خراش

گردید این فیلم تمام درگیری‌هایی را که فامیل به آن مواجه بود بخاطر آورد آن درگیری‌هایی که هزاران افراد فامیل‌های افغان و امریکا به آن مواجه گردیده و با آن در مبارزه اند.

شاگردانم که از اقوام و نژاد‌های مختلفه بودند با این فیلم علاقمندی خود را ابراز نمودند چه این فیلم دارای داستان و قصه ایست که به زندگی و حیات شان ارتباط می‌گرفت و هم به زندگی بسیاری از مهاجرین رابطه داشت آموزشی

بود، این فیلم یک رهنمود بخصوص برای افغان‌ها در رابطه به مسایل حیاتی شان بوده به ویژه در رابطه به زخمی که هنوز از درد آن رنج می‌برند و آن پل است که پل‌های دیگری را ایجاد و با هم ارتباط میدهد.

فیلم رقص آتش (Fire dancer) در رابطه به جهان است که ما باید در آن برقصیم و زنده بمانیم.



به حال و احوال از دیدگاه دلسوزی واصل بود این یک پل ارتباطی بین خاطرات واصل و زندگی امروزه هموطنانش در این جا بوده هم این پل بین والدین و اطفال بین کسانی که در عقب اند و هم کسانی که در مبارزه اند وسیله ایست که با جهان ملحق شوند. این فیلم افغان‌ها و افغان‌های امریکا را به هم پیوسته است، واصل حس دلجویی خود را درین رابطه به افغان‌های خود اظهار نمود. بعد از دیدن فیلم مرگ وی اثر عمیق را بالایم گذاشت. بعد از تلف شدن تعداد بیشمار هنرپیشه‌ها، شاعران در جنگ افغانستان ما یک افغانی و هنرپیشه را از دست میدهیم که در حال هجرت زندگی مینمود و زندگی خود را به بسیار مشکلات به سر می‌برد.

در سه سپتامبر ۲۰۰۲ اعلام گردید که فیلم افغانی بنام رقص آتش برای جایزه اسکار در زمره بهترین فیلم‌های خارجی برای رقابت انتخاب گردیده است.

بینش و اندیشه واصل بالاخره مسیر اصلی خود را برای مستمعین و مخاطبین کشور طی نمود.

درین روز ویدا ظاهر خادم از صنف اول درسی منجیت مهمان تدریس سینمایی در مکتب شکار بازدید به عمل آورد که این صنف درسی آسیایی غربی امریکا بود که ما قبلاً دروس و ادبیات فیلم‌های آسیایی غربی امریکا را مطالعه کرده ایم. متعلمین احساس بسیار نزدیکی را در رابطه به واقعه مرگ جاوید واصل با دیدن آن از خود نشان میدادند و با دیدن فیلم یک خیال و احساس بسیار غریبانه در آن روزی که در صنف فیلم نمایش داده میشد محسوس می

مقدار و مبلغ فیس را هیدگاشی

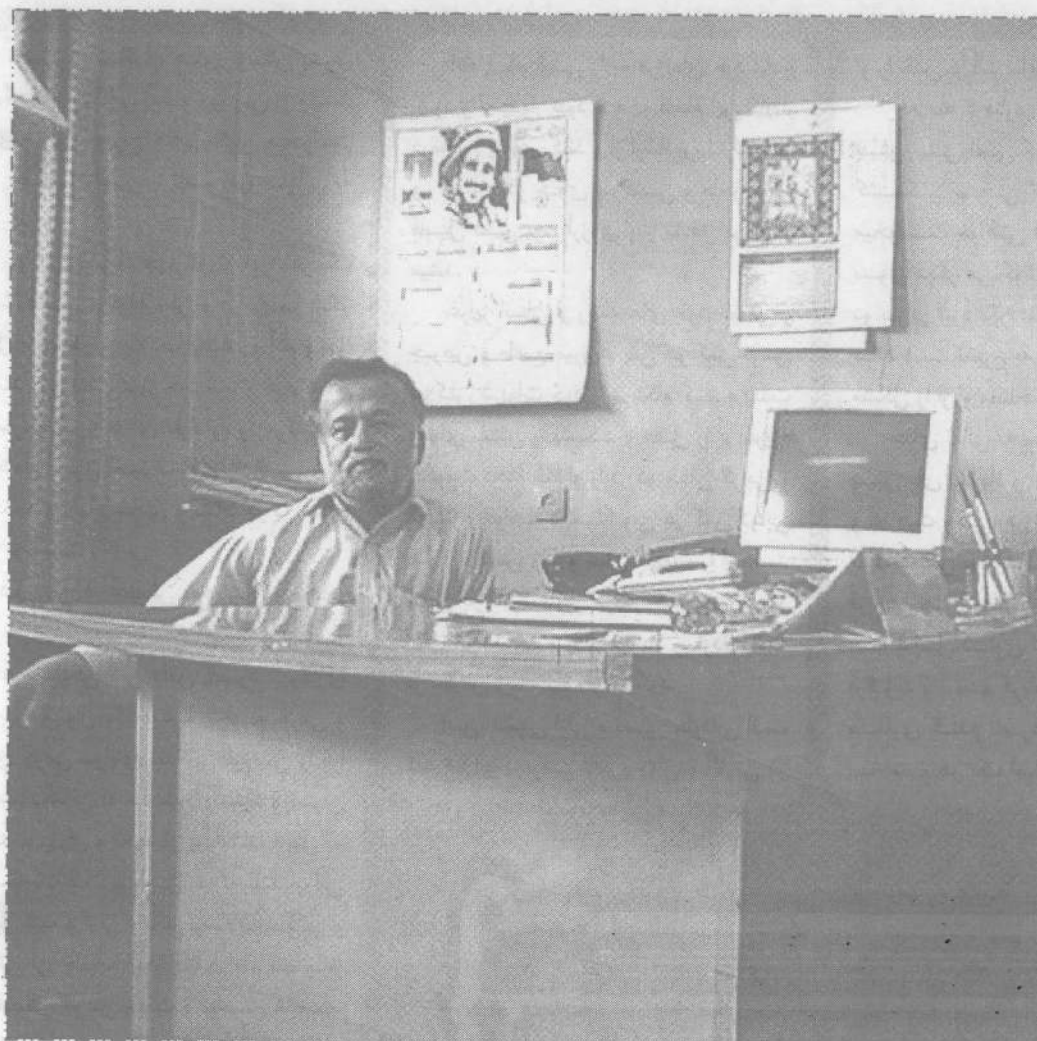
مشخص نساخته ام

محمد محسن نظری



پوهنوال دوکتور محمد محسن شکور معاون علمی شفاخانه اکادمی علوم طبی افغانستان از آن دست دوکتوران مهربان و پسندیده کشور است که در میان همکاران، دوستان و خلاصه کسانی که از هر طریق با او معرفت دارند از شخصیت عالی برخوردار است.

او از جمله دوکتوران مجرب و مطرح در بخش عقلی و عصبی در کشور میباشد که مدت ۲۰ سال صادقانه در خدمت هم میهنان مریض و دل شکسته اش قرار داشته است. برجسته ترین فاکت شخصیت این دوکتور مهربان و مجرب این است که چون یک تعداد دیگر مسلک طبابت را بخاطر کسب منفعت و ثروت آوردن پول و ثروت انتخاب نکرده است طرز



برخوردش در شفاخانه،
معاینه خانه و مشخص
نساختن مبلغ فیس از جانب
او بیان کننده این ادعای
ماست.

آقای دوکتور محمد
محسن شکور بتاريخ
۱۰ حمل سال ۱۳۳۴ در
ولایت لغمان در یک
خانواده روشن فکر دیده
به جهان گشوده،
تعلیمات ابتدایی را در
ولایت لغمان به اتمام
رسانیده و بعد از سپری
نمودن امتحان کانکور
نظر به شوق و علاقه اش
به مسلک طبابت شامل
پوهنحی طب کابل
گردید.

او داکتری است که با
دریافت مزد ناچیز آخرین

کوشش را جهت صحت یابی مریضش
مینماید. اکثر مریضان از طرز تدای او
راضی به نظر میرسند.

از وی پرسیدم که موفقیت داکتر در
شیوه تدای چه بوده میتواند و اینکه شما با
وجود ازدحام بی حد مریضان چون یک
تعداد داکتر صاحبان دیگر فیس بیشتر
مطالبه نمی نمایند، او گفت:

طرز تدای و نتیجه مثبت گرفتن از آن
مربوط به چندین فکتور میشود.

تجربه و معلومات کافی در مورد
مسلک، داکتر بداند که تکلیف مریض از چه
منشأ گرفته، آیا تکلیف مریض مربوط
به رشته اختصاصی داکتر میشود یا خیر و
بعداً نظر به تجربه و تخصص تشخیص

نموده و به تدای اقدام صورت گیرد.
ولی باید گفت که میتود تدای در هر
جا و هر شفاخانه متفاوت است.

در مورد فیس باید بگویم که در جامعه
ما فقر دامنگیر اکثر مردم ما بوده و خواستن
و تثبیت نمودن فیس بلند لازم نیست و
شخصاً خودم مقدار و مبلغ فیس را
هیچگاهی مشخص نساخته ام و به اختیار و
توان مریض سپرده ام؛ ولی مبلغ معمول
همان ۳۰ افغانی است اگر مریض توانایی
خریدن ادویه خود را داشته باشد به من
کافی است.

من بچیت یک داکتر عقلی و عصبی
اینرا خوب درک کرده ام که اکثر مریضان
عصبی کسانی اند که مشکلات اقتصادی

دامنگیر آنهاست یعنی هشتاد و پنج فیصد از
مریضان عقلی و عصبی ناشی از فقر
اقتصادی است.

آقای شکور منچیت یک داکتر با تجربه
به داکتران جوان و آنانیکه هنوز در جریان
تحصیل قرر دارند چنین توصیه می نماید:

داکتران جوان در جریان تحصیل و ایام
جوانی در قدم اول سطح دانش مسلکی خود
را بالا برده و اندوخته های علمی خویش را
ازدیاد بخشند و هیچگاهی در فکر پیدا
کردن پول، ثروت از طریق مسلک طبابت
نباشند؛ ولی اگر استعداد کافی و تخصص
علمی و مسلکی داشته باشند آنگاه میتوانند
مقدار پول و ثروت نیز از این راه بدست
آرند.

نخستین شگوفه های بوستان بشری میشگفت و زندگانی آدم و حوا پس از مشقت های فراوان و رنج های بیکران میخواست که نظم و ترتیبی پذیرد و سرو سامانی به خود گیرد.

حوا در دو نوبت چهار فرزند آورد: در یک نوبت قابیل و خواهرش و در نوبت دیگر هابیل و خواهرش ولادت یافتند، و آدم و حوا از دیدار فرزندان عزیز خود شاد و خرم شدند و پس از گریه های طولانی و روزگارهای تلخکامی برق امید در افق زندگانی شان بدرخشید و امواج شادی و نشاط در دل های شان برخاست.

فرزندان در آغوش محبت پدر و مادر مهربان بار آمدند و روح اخوت و صفا، در محیط خانوادگی شان دامن گسترد. روزگاری بر این منوال بگذشت تا طراوت، خرمی و نیروی جوانی سرپای زندگانی فرزندان را فرا گرفت. دختران به حد بلوغ رسیدند و پسران به کسب روزی و تحصیل پرداختند. قابیل به زراعت پرداخت و هابیل به گوسفند چرانی مشغول شد، و ازین رهگذر وسایل زندگانی و کامرانی آن خانواده نیکبخت فراهم شد و بنا به اقتضای قوانین خلقت و نوامیس طبیعت، غریزه جنسی به جوش و خروش آمد و قابیل و هابیل هر یک به جستجوی همسری برآمدند. تا در صحبتش آرامش دل و آسایش خاطر فراهم سازد و در آغوش محبتش از رنج زندگانی بیاسایند.

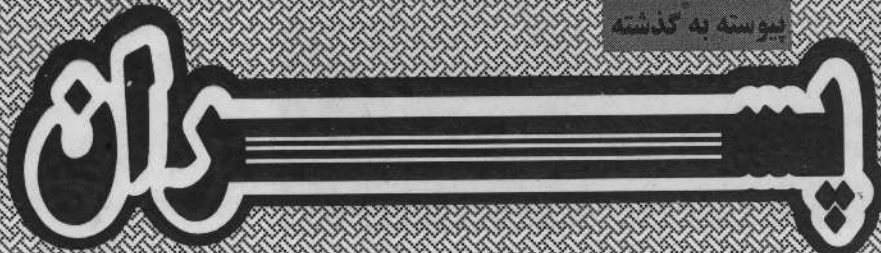
اراده ازلای الهی بر آن بود که فرزند آدم روزی خود را به قوت باز و عرق جبین بدست آورد و ثروت زمین در اثر افزونی دست های زحمتکشان و بازوهای رنجبران، رو به فزونی رود و در نتیجه فزونی نسل آدم، ذوق ها و سلیقه های متفاوت و گوناگون پدید آیند. نیکبختی، بدبختی، خیر و شر جلوه گر شوند و صحنه زندگی را بیارایند ازین رو خدا به آدم ابوالبشر وحی فرستاد تا هر یک از پسران را با خواهر آن دیگر همسر سازد، تا به زندگی دلگرم شوند و برای تحمل مشقت های روزگار آماده گردند.

آدم پیام الهی را به فرزندان خود ابلاغ کرد و امیدوار بود که در انجام این کار از فرمانش پیروی کنند و از ارشادش سرنیچند. و البته اگر خوی سرکشی و ماجراجویی قابیل نمی بود، آرزوی پدر مشفق بر آورده میشد.

غرایز انسان از ریشه های خود خواهی و حرص و طمع میروید. پس هر کس توسن سرکش شهوات خود را در لگام کشد و شدت هوای نفس را بشکند و عقل را بر غریزه حکومت دهد، خدا او را در دو جهان گرمی و محترم خواهد داشت؛ ولی هر کس در پی هوای نفس رود و عنان شهوت را از دست عقل باز گیرد، ناچار گرفتار خسران و در بند زیان خواهد شد و رفتار ناپسند و کردار زشت در نظرش زیبا جلوه خواهد کرد.

این، قانونی ازلی و دستور جاودانی است که تا ابد در زمین نافذ و روان و آثارش در

پیوسته به گذشته



زندگی بشر نمایان خواهد بود.

پس از آنکه آدم فرمان الهی را با پسران در میان نهاد، قابیل بخروشید و در برابر اراده پدر سر فرود نیاورد؛ زیرا نصیب نامزد او از جمال کمتر از نامزد برادرش بود. ازین رو به این قسمت تن در نداد و خود را برای همسری توأم خویش شایسته تر خواند.

زیبایی چهره و تناسب اندام طوفانی سهمگین است که نفوس بشری را از جا بر می کند و گرد و غبار شهوت را در چشم عقل می افشانند و چه بسا که این طوفان مردم را به پرتگاه مرگ و هلاک و بی آبرویی و رسوایی سرنگون ساخته و میسازد. در اینجا نیز، زیبایی میان دو برادر، شقاق و اختلاف پدید آورد و آتش فتنه بر افروخت تا یکی از آن دو سر از رأی پدر بتافت و نقشه

او را نقش بر آب ساخت.

آدم به گرفتاری شدیدی که هرگز آن را پیش بینی نمی کرد دچار شد و خود را در کشمکش سختی گرفتار دید؛ زیرا از یکسو میخواست خواهش فرزندان را بر آورد و از سوی دیگر می کوشید که سرچشمه صفای دو برادر تیره نگردد. و چون در کار خود فرو ماند دست تضرع به خدا برداشت و حل این مشکل را از او مصلحت کرد.

خداوند تعالی به وسیله وحی، راه چاره ای پیش پای او نهاد و آدم بر حسب ارشاد الهی و هدایت وحی، فرزندان را فرمان داد تا هر یک قربانی به پیشگاه الهی تقدیم کند پس قربانی هر کدام که پذیرفته شد کامش بر آید. هابیل شتری از بهترین شتران خود برگزید و برسم قربانی تقدیم کرد و قابیل مقداری گندم نامرغوب برای قربانی آماده ساخت و هر یک امیدوار بود که قربانی اش

پذیرفته در این مسابقه پیروز شود.

قربانی هابیل قبول شد و آتش به عنوان رمز قبولی، شتر را بسوخت؛ ولی قربانی قابیل مقبول نیفتاد؛ زیرا در تقدیم قربانی شرط اخلاص به جا نیاورده بود.

شعله امید قابیل بیفسرد و خود خواهی و کینه مانند گرد بادی مشاعر و عواطفش را فرا گرفت و آتش خشم او زبانه کشید و برادر را تهدید کرد و گفت: ترا خواهیم کشت تا کامیابی تو و ناکامی خویش را نبینم و از رنج شکست خود و پیروزی تو آسوده شوم.

هابیل با دلی دردناک و خاطری آزرده در جواب گفت: برادر جان، بهتر آنست که ریشه مرض را جستجو کنی و آن را از بیخ برکنی و با اصلاح بیماری اخلاقی و مرض روحی خود از جمال سلامت قلب و آرامش ضمیر

برخوردار شوی؛ زیرا رد شدن قربانی تو گناه من نیست بلکه از آن جهت است که خدا جز از مردم پرهیزگار عملی را نمیپذیرد. هابیل از کسانی بود که خدا ایشان را از نیروی بدن و استقامت عقل بهره مند ساخته بود؛ از آن زمره که امانت الهی نگهداری نموده اند و به فیض حکمت پروردگار نایل گشته و آن را محترم داشته اند او پیوسته خشنودی خدا را به رضای خود ترجیح میداد و پیروی پدر و مادر را دوست می داشت و به قسمت پروردگار خود راضی بود و معتقد بود که زندگانی دنیا متاعی زائیل و سایه ای بی ثبات است. هابیل نسبت به برادرش مهربان و از سوء رفتارش نگران بود. پیوسته او را پند

انست که از خدا آمرزش طلبی و از این گمراهی باز آیی؛ ولی اگر تصمیم خود را قطعی ساخته ای و عزم خود را ناچار به موقع اجرا می گذاری پس من کار خود را به خدا باز میگذارم تا از آلوده گی به گناه و ارتکاب نافرمانی محفوظ بمانم، و تو به تنهایی در زیر بار گناه بمانی و در زمره دوزخیان در آیی و البته کیفر ستمکاران نیز همین است. عاطفه برادری در برابر آتش افروخته حسد قابیل بی اثر شد و سوابق انس و محبت نتوانست که تنوره که فشان خشمش را فرو بندد، و ترس خدا و رعایت حق والدین، پیش طوفان شهوت و هوای نقش تاب مقاومت نیاورد، تا سر انجام در یک لحظه که حب

خشونت گفت: من پاسبان و نگهبان او نبودم! تو او را به من نسپردی بودی! آدم دانست که فرزندش کشته شده؛ ولی دم در کشید و آتش حزن و اندوه را زیر سرپوش صبر و سکوت پنهان ساخت.

هابیل نخستین کسی بود که در روی زمین کشته شد و چون قابیل پیش از آن در مراسم جنازه و دفن شرکت نکرده بود، نمیدانست که بدن برادر را چگونه بپوشاند و از پیش چشم خود ناپدید سازد. مدتی آن را بدوش میکشید و با خاطری پریشان و دلی بیقرار، سرگردان به هر سو می رفت. معرکه شدیدی میان نفس و عقل و هوای وجدانش بر پا شده بود و خواب و آسایش را از او سلب کرده و به سر افکنده گی و شرمساری دچارش ساخته بود.

قابیل از شدت خستگی به زانو در آمده بود، و نقش برادر را هم چنان بر دوش داشت و حیران و سرگشته به هر سوی میبرد، تا لطف و مرحمت الهی به رعایت آن بدن پاک و مطهر و برای تشریع دستور نسبت به آیندگان و حفظ کرامت آدم و فرزندانش در رسید و درس سخت و ناگوار به آن مغرور سبک مغز بیاموخت و چون شایستگی وحی و الهام نداشت، زاغی را به معلمی اش برگماشت تا به ضعف عقل و نارسایی ادراک خود پیش آن زاغ سیاه بیمقدار اعتراف کند و کوه انانیش در برابر این درس سخت و ناگوار، که با کمال ذلت و پستی و عذاب روح فراگرفته، پست و واژگون گردد.

خدای تعالی دو زاغ به آنجا فرستاد تا پیش روی هابیل به یکدیگر حمله بردند و سر انجام یکی دیگری را کشت، سپس با منقار خود گودالی بکند و جثه آن زاغ مرده را در آن دفن کرد.

در این هنگام قابیل سخت متأثر شد و از شدت تالم ناله بر آورد که: وای بر من! آیا من از این زاغ کمتر!

گفت قابیل: آه؟ اف بر عقل من که بود زاغی ز من افزون به فن!

بقیه در شماره آینده

آدم

هما عازم حمیدی

انتقام، کینه، حسد و شهوت و غریزه جنسی، قابیل را در گرد بادی هولناک قرار داده و خاک در چشم عقل و اوراکش ریخته بودند، هابیل به خاک و خون آغشته شد و جسد سرد و بی جان در برابر قابیل روی خاک قرار گرفت.

شاخسار جوانی هابیل به پژمرد و چراغ زنده گیش بیفسرد و مانند ستاره امید از افق زندگی آدم در محاق غروب افتاد. پدر پیر به هر طرف در پی فرزند عزیزش میدوید تا مگر از او خبری بدست آورد و از دیدارش آبی بر آتش شوق افشاند؛ ولی هر چه بیشتر جستجو کرد کمتر از او خبر یافت و چون سراغ او را از قابیل گرفت، قابیل با کبر و

میداد و ارشاد مینمود و در عین حال در اثر اتکاء و توکل به پروردگار، قلبی نیرومند داشت که از تهدید قابیل و خودسری و غرورش باک و بیمی نداشت؛ ولی هرگز قصه سو و نیت آزاری در باره برادر در دل نمی پرورد و در انتظار جریان فضای الهی به سر می برد؛ زیرا خدا پاکی و پاکیزی را در فطرتش به ودیعت نهاده بود، ازین رو از پروردگار عالم بیم داشت و در مقام جلب رضا و تأمین خشنودی او بود.

هابیل به نصیحت برادر پرداخت و گفت: برادر جان نیکو بیندیش که از راه راست منحرف و در آهنگ خود بد اندیش و در رأیت از حق دور شده ای و بهتر از هر چیز



ایشوریه رای از مودل بودن تا ستاره شدن در فلم

فرستنده: روحید

ایشوریه رای در سال ۱۹۹۴ دختر شایسته سال شناخته شد و لقب "مس اندیا" را نیز نصیب شد ایشوریه رای در فلم های خود بسیار موفق به نظر میرسد و همین دلیل است که نسبت به دیگران پول خوب بدست میآورد هیچ وقت دایرکتران از وی شکایت نکرده اند در قدم اول وقتی که ایشوریه رای پا به دنیای فلم گذاشت او را مردم گدی مصنوعی خطاب میکردند و این باعث اذیت وی میگردد به هر صوت ریشوریه در قدم اول از دنیای فلم راضی نبود؛ اما تشویق دوستان و فامیلش او را باعث شد تا علاقمند فلم و سینما شود.

ایشوریه رای میگوید: دنیای مودل برایم خوب بود بخاطری که در مودل بودن خود را راحت احساس میکردم و میتوانستم که به زودی خانه بروم و استراحت کنم مگر پسران نکنید از دنیای فلم که شب و روز من گم است و اکثر وقت تا پنج صبح کار شوتنگ ما جریان پیدا میکند و گاهی وقت حتا روی کوچ به خواب میروم این درست است که فلم تا مودل

۳ فلم خود را بسیار دوست دارم که هر یک آن بنام "هم دل دی چکی صنم"، "همارا دل اپ کی پاس هی"، و "دیوداس" میباشد و فلم دیوداس برایم از چلنج کم نبود مگر خوشبختانه که کار من را مردم بسیار خوش کردند در عصر جدید کار سلمان خان را بسیار دوست دارم و در عصر قدیم کار مدهوبالا، دلپ کمار، امیتابهجن را نیز میپسندم رنگ های شوخ را خوش دارم و غذای لذیذ را می پسندم.

فرق دارد و دنیای فلم لذت بخش است من اکثر قشر اناث را میبینم که با بسیار مشکلات در قدم اول گرفتار هستند برای ستاره شدن در فلم واسطه- پول- شهرت و مقبولیت باید داشته باشند مگر من و شسمیتا به بسیار آسانی در دنیای فلم آمدیم و ما را نیز دایرکتران در قدم اول دعوت کردند من در ۱۵ فلم نقش بازی کرده ام اولین فلم من درپور است باید بگویم که از تمام فلم های خود راضی هستم و

The name you can trust for
quality & purity

Nestlé



مژده به هموطنان عزیز: شرکت صادق بهار لمیتد وارد کننده
اقسام و انواع لبنیات با کیفیت قیماق، شیر کلایم و
سریلاک برای تضمین صحت شما و اطفال کان.
به خاطر داشته باشید مین فرید به مارک
ساخت هالند در قطی های فلزی توجیه داشته
باشید.
آدرس: ممزه مارکیت هاده مندوی کابل نمبر موبایل: ۰۷۰۲۷۵۲۱۱۰

ماریا اعیار آواز خوان محبوب افغان در امریکا
می باشد که درین اواخر به شهرت خوبی دست
یافته است. مطالبی را در همین شماره مطالعه
می کنید.

ماریا اعیار

مطلبی را در مورد احسان "امان" آواز خوان
خیلی محبوب و مشهور کشور را که فعلاً در
امریکا بسر میبرد در شماره ۸ هفتم مطالعه
خواهید کرد.



Nestlé CERELAC

Give your child a companion -
Watch him grow with it



به سال‌ساله کشتزار سوخته

سنگ

نویسنده: ج. آسیون

در پس قله‌های تاریخ، زن تصویرش را در
دریاچه‌های اشک‌هایش می‌نگرد در زرفتایی
بی‌نهایت چون سبیل‌ها می‌لرزد.
در پس قله‌های تاریخ زن زندانی نامرادی
هایش بوده است و برنده زبانش را گاه به
قفس بسته‌اند.

در پس قله‌های تاریخ زن مسافر خسته
است در مسیر صحرای تفسیده دو دمه چنگ
در کوله بار خاطره‌های شان جز درد و یاس یا
خود ندارند.

در پس قله‌های تاریخ زن دروگر فصل
خشکیده ظلمت و در سراب همدردی تکرار
کرده است آب، آب، آب.

در پس قله‌های تاریخ زن آهویی
التماسیت به در بار الهی از هجوم شکارچیان
وحشی در پس قله‌های تاریخ عشق کودک به
خواب رفته ایست در گهواره چشمان زن که
هر بار می‌جنبد، خواب‌ها طلایی می‌بیند.

آری و تاریخ کودک زخمی ایست که با هر
قطره خون آن دختری تولد میشود در مسیر
دیروز-امروز و فردا....

و گاهی مجبور میشویم تاریخ را با خون و
آتش بنگاریم... با خون و آتش...

* * *

سرما بیداد کرده بود، شمال سردی در طول روز میوزید و توده های سیاه ابر آسمان را پوشانیده و دل های مایوس ساکنین محله را بیشتر میفشرد. گاهی باد چنان شدت کسب می نمود که تصور می شد، خیمه ها با میخ های آن از جا کنده خواهد شد و به آسمان خواهند رفت. داخل خیمه سه کودک قد و نیم قد از شدت سرما زیر صندلی نیمه گرمی با هم جفت شده بودند کمی دورتر از آن ها پسرک هشت، نو ساله ای خوابیده بود او به آهستگی نفس می کشید، پره های بینی اش با شدت می پرید و صورتش چوب نیمه سوخته ای را می ماند که هنوز در حال سوختن باشد. کودک هر بار که چشم میگشود، مادرش را صدا میزد و در یک لحظه کوتاهی دوباره به خواب میرفت.

زن ذغال سیاه شده را بار دیگر پکه زد و آن را زیر صندلی جابه جا کرد، خاموش بود، حرف نمی زد و شاید، حرف های زیادی به گفتن داشت و نمی توانست آن را بیان نماید. دختر که دیگر طاقتش طاق شده بود برای آن که به مادرش بفهماند، بسیار خنک خورده است گفت: مادر امروز بسیار سرد است! مادرش سری به علامت تأیید جنباند. دختر کوچکش که هنوز چار سالش پوره نشده بود نگاهی به مادر انداخت و گفت: مادر تمام همی شمال ره خدا میاره؟ بار دیگر زن سرش جنباند، کودک که هزاران سوال در ذهنش خطور می نمود گفت: مادر خداوند بسیار مهربان اس، چرا شمال ره میاره؟ مادرش گفت: زمستان، زمستان اس....

دختر بزرگتر از مادرش پرسید، مادر همه خانه ها سرد هستند؟ مادرش جواب داد: نه، مردم در خانه های شان بخاری دارند، برق دارند، یکبر به خاطرش آمد آن ها از قله های حوادث

به این جا رسیده اند.

زلزله، خشک سالی، جنگ... باد... زمستان... درد... به پسرش نگریست، صورتش سیاه شده بود، چند بار کوشید برای مادرش چیزی بگوید؛ اما گفته نتوانست، زن سراسیمه او را در آغوش کشید و تکان داد، کودک لبخندی زد دوباره بیهوش گردید، زن از خیمه بیرون شد، به هر خیمه که می رسید آواز گریه کودکان سرما زده، آواز یکبار بگو و مگوی زنان و شوهرانی که زندگی بر شانه های شان بار سنگینی بود مانع پیشروی او می شد. میلرزید؛ ولی چنان وانمود می کرد که اصلاً سرما نخورده است. نمی توانست خاموش باشد، نعره زد، مردم، مردم به دادم برسید.

کودکم از تب میمیرد، این جمله را بار، بار تکرار کرد؛ ولی هیچ جوابی به جز تپش های قلب خودش را نشنید.

زن کهنسالی از خیمه ای سر بیرون کرد، با دیدن او ابرو را در هم کشید و گفت: زن چادرپشته پیوش اگه اینطور تره ببین، شلاق میزنند. زن چیزی نگفت، با دیدن اشک هایش با آواز آرامتری پرسید، چرا گریه میکنی؟

در این خیمه ها کسی جور میمانه؟ همه گی مریض هستند، خدا میداند تا فردا چند زن و بچه از خنک میمیرند.

دانه های درشت اشک از کنار چشمان به صورتش، زنج و گردنش راه میافت. پیر زن گفت: برو به داکتر.

داکتر پول میخایه، خریدن دوا پول ضرورت دارد.

زن پیر که صورتش کبود شده بود، شانه هایش را بالا انداخت و داخل خیمه شد بعد هیچ آوازی از هیچ خیمه ای بلند نشد. او مجبور بود پول بدست آورد. از خرابه ها و ویرانه های که به جاده اصلی منتهی می شد براهش ادامه داد. هر قدر جلو میرفت می پنداشت شهر خالی از سکنه شده است.

بار دلش سنگین تر می شد. به

مسجدی رسید، کنار درب با گام لرزان ایستاد، دستانش کرخت شده بود آوازی از عقبش بلند شد این جا چی میکنی؟

زن از جا پرید به عقب نگریست، دو مرد که لباس های سیاهرنگ درازی در بر داشتند و بر چشمانش سرمه ای غلیظی کشیده بودند و لنگی های پیچ در پیچ آن ها هیچگونه تناسبی با سر شان نداشت. زن جمله ای را که بار، بار تکرار کرده بود. بار دیگر تکرار کرد، به خدا بچیم در تو میسوزه، بنام خدا کمک کنید.

چنان میماند که مردان آواز او را نشنیده اند و شاید هم چنین بیانات را از زبان زنان بسیاری شنیده بودند بی آنکه توجه ای به او نمایند یکی از آن ها بار دیگر فریاد زد، اگر بار دیگه پیش دروازه مسجد آمده بودی، پایته میشکنایم. تو نمی فامی مسجد جای نماز خواندن است، آمدن زنان نزدیک دروازه مسجد علایم آخر زمان و قیامت است.

تو دست بطرف مردهای نا محرم دراز میکنی، شما زن ها اصلاً شرم ندارید.

زن به خیمه برگشت، کودکان مثل پرنده های نو تولدی به دور مادر حلقه بستند و با آواز التماس انگیزی میگفتند، نان، نان....

زن نمی توانست به درستی تصمیم بگیرد؛ آیا پولی که با خود دارد آن را برای دخترانش نان بخرد و یا برای دوایی پسرش نگهدارد. با خودش گفت این بیچاره ها که سنگ و چوب نیستند، چقدر گرسنگی را تحمل کنند.

هر قدری که زمان می گذشت، پرده های وحشت بیشتر و بیشتر بر قلب زن سایه می افگند، سرنوشت موهوم و گنگ کودکانش او را میآزرد.

* * *

هیاهو و هلهله زنان و کودکانی که هر کدام عجله داشتند از دیگری سرقت بجویند فضایی سرما زده و گل آلود آنجا را گرمی بخشیده بود، موتر ها توقف

کردند و مردان بلند قامتی که لباس ها سفید رنگ بر تن داشتند و عینک های دودی بر چشم گذاشته بودند، از موتر ها پیاده شدند. نفس در سینه ها حبس شده، هیچ کس حرف نمی زد و آواز موزه های مردان بر صفحه ذهن آن ها ثبت می شد.

همه با نگاه های حسرت، ولع، امید و انتظار به آن ها مینگریستند برنامه توزیع آغاز گردید برای هر فامیل مقداری گندم و روغن داده شد وقتی به چادر زن رسیدند، با دیدن حال و احوال زن سری به تأسف جنبانده و یکی آن ها کارتی را بدست او داد و گفت:

ما میدانیم تو برای پرورش کودکان به پول نیاز داری به همین آدرس مراجعه کن، همه کارها خوب میشود روز بعد زن با کارت دست داشته به جستجو پرداخت و خود را عقب عمارت دو طبقه یی مجللی در وزیر اکبرخان یافت این جا مهمان خانه عرب ها بود که در آن جا داد و ستد های به رسم و اشکال گوناگون اجرا میگردد و گاهی سر و کله طالبان هم در آن معامله ها پیدا می شد، زن به حیث آشپز در آن جا پذیرفته شد. آرزو و رویاهای شربین با معاش تعیین شده برای زن دست داد. آرزوهای که در آن آسایش و راحت کودکانش موج میزد با ورود او آشپزخانه از صفایی برق میزد زن کهنسالی همراه با او در آن ساختمان کار می کرد از زندگی خوش و راضی بود حوالی بعد از ظهر بعد از انجام کارها چادری اش را بر سر می کرد و راه کلبه اش را در پیش میگرفت چند ماهی از آمدن زن به آن منزل نمی گذشت که یگروز هنگام برگشتن به خانه اش متوجه شده همه دروازه ها بسته شده است. رنگ از رخس پرید به طرف بالا دوید، چار مرد تنومند و قوی هیکل با دیدن او قاه، قاه شروع به خندیدن کردند، زن به طرف پنجره دوید تا خود را پائین پرتاب نماید با دستش شیشه را

شکست؛ ولی این کارها به جای نمی رسید. زن شروع به گریه و زاری نمود، به پاهای آن ها افتاد یکی از آن ها به لسان اردو صحبت می نمود، سیلی محکمی به صورتش نواخت زن تعادلش را از دست داد و آن مرد او را کشان، کشان به زیر زمینی که زن از آن اطلاع نداشت، برد و آنشب و شب های دیگر گل عفت و حیا او بازیچه دستان خارجی شد.

کار زن به همین خاتمه نیافت و این گرگان درنده یک هفته بعد او را با حالت زار و لباس های پاره، پاره شده تحویل طالبان دادند و او را یک زن روسپی و خود فروش معرفی کردند.

و همین شبی بود که زن در آن محوطه سرد و تاریک بسر می برد، آنشب او را از سایر زنان جدا ساختند و زن دانست که فردا برای او یک روز عادی نخواهد بود، اطاق کوچکی که نه پنجره ای داشت و نه دیوارهای استوار بیشتر شباهت به یک گورستانی داشت که موش ها و خزندگان دیگر از فرط سرما خود را در سقف آن پنهان ساخته بودند بوی زننده و شیوع آور به مشام می رسید، وحشت گنگ سراپای وجودش را پر ساخته و نمی توانست به چیزی بیندیشد گاه منظره کودکانش مثل حباب های جلو چشمان شکل می گرفتند و ناپدید می شدند. آواز سرفه های پسرش در گوش هایش طنین انداز بود. نگاه های دختر کوچکش از منفذ های اطاق او را جستجو داشت. آنوقت مایوسانه نالید، خدایا اولادهایم هنوز بسیار خورد هستند.

اگر پسرم مرده باشد آیا کسی او را دفن خواهد کرد آیا کسی برایش کفن خواهد دوخت؟ آیا مردم نماز جنازه برایش برپا خواهند کرد؟

آه! چی کسی بر جسد بی روح او گریه خواهد کرد، چی کسی چشمان

منتظر او را حین جان کندن پت خواهد نمود؟

مردم چی خواهند گفت: مادر شان زن بدکاره و بد اخلاق بود؟ کودکانش را گذاشت و رفت. هق، هق، هق گریست؛ ولی قطرات اشک هایش در فضایی محنت آلود آن اطاق محو و نابود می شد. همه چیز را برایش تمام شده می دانست، احساس میکرد، آخرین شب او در آن مختکده درد انگیز خواهد بود، چقدر دشوار است اگر بدانیم که چی وقت میمیریم.

بار، بار بیهوش گردید و با کابوس های وحشتناک دوباره بیدار شد با خود می گفت دیگر هیچ گاهی چهره کودکانم و این آسمان نیلی را نخواهم دید اما تپش های قلب او، اشک هایش، لرزیدن هایش برای آن جلادان که زبان دیکته شان فقط شلاق بود، مفهومی نداشت. چون پرنده ای در قفس کوچکی بال و پر میزد در تمام شب یک دقیقه هم نتوانست بخوابد. شب با خیالات و هیجانات به انتظار روزی نشست که دیگر تکرار نمی شد و فردایی آن شب با دستان بسته به محلی برده شد که صدها و هزارها جفت چشمان به او خیره شده بودند اصلاً ندانست که حکم سنگسار او چگونه دیکته شد، فقط پس از لحظه کوتاهی لمس کرد که آن دستان همدست با دستان جلادان بطرف او سنگ پرتاب نمودند دیری نپایید که از کنار شقیقه ها و گوش هایش خون جاری گردید و ساعتی بعد با هر سنگ که بطرفش پرتاب می شد زن چیغ نمی زد خود را به این طرف و آنطرف خم نمی نمود او مرده بود وقتی جسد بی جاننش را از خرمن سنگ ها بیرون کردند، نسخه ای خون آلودی را از دست گره شده اش باز یافتند.



هنرمندان ما در خارج از

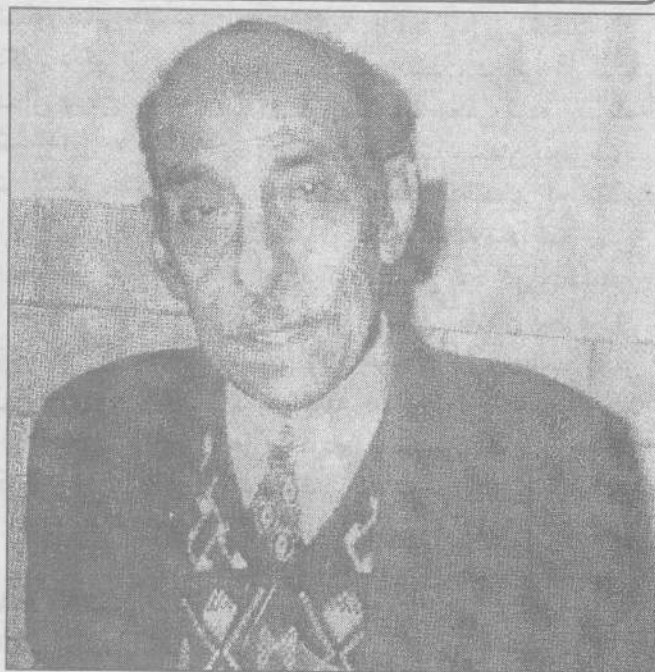


استاد مهوش ستاره درخشان موسیقی کشور کنسرتی به همراهی انسامبل کابل در شهر زیبای پاریس مرکز فرانسه اجرا نمود که با تشویق بی سابقه روبرو شد. در این فستیوال بزرگ هنری وزیر فرهنگ فرانسه به استاد مهوش خوش آمدید گفته او را 'ام گلثوم' شرق لقب داد.



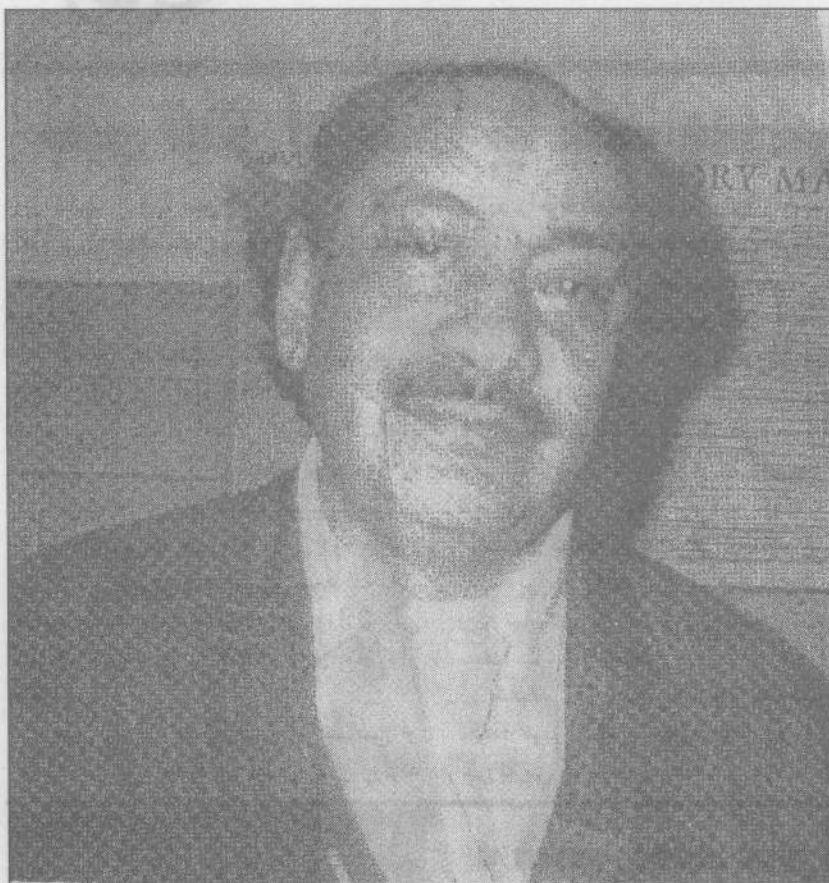
زلمی آرا هنرمند مشهور افغانی که در این اواخر از شهرت سرشاری برخوردار گردیده است. آمادگی دارد تا نمایش بزرگی را به تنهایی در ساحه سان فرانسیسکو و لاس انجلس آماده سازد.

وی همچنان در نظر دارد تا ویدیوی دوم خود را که حاوی صحنه های جالب در قالب یک سناریوی مسلکی است، به بازار بکشد.



استاد عزیز الله و هدف هنرمند مشهور سینما حبیب زرگی تصمیم دارند تا چند کست هنری و نمایشنامه های هنری را برای رادیو ی ۲۴ ساعته که به همت بانومینا کرباسی در قاره امریکا نشر و پخش میشود، تهیه بدارند.

کشور به صورت دست دارند



انجمن هنرمندان افغان- امریکن تصمیم دارد تا از طرز زندگی بعضی افغانهایی که دچار مرض تباهکن قمار شده اند، فلمی در لاس و یگاس تهیه بدارند.

این فلم بصورت کمپدی تهیه خواهد شد تا نصایح تلخ را با لبخند شیرین در خورد بیماران قمار باز بدهد. داستان و کارگردانی فلم توسط هنر سالار احمد شاه علم کارگردان مشهور کشو تهیه گردیده است.

انجمن هنرمندان افغان- امریکن از تجار و اشخاص متمول صمیمانه تمنا دارد تا در این کمپدی اصلاحی و انتباهی و انتقادی ما را کمک نموده و یا شریک ما شوند و به اصطلاح هم خرما و هم ثواب را نصیب گردند.

عزیز الله هدف، حاجی محمد کامران و دیگر هنرمندان در این کمپدی حصه خواهند داشت.

حیدر سلیم هنرمند مشهور و محبوب کشور تصمیم گرفت تا هنر موسیقی را بصورت اساسی و علمی فرا گیرد.

روی این منظور چهار ماه پیش، هنرمند مقتدر و با استعداد کشور استاد نعیم نظری را که علم و هنر سرشاری را از فیض استاد بزرگش سرتاج موسیقی کشو استاد سر آهنگ کسب نموده، انتخاب نمود و به شاگردی اش نشست.

در محفلی که در منزل خود ترتیب داده بود عده زیادی از هنرمندان مقیم کالیفورنیا اشتراک نموده بودند، استاد نعیم نظری به اصطلاح (پانره) را به دست شاگردش حیدر سلیم بست و این دو توسط احمد شاه علم رئیس انجمن هنرمندان افغانی - امریکن به حیث استاد و شاگرد اعلام گردید.



موندلې هنرمندان پخپلې



ماشومان لري چې درې زامن او يوه يې لور ده او وايي له خپل ژوند څخه ډيره خوشحاله يم او يو متوسطه ژوند لرم.

ښايي تياتر او سينما بيا ښکلا ومومي

مې دیر خوښیږي. دې زیاته کړه زما په نظر تکره ممثل هغه څوک دی چې خپل نقش څرنگه چې لیدو کي غواړي همغسې تمثیل کړي او خلک ځینې خوښ وي. زما په نظر ټول هنرمندان د قدر وړ دي خو د مرحوم منان او قادر فرخ رولونه مې ډیر زیات خوښیږي. هغې د تياتر او تمثیل حالت په باره کې وویل: مونږ د یو زیات شمیر هنرمندان او ممثلین په راډیو تلویزیون کې درلودل چې د جنگونو او اقتصادي مشکلاتو په اثر یې مختلفو ځایونو ته پناه یوړه یا وفات شول که اقتصادي شرایط ورته تیار شي یا تشویق شي ممکن تياتر او سینما بیا ښکلا ومومي.

شفیقه لکن خیل د طالبانو په وخت کې لکه د نورو ښځو په کور ناسته وه. د کور کارونه یې کول هغې واده کړی دی او څلور

شفیقه لکن خیل سره مې د راډیو، تلویزیون د پښتو ننداریو په دفتر کې وکتل له هغې څخه مې نوموړي د زده کړې په باره کې وپوښتل.

کله چې د مکتب نه فارغه شوم نو په ۱۳۶۵ کال کې راډیو افغانسان ته راغلم او هلته مې د هنر او ادبیاتو د پښتو ننداریو اداره کې د تمثیل کار پیل کړ. او په دې لاره کې مې تر اوسه په یو زیات شمیر پارچو کې برخه اخیستې ده چې شمیر یې دوه سوو (۲۰۰) ته رسیږي. او د فلمونو په هکله باید ووايم چې په دریو فلمونو کې مې رول لوبولی دی چې نومونه یې د کونډې زوی، ناوې او تنگنا ده.

هغې وویل: په تراژیدي او حماسي او لومې خان آرام احساسوم او تراژیدي رولونه

د حاجي محمد کامران کارونه مې ډیر خوښیږي

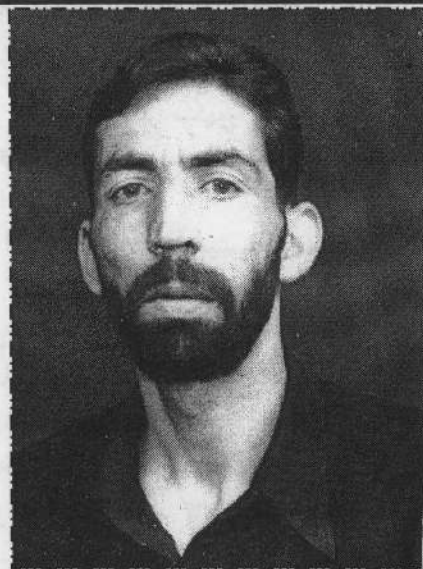
ویي لوبولی، خو زه ځان به کمیدي نقش کې هوسا احساسوم او پدې باب هغه زیاته کړه ممثل هغه دی چې لمړي قدم وشي کړای چې د ټولنې ناخوالې خلکو ته، د ستیج یا پردې پر مخ ظاهر کړي خپل ځان په خپل نقش کې پیدا کړي. اصف جلالې وايي: ټول هنرمندان زما د سترگو تور دی خو په خاص ډول مې د حاجي محمد کامران تمثیل ډیر خوښیږي. او غواړم په څرگند ډول ووايم چې د تمثیل لړۍ په عموم کې له بده مرغه ضعیفه ده دا حاکه چې هغه امکانات چې د نورې نړۍ هنرمندانو یې لري موږ ته د هغو د لس فیصد په اندازه هم امکانات نشته.

هغه د خپل شخصي ژوند په باره کې وویل: "د خدای (ج) شکر دی خپل غریبانه ژوند چې شخصي کور مې هم نشته خپلې کورنۍ سره به خوشحالی تیروم دریش اولاده لرم چش دوه یې هلکان او یوه نجلی ده، خو ښځه یوه لرم.

وویل: د نه میاشتو را پدېخوا د راډیو تلویزیون د پښتو ننداریو له مدیریت سره همکاري لرم مخکې له دې چې دوستانو په شخصي محفلو کې له کومې حق الزحمې پرته هغوی ته ښوونه کوله د تمثیل هنر سره مې له ورکتوب څخه ډیره زیاته مینه وه، او دوستانو هڅونه و چې زه یې دې ته وهڅولم چې راډیو تلویزیون ته مخه کړم.

او په خاص ډول محترم محمد داوود لودین، چې زمونږ د مدیریت مسوول دی له ما سره ډیر زیار ایستلی.

هغه وايي: زما راډیويي درامې خو له شمیره وتلې په لسو تلویزیوني درامو کې مې گډون کړی چې په دوه پارچو یې چې حادثه او کوژده نومېږي لږ برښیدلې يم چې "زموږ مکتب" نومېږي چې دایرکتري یې احد ژوند دي یو کمیدي رول لرم. هغه د یوه تکره هنرمند په باره کې وویل: یو هنرمند چې هر ډول نقش ورته وسپارل شي باید



د پښتو ژبې یو تکره ممثل چې تل په خپلو تمثیلي پارچو کې خلک خندوي او په خپلو رولونو کې بریالی دی محمد اصف جلالې دی. ده د سباوون خبرنگار د پوښتلو په ځواب کې

مردم ما مرده پرست هستند



فریده وفا نورستانی هنرپیشه جوان و مستعد تمثيل را در مدیریت نمایشنامه های دری ملاقات نمودم از وی در مورد کارهای هنری اش و اینکه چگونه به هنر تمثيل روی آورده پرسیدم.

او با لبخند و جبین گشاده به پاسخ سوالم چنین گفت:

از سال ۱۹۹۹ در دفتر عرفان مؤسسه NBSD 'شهر پشاور' تحت نظر محترم صدیق برمک کار در تياتر را آغاز نمودم و در آنجا به همکاری سایر دوستان تياتری را بنام 'غربت' ایجاد نمودیم که هدف اساسی

ازین تياتر مسرور نگهداشتن هموطنان رنج کشیده ما در عالم مهاجرت بود، تا به حال در بیست و پنج پارچه نقش بازی کرده ام و در پهلوی آن در بخش درامه ها با رادیو BBC نیز همکاری دارم. بازی در نقش های تراژیدی را دوست دارم و خود را در آن نسبت به نقش های کمیدی آرام تر احساس می کنم.

او در مورد وضع هنرمندان کشور می گوید: که به هنرمندان هیچ توجه صورت نمی گیرد و بسیاری در کشور ما مرده پرست اند تا وقتی هنرمند زنده است کسی از او یاد نمی کند؛ ولی وقتی فوت نمود بالای قبر او رفته مقالات خوانده می شود و به گفته شاعر:

زر فرستادن سلطان بدان می ماند
که نوش دارو پس از مرگ، به سهراب رسید

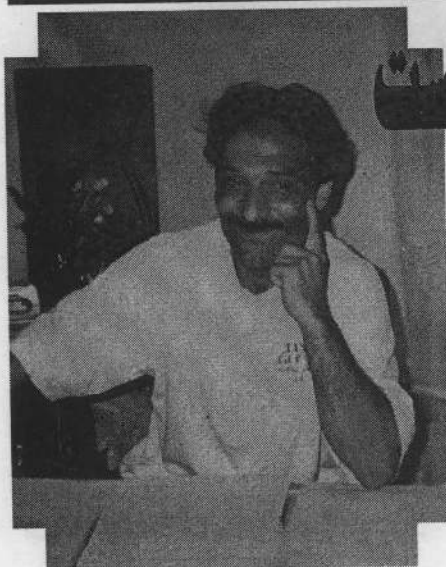
فریده وفا نورستانی در پهلوی اینکه در رشته تمثيل کار می کند به نمایشنامه نویسی و سرودن شعر نیز دسترسی دارد او می

گوید: رشته اصلی من شعر و نمایشنامه نویسی است و مدت هفده سال می شود که شعر می سرایم و پارچه های ادبی ام. در روزنامه ها چاپ می شوند و در قسمت نمایشنامه نویسی هنرمند محبوب و با تجربه کشور انیسه وهاب، شفیع ثمیر و امین جان مرا یاری نموده اند و نمایشنامه هایی را تحت عناوین 'کلینیک حیوانی'، او مکتبی، ده گور بیسوادی، او جان گور، غم مه هم خورده میشه، طلاق، او بابه غورغوری و یک داستان کوتاه بنام پدر پول پرست نقش بازی کرده ام.

وی در مورد اشعارش می گوید: چون پدرم شاعر و رسام است من نیز راه پدر یعنی شاعری را دنبال نمودم و یکصد و هشتاد پارچه ادبی، شعر و دوبیتی دارم که اکثراً به چاپ رسیده است.

فریده وفا نورستانی همراه با پدر و یک خواهرش زندگی می کند و اوقات فراغت خود را به خوانش اشعار حافظ، داستان های اکرم عثمان و مطالعه می گذراند.

هنر تمثيل در گرداب امواج قرار گرفته است



عبدالمنان حمیدی یکی از چهره های درخشان هنر تمثيل است که مدت بیست و یک سال از عمر خود را صرف باروری این هنر نموده است او می گوید:

از سال ۱۳۶۰ بدینسو با اداره هنر و ادبیات بخش دری همکاری دارم و تا به حال در یکصد و پنجاه پارچه تلویزیونی و تياتری سهم داشته ام و همچنان در سه فیلم سینمایی بنام های سرشک، جبران ناپذیر و زمان جنگ نقش بازی نموده ام، مشوق اصلی ام درین عرصه فامیلیم می باشد.

وی افزود: در نقش های کمیدی که از طرف کارگردان برایم داده شده، هم ظاهر گردیده ام؛ ولی در نقش های عاطفی و تراژیدی خود را راحتتر احساس می کنم. آقای

حمیدی در مورد سایر هنر پیشه های تياتر گفت: که به شیوه کار همه هنر پیشه های تياتر کشور که در شرایط بسیار دشوار توانسته اند هنر تمثيل را زنده نگهدارند احترام دارم به خصوص کارهای هنری انیسه وهاب را میپذیرم.

وی افزود: هنر تمثيل هم اکنون مانند کشتی است که در گرداب امواج قرار گرفته و هر لحظه امکان آن میرود که به گرداب فرو رود، یعنی هنر تمثيل به کمبود وسایل تخنیکي، وسایل میکاژ و دیکور و غیره روبرو است بنا براین هنر تمثيل نیز مانند دیگر عرصه ها بایستی مورد توجه و بازسازی قرار گیرد.

عبدالمنان حمیدی در مورد زندگی شخصی اش گفت: ازدواج نموده و ثمره

ازدواجم سه طفل دو پسر و یک دختر می باشد. وی از جمله هنرمندان موفق هنر تمثيل کشور است که در پهلوی تمثيل در تياتر به هنر خطاطی، رسامی و آوازخوانی نیز دسترسی دارد.

زبان چرب مرو! و هر چه میگویی جز با زبان چرب مگو! که این چربی زبان در هر عصر و زمان و در هر جا و مکان حکمتی دارد و مزیتی.

یک مثل قلایی را هم برایم تکرار کرد: زبان خشک سر چرب میدهد بر باد!

با خودم گفتم: پروا ندارد، این سفارش آغه میرزا هم به یک بار تجربه می ارزد؛ زیرا سیل هم سیلی است و سرگردانی هم. فردای همانروز که قرار بود، پس از ماهها فقر و فاقه و بیکاری و سرگردانی، به اداره یی عریضه بدهم. گفتم خوبست غم این زبان و امانده و سیل مانده ام را بخورم. آخر تا کی؟ تا چند؟ ناچار به سراغ دوستی رفتم که "پر پخته" و مشکل کشای همه بود و از استخوان قدیم، با کمک گرفتن از و کارم را جور کردم. به اداره مورد نظر رفتم. آمر کاریابی بعد از پرس و جوا، با خوشرویی کارم را به مامور کاریابی سپرد. خوشحال بودم که کارم شده و چرب زبانی کارش را کرده. مامور لبخند زنان گفت: به گمانم امروز شورو یا کچری قروت خورده ای! گفتم: نی هرگز. من امروز اصلاً غیر از یک تکه نان و چای تلخ، چیزی نخورده ام. گفت: پروا ندارد. نوش جان! او پیهم اصرار داشت و بنده یکسره انکار. تا آنجا که عاقبت او مرا به دروغگویی متهم ساخت، من که در تمام عمرم یک کلمه دروغ نگفته بودم و هر چه دیده بودم و "بودی" خورده بودم از خیر سر راست گویی بود؛ اندکی ناراحت شدم و خود را حلزون وار جمع کردم و در خود پیچیدم: خلاصه، کارم به روز دیگر موکول شد. در لحظه یی که از اتاق بیرون می آمدم، مامور کاریابی با تبسم معنی داری برایم گوشزد کرد که: یکی از شرایط کار کردن در اداره ما راستی و



زبان خشک سر چرب میدهد بر باد!

عزیز آسوده

روزی از روزها که سرم منگ و دلم تنگ و پایم لنگ شده بود، با دوستی جهاننیده که چنان گرگی باران دیده بود، سردچار شدم. در پهلوی خود جایم داد و دست کلفت و گرنکش را بر سر شانه ام نهاد. وقتی سر از چون و چند ماجرا بدر آورد. آب دهانش را قورت کرد و گفت: ای پسر! ترا همه چیز هست، بغیر از یک چیز و آن زبان چرب است. بیدرنگ زبانم را بر کامم مالیدم که ببینم زبان مسکینم در چه حالت!

آغه میرزا ادامه داد: هر جا میروی جز با

باور کنید از وقتی با سفید و سیاه آشنا شده ام. در تلاش معاش به راه و بیراهه سرگردان بوده ام و اگر بگویم یکبار هم آب خوش از گلویم پایین نرفته و اگر دم زده ام، دم بیغم نزده ام. از گرم و سرد روزگار هم که بگوئید، فراوان دیده و از آب و دانه آن اینجا و آنجا تا دل بخواهد، شکم سیر چشیده ام. هر قدر کلاه احمد را به سر محمود گذاشته ام و تاقین کلبی را به سر مقصود، سودی نبخشیده. یکجوره کالایم دو نشده و پیاوه اشکنه و قورمه کچالویم به قلمرو شورا تقرب کرده نتوانسته.

ابلاغیه ترافیک شهر کابل

بدینوسیله به اطلاع عموم مردم ضعیف و نحیف شهر کابل رسانیده میشود تا مراتب زیر را در نظر داشته باشند:

۱- چون جاده های منتهی به محل کار بزرگان همه روزه نسبت مسایل امنیتی مسدود است، احتیاط نموده به اطراف ها قدم رنجه نفرمایند. ورنه دست شکسته حمایل گردن ترافیک وقت شکسته بندی را ندارد.

۲- در بساطر جاده ها چون پیاده روها، پیش دکان یا پرچال دوکانداران محترم میباشد و کنار جاده ها به پارکینگ وسایط چون کراچی، بایسکل، موتر سایل، موترهای چارپا، شش پا... تا ۲۲ پا اختصاص یافته و یک باریکه برای عبور و مرور سایر وسایط باقیمانده لذا هشیار بوده از رفت و آمد درین جاده ها بهره یزند تا خدا ناخواسته مضروب مضدوم و معدوم نشوند. مصرف گراف شفاخانه بدوش ترافیک نمیشد.

۳- از خانه چون جهت رسیدن به شعبه یا محل کار مربوط خارج میشوند یا باید موتر شخصی داشته باشند و یا تکسی در بست بگیرند؛ زیرا در ایستگاه ها ازدحام نهایت زیاد است و ساعت ها باید انتظار بکشند و بالاخره پس از رسیدن به محل کار و غریبی با لباس و حالت زولیده مورد طعن از خود بدتر ها قرار گیرند. با تاکید بر اینکه کسر معاش غیر حاضری آنان را ترافیک نخواهد پرداخت.

۴- مردم منتظر سرویس های ملی بس نباشند؛ زیرا تایم حرکت مشخص نیست و تازه دریور و نگران تا صد فیصد و یا بیشتر از آن مفاد نکند. حرکت صورت نخواهد گرفت و هکذا به تقشش های ملی بس نیز توصیه گردیده تا با دریوران جور آمد و تفاهم داشته باشند؛ زیرا هرگونه "کنترول قانونی" باعث ایجاد فضای متشنج کاری بالاتر تقسیم جدید عواید میگردد و کیسه کسلی بدنبال دارد. ترافیک جاده صلاحیت تقیص بودجه هوایی خود را به هیچکس نخواهد داد.

۵- فامورین باید خانه نشین شوند؛ زیرا پرداخت کرایه از معاش اجرا نشده امکان ندارد در غیر آن کرایه جل و پلاس باقیمانده منزل، و خود منزل را اگر باشد به تاراج میبرد. ترافیک کرایه خانه را به دالر داده نمیتواند.

۶- به همه با کمال جدیت توصیه میگردد: سنگ بجای خودش سنگین است را در نظر داشته مطابق هدایات ترافیک عمل نمایند. زیرا حرکت در جاده های شهر ممنوع اعلان گردیده؛ بیخبری از قانون عذر پنداشته نمیشود.

درستی است!

گیج و منگ در دهلیز ایستاده بودم. امربر و مستخدم اداره که شاهد ماجرا بود و دلش برایم سوخته بود. نزدیکم آمده گفت: او برادر! کدام چیز چرب و چفت خوردی، باز میگی که نخوردیم. ناق خوده ده کوچه حسن چپ زدی، خو میگفتی خوردیم، دنیا خو چپه نمیشد. زدی کار و بارته خراب کدی! خواستم همراهش سیاه و سفید کنم که قسم به این قسم به آن نخورده ام. چرا دروغ بگویم! دروغ که تاریکی ایمانست...! مجالم نداد، نزدیکم آمد، قطی نسوارش را در مقابلم گرفت. در شیشه گرد آن دیدم که دور دهانم از شی بر آمده و بروتهای سبیلی و مرده شوی برده ام نام نا داده، چرب و چفت شده، گوشم به اصطلاح جرنگ کرد. خواستم بگویم و داد بکشم که برادر: من دیگر کاری نکرده ام تنها وقت آمدن یک ورق روغن زرد طلبی گرفته و بروی زبانم هموار کردم تا زبان صاحب مرده ام، اندکی چرب شود؛ زیرا همین خشکی زبان به گفته اغه میرزا برای بنده بدبیری داشته است. مگر مستخدم پشت کارش رفته بود. حالا باز هم کار پیش و من از دنبالش ویلان و سرگردانم و نمیدانم چکنم، حالا تنها همیقدر میکنم که هر جا می روم و نشست و برخاست می کنم، زبانم را در محبس دهانم زندانی میسازم و گیهای اغه میرزایی را هم نمیشنوم.





نامه یک دریور

عزیزم سلام! نمی دانم در سوچورد قلبم چه دست بازی کرده ای که اکنون اشاره های وجودم مانند اشاره ترافیکی خود به خود سرخ می شود افسوس که اشتراک صبرم از دست رفته و برک تحمل ام فعال گردیده و کلچ رسوایی را زیر پا گرفته و من شب از فراقت چنان دست و پا می زنم که برادرم فکر می کند رقص برک دانس و یا دسکو می کنم. به هر صورت از خداوند خواستگارم که گیر بکس وجودم بی گریس شود. و ویرنگ وجودم از پشیمانی بسوزد و میتر وجودم همیشه فیوز بپراند تا هر شب ۱۲ بجه در بستر خواب چون موترهای روسی سر به خود آرن بزنم.

خیریه هم (ملل متحد)

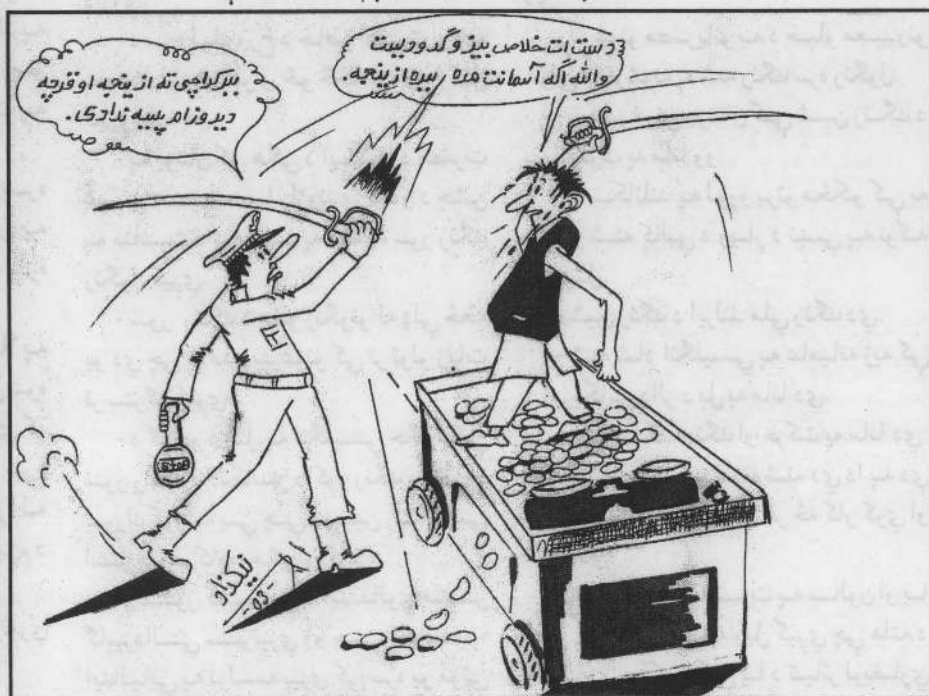
من چون گدا تو پادشاه خیری نما ای م.م
من بینوا تو کجکلاه خیری نما ای م.م
دولت ز کارم می کشد، دود از دمارم می کشد
فامیل من گردد تباه خیری نما ای م.م
تفکیص کارمندان بود، تفکیص بیکاران بود
افتاده ام در نیمه راه، خیری نما ای م.م
اطفال مکتب خوان من، خشکیده تن چوب جان من
بی آب و نان و سر پناه خیری نما ای م.م
دولت غم را میخورد یعنی سرم را می برد
او بیگانه من پر گناه خیری نما ای م.م
یک عمر خدمت کرده ام، خدمت به ملت کرده ام
روز سپیدم شد سیاه خیری نما ای م.م
ده سر بود اولاد من، کی بشنود فریاد من
بروی آبم همچو کاه خیری نما ای م.م
مامور بیرون از درم، تبعیدی این کشورم
بیدستم و بیدستگاه خیری نما ای م.م
دارد حقوق آخر بشر، تا کی چنین زیر و زبر
پر درد و سوز و اشک و آه، خیری نما ای م.م

من تنبل نیستم

هر وقت می خواهم کاری را انجام بدهم تصادفاً از پیشم خراب می شود چند روز پیش مادرم گفت برویچیم یک گیلان آب بیار وقتی گیلان را پر از آب کردم ناگهان گیلان از دستم افتاد و شکست مادرم بسیار قهر شد اما گناه من نبود یک روز پدرم گفت: برو عینک های مرا بیار وقتی عینک های پدرم را گرفتم بسیار دقت کردم که خراب نشود؛ اما متوجه نبودم که ناگهان دروازه باز شد و شیشه عینک پدرم شکست بسیار نارام شدم اشک هایم سرازیر شد. پدرم بسیار قهر شد اما من هیچ گناه نداشتم مادرم و پدرم مرا دشنام دادند که بسیار (تنبل هستی).

تنبل نیستم

ته یی چیرته چي خوریرم تنخوا گلې
تاپسې ډیر زیات کړیرم تنخوا گلې
ته زما د کورنۍ د درد دوا یی
بې له تا ځکه رنځیرم تنخوا گلې
زه مامور دې په هر نوټ باندي عاشق یم
ستا د عشق په اور سوزیرم تنخوا گلې
میاشتي تیرې شوې محروم دې د وصال یم
ستا له هجره ډیر ژړیرم تنخوا گلې
ستا له غمه مې رنگ ژیر وینه مې وچه
خدایرو مرگ ته نژې کیږم تنخوا گلې
کال په کال دی د دیدن وعدې اوږدیرې
لا په ستونزو اخته کیږم تنخوا گلې:
جدایي دې په آرمان د یو خو گون کړم
ورځ په ورځ پسې خواریرم تنخوا گلې
چې دې نوم واورم اوبه اوبه مې زړه شي
خپل بد حال ته حیرانیرم تنخوا گلې
د میوې هغوښو پر ما حرامه ځکه
په ډوډۍ هم نه میږیرم تنخوا گلې:
ستا نشتوالی یم له ژونده بیزار کړی
بیوسیو کې اوسیرم تنخوا گلې
ستا د هر څه دې بې نیازو ته چې گورم
لکه موم نو ویلې کیږم تنخوا گلې
بې معاشه که مې حال د ژوند همدا وي
خامخا زیاتې ورکیږم تنخوا گلې
یو ځل مخ دې راته دوې گوتې ښکاره کړه
خدایرو مرمه، تباہ کیږم تنخوا گلې!



د تاريخ په اوږدو کې د نړۍ په انځور

موږ په يوه رنگارنگه نړۍ کې ژوند کوو
په ډيرو هيوادونو کې رنگونه د بيلابيلو
عمومي رخصتيو استازيتوب کوي. هغوی
همدارنگه د دې لپاره کارول کېږي ترڅو
احساسات څرگند او ژبه راژوندي کړي. د
خپلې خوښۍ رنگ پيدا کړی او وگوری چې
د نړۍ په بيلابيلو برخو کې په څه مانا او
مفهوم کارول کېږي.

سور

- د لرغونو روميانو لپاره سور بيرغ د
جگړې او جنگ نښه وه.
- سور رنگ د ليد د نښې وړتيا په
درلودلو سره د توقف يادږندنې په نښو، د
توقف يا دريدنې په څراغونو، د بريك په
څراغونو، او د اور په تجهيزاتو او لوازمو
کې کارول کېږي او دا ټول تجهيزات په
سور رنگ سره رنگول کېږي.
- لرغونو مصريانو خپل ځانونه (سره
قبيله) بلله او د دې کار د ټينگار لپاره به
يې خپل ځانونه په يوه ډول سره رنگ سره
رنگول.
- په روسيه کې سور رنگ د ښکلا په
مانا دي. بلشويکانو کله چې په نولس سوه
اوه لسم کال کې تزار له ځواک څخه ليرې کړ
او سياسي واک يې تر لاسه کړ نو سور بيرغ
يې د خپل سمبول په توگه غوره کړ. له
همدې کبله وو چې سور رنگ د کمونيزم د
رنگ په نامه ونومول شو.
- په هندوستان کې سور رنگ د سرتيري
يا عسکر سمبول بلل کېږي.

- په جنوبي افريقې کې سور رنگ د وير
يا ماتم په مانا دي.
- داسې گڼل کېږي چې په نوي موټر
پورې د سرې يا زرغونې ليندې تړل د ښه
بخت په مانا دي.
- په چين کې سور رنگ د ښه بخت په
مانا دی او د همدې کبله د رخصتو او د
واده د رنگ په توگه کارول کېږي د چينايي
ماشومانو نومونه په داسې مراسمو کې
کينودل کېږي چې د سرې يا زرغونې هگې
د مراسمو په نامه يادېږي.

- خرافاتي يا د پوچې عقيدې لرونکي
خلک فکر کوي چې سور رنگ شيطان
ډاروي.

- د سره ليک ورځ د خاص اهميت او ښه
بخت درلودونکو ورځو څخه يوه ورځ گڼل
کېږي.

- په يونان کې هگې د ايستريا د حضرت
عيسی (مسيح) د بيا راژوندي کيدو د جشن
په مناسبت د ښه بخت په مانا په سور رنگ
رنگول کېږي.

- سور رنگ د هغو رنگونو له ډلې څخه
يو دي چې په ملي بيرغونو کې تر ټولو زيات
تر سترگو کېږي.

- د گلابو د گل په انگليسي جگړه کې
سور رنگ د لاکاسټر د کور رنگ وو چې د
يورک کورته يې چې سپين رنگ يې
استازيتوب کاوه، ماتې ورکړه.

- سور کميسي د ايټاليوي مشر
گابيردالي سرتيري وو چې معاصره
ايټاليایي په نولسمه پېړۍ کې سره يو موټي

کړه.

- سور ليدل کيدل د قهر او غصې په مانا

دي.

- سور کب يا هغه شي چې د رښتينې او
اصلي موضوع پاملرنه بل لور ته اړوي

- سره سترگه په الوتکه کې د شپې له
لورې الوتنه تر سره کول.

- که چيرې ووايو چې يو کارو بار سور
دي دا په دې مانا دي چې پيسې بایلل

کېږي.

شين:

- په ټوله نړۍ کې يواځې يو ملي بيرغ يو
رنگ لري چې هغه د لیبيا شين رنگه بيرغ

دي.

- لرغونو مصريانو به د خپلو معبدونو
غولي يا فرشونه په شنه رنگ سره رنگول.

- په لرغونې يونان کې شين رنگ د
برياليټوب په مانا وو.

- د سکاټلنډ په لوړو پرتو مخکو کې به
خلکو شنه کالي د وياړ د نښې په توگه
اغوستل.

- شين رنگ د ايرلنډ ملي رنگ دي.

- شنه شاد انگليسي په عاميانه ژبه کې
د امريکايي ډالر د بل په مانا دي.

- شين رنگ د تگ او حرکت په مانا دي.
کله چې ټول سيستمونه شنه دي دا په دې
مانا دي چې ټول شيان او هر څه کار کوي او
منظم دي.

- شنه کوټه د کنسرت په سالون او يا
تياتر کې هغې ځای ته ويل کېږي چې هلته د
کنسرت اجراکوونکي يا د تياتر لوبغاړي

ګوت ګوت کې د پلايلو مالګه

- بنفش زړه د امریکې د متحده ایالاتو هغه مډال دی چې په جګړه کې ټپي شویو سر تیرو ته ورکول کیږي.
- بنفش یو سلطنتي او پاچاهي رنگ دی.
- بنفشي رنگ وینا کفري او ناولې خبرې په ګوته کوي.
- (لیوناردو د اوینسي) په دې باور وو چې د تفکر ځواک کله چې په یوه بنفشي رنگه رڼا لکه د رنگ شوي شیشې په بنفشي رنگ رڼا کې تر سره شي، څو ځلي ډیرېږي.
- د ماشوم په کوټه کې د بنفشي رنگ شته والي د ځينو خلکو په وینا د رنگونو د تیوري پر بنسټ د خیال او تصور دودې او پر مختګ سره مرسته کوي.
- ریچارد واګنر خپلې او پراګانې په داسې یوه کوټه کې چې بنفشي رنگه څراغونه به په کې روښانه شوي وو، کمپوز کولې، البته چې نوموړي رنگ د هغه لپاره د الهام بڼه درلودله.
ژېړ:
- په مصر او برما کې ژېړ رنگ د ویر او غم نښه ده.
- په هسپانیا کې د اعدام پلې کوونکو کسانو په یوه وخت کې ژېړې جامې اغوستلې.
- په هندوستان کې ژېړې جامې د سوداګر یا بزګر نښه ده.
- د لسمې پیړۍ په فرانسه کې د ځایانو او مجرمینو د کورونو دروازې په ژېړ رنگیدلې.

وي.
- د آبي څخه بهر یا خوا په یوه نا اټکل شوې وخت کې د یوې نامعلومې سرچینې په مانا دي.
- آبي کتاب د ټولنیز پلوه د څرګندو او پیژندل شویو خلکو د لست په مانا دي.
- آبي وینه هغه سړي دی چې د یوې نجیبې کورنۍ څخه وي. نوموړې اصطلاح په احتمالي توګه د هغو ټینګو اریستو کراتانو د وینې د آبي رګونو څخه چې د لومړي ځل لپاره یې نوموړې اصطلاح وکاروله، اخیستل شوی ده.
- د آبي په لور د یو نامعلوم شي یا لورې په لور مانا لري.
- آبي پزه د یوه جدي او سختګیره سړي په مانا دي.
- آبي اوږدې جورابې د یوې هوښیارې، او په لوړه سویه پوهې میرمن په مانا دي.
- د لرغونې مصر فرعونانو به آبي کالي د بلاوو څخه د خپلو ځانونو د ژغورلو لپاره اغوستل.
- آبي قوانین د اخلاقي معیارونو د پلي کولو لپاره کارول کیږي.
- د آبي پټو ډله د تر ټولو ماهرو او لایقو خلکو یو ګروپ دي.
ارغواني، بنفش:
- مصري ملکې کلویاترا بنفش رنگ ډیر خوښاوه او مینه یې ورو سره درلودله.
- په تایلند کې کونډې میرمنې چې د خپلو میوو په مړینه باندې ویر او ماتم کوي، بنفش کالي اغوندي.

سټیژ ته د تلو څخه مخکې په کې کښیني او آرام کوي.
- شین سترګې بلا حسد یا کینه ده.
- شین ښکر د نوي راغلي او ساده سړي په مانا دي.
- شین د ځواب په مانا دي.
- د حسد څخه شین د کیني او کست څخه ډک په مانا دي.
- د شنې کوټې خاوند په دې مانا دي چې د نباتاتو په کرلو کې ډیر ښه او لایق دي یعنې چې بوټې کښیني نو شین کیږي.
- شین رنگ یو شفافخښوونکي او د طبیعت رنگ دی.
آبي:
- په لرغوني روم کې دولتي کارکوونکو آبي کالي اغوستل. نن ورځ پولیس او نور عامه کارکوونکي آبي کالي اغوندي.
- په چین کې آبي رنگ د کوچنیو نجونو رنگ دی.
- په ایران کې آبي رنگ د ویر او ماتم رنگ دی.
- آبي رنگ د جادو ګرو څخه د ژغورنې لپاره کارول کیده چې فکر کیده د هغوی نوموړي رنگ نه خوښیږي.
- که چېرې ریښتیني آبي یاست دا په دې مانا ده چې ریښتیني او وفاداره یاست.
- آبي رنگ د مینې په مانا دي له همدې کبله ده چې ناوې د هغې د واده په ورځ باندې آبي کالي اغوندي.
- هغه کوټه چې آبي رنگ شوي وي داسې ویل کیږي چې ستر یا لیرې کوونکي + بنفش کالي اغوندي.

لپاره کارول کيږي.
 - په چين کې تور رنګ د کوچنيو هلکانو لپاره دي.
 - تور زړي سړي يو بد او مضر سړي دي.
 - که چيرې ووايو چې کار و بار په تور کې دي دا په دې مانا دي چې نوموړي کار و بار پيسې گټي.
 - تور لست د خلکو او سازمانونو هغه لست دي چې په هغې کې د شاملو کسانو او سازمانونو سره بايد دي چې اړيکې وشلول شي او يا بايد مجازات شي.
 - تور رنګ د لوړ فرهنگ او کلتور او ښې سليقې سره تړلي دي. توره نکتايي رسمي مراسمي.
 - په کواټه کې تور ملاتړي يا کمربند يو کار پوه يا استاد راپيژني.
 - د موټرو په مسابقه کې تور بيرغ د چلونکي لپاره د دې نښه ده چې په مخکې بې ژوره کنده پرته ده.
 - تور ساتونکي د يوه لنډ غر او رزيل سړي په مانا دي.
 - لرغوني مصريان په دې باور او عقیده وو چې تورې پشو گانې د خدايي يا آسماني ځواک درلودونکي دي.
 - تور سږې يا پېوس د سکرو دکان د کارگرو يوه ناروغي ده چې په جاري او مسلسل توگه د سکرو د گرد د تنفس کولو څخه راپيدا کيږي.
 - تور ليک د وېروني او تهديد له ليارې د خلکو څخه د شيانو د ترلاسه کولو په مانا دي.
 - تور بازار د مالونو او پيسو د غير قانوني راکړې ورکړې په مانا دي.
 - تور پيسه د ټولنې څخه شپړل او رټل شوي سړي په مانا دي.
 - توره مينځه د سپينې مينځې پر خلاف د بر بنډولو او رڼا ته د راوستلو په مانا دي.
 - تور بهر د شپې له پلوه د هوايي حملو له ډاره د برېښنا په پريکولو سره او په تياتر کې په يوه ننداره کې د صحنو د بيلولو لپاره د تورتم د رامينځته کولو په مانا دي.
 - کله چې تاسې تور بهر ياستي دا په دې مانا دي چې د لنډې مودې لپاره مو شعور له لاسه ورکړی دي.

پيل د هند، ټايلند، برما، او سريلانکا د هيوادونو خلك مقدس گڼي. په دې هيوادونو کې نوموړي پيل داسې ملکيت دي چې يا د هغه څه، څخه ډير ارزښت لري چې په ساتلو او پاللوي لگيږي او يا هغسې يو شي دي چې د هغې څښتن يې نه غواړي مگر نه شي کولای چې ځان ترې خلاص کړي.
 - داسې گڼل کيږي چې په واده کې د سپينو جامو اغوستل د ښه بخت په مانا دي.
 - سپينه تودوخه د شديدې او قوي مينې، قهر، ځان تيريدنې او هيجان حالت بيانوي.
 - سپين لست د تور لست پر خلاف د په زړه پورې شيانو لست دي.
 - سپينه پيرونه هغه پيرونه ده چې په هغې کې کمپلې، د مخ او ځان وچوونکي او نور د بيديدنې او حمام توکي او شيان پلورل کيږي.
 - سپينه شوي گوميزه هغه سړي دي چې په پټه ډير بد سړي وي مگر په ښکاره ښه سړي معلومېږي، يعنې دوه مخې سړي.
 - سپينه برېښنا په عاميانه ژبه کې د سپوږمۍ د خلا، او په کور کې د جوړو شوو شرابو په مانا ده.
 - سپينه کوټه هغه کوټه ده چې پاکه وي او همدارنگه د تودوخي درجه په کې کنټرول شوي وي، گرد او خاورې و نه لري او د ډيرو دقيقو وسايلو او آلاتو د ساتلو لپاره کارول کيږي.
 - سپينې اوبه هغه څک لرونکي اوبه دي چې د سيند په هغه برخه کې چيرې چې سيند په ډيره چټکتيا سره د غټو تېرو په سر باندې بهيږي او پيدا کيږي.
 تور:
 - لرغونو مصريانو او روميانو به تور رنګ د وير او ماتم لپاره کاراوه لکه څرنگه چې نن ورځ يې ډيري اروپايان او امريکايان کاروي.
 - تور کميسي د هټلري المان په اردو کې امنيتي يا اطلاعاتي سرتيري وو چې همدارنگه داس. اس. په نامه سره هم پيژندل کيدل.
 - تور رنګ د ډير وختونه د راز او پټ شي

- په هندوستان کې هندوان د پسرلي د جشن د لمانځلو لپاره ژيري جامې اغوندي.
 - که چيرې وويل شي چې يو څوک د وينې ژير رنګ لري نو هغه سړي ډارن بلل کيږي.
 - په جاپان کې په ديارلس سوه اوه ديرشم کال کې د امپراتوري کورني تر مينځ د جگړې په اوږدو کې هر سرتيري د زړه ورتيا د نښې په توگه ژير دا ودې گل په خپله سينه کې ټومبه.
 - ژيره پټه د سرتيرو لپاره د جگړې په لمړۍ کرښه کې د ملاتړ او مرستې په مانا ده.
 - ژير رنګ د حسد، کينې او غولوني نښه ده.
 - په منځنيو پيړيو کې به لوبغاړو په يوه ننداره کې د مړي د نقش د لوبولو لپاره ژيري جامې اغوستلي.
 - څرنگه چې ژير رنګ په ښه توگه د ليدو وړ دي او له همدې کبله د خبرتيا د نښې په توگه کارول کيږي. همدارنگه نوموړي رنګ د قرنتين يا د نورو سيمو څخه د خطر د سيمې د بيلوني او په نښه کولو لپاره کارول کيږي.
 - ژير ژورناليزم د مسووليت نه منوونکي او له خطرې څخه ډکې رپوټ ورکونې په مانا دي.
 سپين:
 - سپين بيرغ د سولې او اوربند لپاره يوه عامه نښه ده.
 - په چين او جاپان کې سپين رنګ د وير او غم په مانا دي.
 - معمولاً داسې انځور شوي دي چې ملايکې سپينې چينې اغوندي.
 - لرغونو يونانيانو. په سپينې جامې اغوستلې تر څو په زړه پورې خوبونه ډاډيز او يقيني کړي.
 - مصري فرعونانوبه سپين تاجونه په سرول.
 - لرغونې فارسيان په دې عقیده او باور وو چې ټول رب النوعان سپينې جامې اغوندي.
 - يو سپين هاتې هغه پيل دي چې ډير کم پيدا کيږي او پيکه رنګ لري او نوموړي



وضعیت نشریات در هرات

سید آصف حسینی

فرهنگی و هنری توحید، انجمن حافظان و قاریان قرآن کریم، شورای همبستگی مردم افغانستان، شورای انسجام ملت مسلمان افغانستان مجتمع فرهنگی مهدیه بزرگ هرات و جامعه نوین نیز از مجامع مهم فرهنگی این شهر محسوب می شود.

نشریات کابل به صورت محدود در این شهر وجود دارد و مجله کلیل از خوانندگان زیادی دارد.

برپایی نمایشگاهها و محافل فرهنگی نیز در جهت رشد فرهنگی این شهر گام مؤثری محسوب می گردد.

در شهر هرات سینما وجود ندارد؛ اما ویدیو کلپ ها در این شهر از رونق خاصی برخوردار می باشند. که اکثراً مملو از فلم های ایرانی می باشد.

تلویزیون هرات حدود ۴ ساعت نشریات دارد که گاهی بیشتر یا کمتر می شود رادیو در این شهر ۲ ساعت صبح برنامه بخش می نماید و حدود ۲ ساعت بعد از ظهر.

عمده ترین مشکل نشریات و مطبوعات هرات کمبود بودجه میباشد که تعدادی از آنها متوقف گردیده است.

به چاپ میرسد، روزنه نور، شگوفه ها که مخصوص کودکان و نوجوانان می باشد، پیرلنیک، دعوت، ترویج زراعت غلات و سبزیجات که از سوی ریاست عمومی احیا و انکشاف دهات هرات برای رهنمایی دهاقین و سعی در شناسایی آفات زراعتی این ولایت دارد نشر می شود، غنچه های نور و دیپاچه می باشد.

البته نشریه های که از سوی مهاجرین مقیم خارج افغانستان به نشر می رسد نیز در این شهر دیده می شود. نشریه هایی چون، هری، فرهنگ، خط سوم، در دری.

موجودیت زنان در ۱۹ انجمن فرهنگی به آن رنگ خاصی داده است، انجمن خواهران اتفاق، انجمن خواهران مسلمان، انجمن فرهنگی بعثت، انجمن خواهران ولسوالی انجیل، شورای زنان نشانه بارز حضور زنان و سهم گیری در بهتر سازی فرهنگی و ترویج علم و دانش در این شهر می باشد.

مرکز آموزشی عمران، بنیاد لیسه های جوان، شورای متخصصان، انجمن اخلاق و معرفت، انجمن جوانان ترکمن، انجمن ادبی هرات، انجمن فرهنگی قلم، بنیاد فرهنگی و آموزشی شهید احمد شاه مسعود، کانون

هرات باستان را از لحاظ فرهنگ مطالعه و بررسی نماییم در حال حاضر بعد از کابل از بیشترین نشریه برخوردار است.

توجه به فرهنگ اطلاع رسانی از سوی فرهیخته گان فرهنگ در این شهر باعث ایجاد و تنوع نشریات گردیده است. چنانچه مطبوعات هرات از مضامین مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی برخوردار بوده و سعی در بهتر شدن و جذابیت مطالب صورت می گیرد.

در هرات حدود ۲۵ نشریه به چاپ می رسد از جمله یک روزنامه از طرف ریاست اطلاعات و فرهنگ هرات به نشر می رسد که اخبار را روزانه به نشر میسپارد همچنین هفته نامه هایی شورای "ملت" ارگان نشراتی شورای انسجام ملت مسلمان، "پیام همبستگی" نشریه شورای اسلامی همبستگی مردم افغانستان، "آوای نو" دو هفته نامه آزاد به سرپرستی آقای علوی رئیس امنیت هرات میباشد.

در هرات باستان ۱۵ ماهنامه منتشر می گردد که عبارتند از به ابتکار خبرنگار IOM، تخصص ارگان نشراتی شورای متخصصان هرات، اورنگ هشتم، کودک نشریه انجمن هرات، کنکاش اندیشه های جوان، معرفت، پیام جوان که از سوی محصلین پوهنتون هرات



ماریا عیار چگونه به آواز خوانی

عیار گردید

نوشته: شفیق سکندری

استودیوی رادیو برنامه چلچراغ را با من گرداندگی کند تقریباً چند برنامه ای نه گذشته بود در جریان که آهنگ پخش می کردیم ماریا عیار این آهنگ ها را به زمزمه می گرفت. و در صدای او کیفیت را به صراحت احساس می کردم. من چندین بار برایش می گفتم ماریا چرا آوازخوانی را اختیار نمی کنی؟ همیشه حرفهایم را به خنده جواب می داد که من کجا و آوازخوانی کجا؟ و می گفتم نی جدی می گویم یکبار استعداد خود را آزمایش کن حدس می زدم که امکان دارد تا فامیل اجازه خواندن را برایش ندهد و حتا سوال می کردم که آیا کدام ممانعت وجود دارد؟ می گفت نخیر کدام دلیل درین مورد نیست پدرم، مادرم، برادران و

ات یاری کرد بنویست خود مختار هستی، آخر چه چیز تازه را باید در مورد من بفهمی؟ در حالیکه همه چیز مثل آفتاب روشن است و مرا بکلی می شناسی. به این باور دارم من با نطق بی همتای کشور فریده انوری در رادیو ملی افغانستان که ریاست آنرا بعهدہ داشت در شبکه های ستلایت برای ۲۴ ساعت به خانه های افغانان ما در تمام ایالات متحده امریکا مهمان بودم با پردیوس و دایرکتوری برنامه چلچراغ که دو ساعت در هفته نشرات داشت آنرا گرداندگی می کردم. و در پهلوی آن محصل نیز بودم؛ زمانیکه من کالج میرفتم با ماریا عیار در محوطه کالج هم صحبت شدم و حرف ها بجایی کشید تا من از او دعوت نمایم تا به

قبل از اینکه اقیانوس ها را طی می کردم و از آنان عبور می کردم و فضای آرام و صلح انگیز کلفورنیا را پشت سر می گذاشتم همیشه بخاطر من یک نکته بود تا در باره دوستم ماریا عیار مصاحبه برای مجله دوستداشتنی اش (سباوون) تهیه نمایم؛ زمانیکه در گیر و دار آمدن به کابل عزیزم شدم وقت کافی برای صحبتی با او نداشتم به جز یک صحبت کوتاه تیلیفونی خدا حافظی و من در گوشی تیلیفون برایش علاوه کردم: ماریا جان مرا وقت مجال اینرا نداد تا با تو صحبتی برای مردم کابل عزیز داشته باشم وی با شوخی به من گفت: تو پدر وکیل من هستی چه نیاز به مصاحبه دارد هرچه دلت خواست هر بد و رد که در مورد من قلم

ذهنم تداعی کنم.

هنر ماریا عیار از سٹیژ همانشب آغاز گردید بعدش او را در محفل بزرگداشت از بیستمین سالروز تولد و وفات احمد ظاهر دعوت نمودم تا بخواند. آواز او بسا گیراست و در حالت حاضر او بالایی آوازش تمرین مینماید و این کار آوازخوانی را جدی گرفته است چرا که همه احساس نموده است که ماریا عیار زیبا میسراید، او با هنرمندان شناخته شده کشور بیشتر آشنایی حاصل نموده است CD را بنام زندگی به بازار هنر به ارمغان آورده است و بخاطر رفع تشنگی هواخواهان آوازش البوم دیگری را روی دست گرفته است که عنقریب به بازار هنر به ارمغان خواهد آمد.

تحسین می کردند و می گفتند که او زیبا میخواند و گیرای می خواند.

و همینطور برنامه سالگرد رادیو از سوی رئیس رادیو ملی افغانستان خانم فریده انوری بر پا گردید و تا آن وقت هنوز هم ماریا عیار تحت تأثیر میرفت و او از من تقاضا نمود و علاوه کرد که اگر من شفیع سکندری با او روی نروم شاید توان اینرا نداشته باشد تا روی سٹیژ بالا شود با من اینرا فیصله کرد تا با او آواز بخوانم، درینجا بود که خنده بلند کردم و جواب دادم که من؟ فکر کردم اول او شوخی می کند؛ ولی بعدش نخیر او جدی تر از من بود و بالاخره این خواهش پوره گردید و من هم قول دادم تا آهنگ را با او روی سٹیژ بخوانم اینکه چه بالایم گذشت اصلاً نمیخواهم دیگر آن را در

خواهرانم ازین ناحیه مرا هرگز نمی آزارند و دوست دارند تا یکی از ماها بخوانیم و بنوازیم. من و فامیلیم با خانواده ماریا عیار تا جاییکه آنان را می شناسم مردمان روشنفکر اند و در فامیل آنان همه چیز داخل چوکات است حتا طرز هنرمند بودند؛ چون درینمورد که آوازخوان زن در چند دهه اخیر در افغانستان و حتا در بین افغانان آمریکا چیزی دیگر توجیه شده است به همین ملحوظ زمانیکه یک دختر جوان در یک فامیل افغان دست به تبارز استعدادش می زند به یقین که انگشت انتقاد این و آن به طرفش دراز میشود.

به همین ملحوظ من می اندیشیدم که امکان میروید تا ماریا عیار از سوی فامیلش به ممانعت مواجه شود؛ ولی تردیدی که داشتم درست نبود، به هر صورت قصه را به منوال دیگر چرخ ندهیم حرف در اینجا بود که چطور توانستیم تا استعداد ماریا عیار را کشف نماییم همانطوریکه در بالا گفتیم همان زمزمه های او در جریان پخش آهنگهای برنامه چلچراغ در رادیو بود بدون اینکه او متوجه شود دسته مایکروفون را تخنیکر خوش ذوق برنامه وحید مومند بلند نمود تا صدایش مستقیماً به گوش شنونده های رادیو برود و آنان قضاوت کنند که چطور می خواند؟ بالاخره بعضی از شنونده های برنامه چلچراغ را به این سوال مواجه کرد تا در خط تیلیفونی مستقیم برنامه بیایند و سوال نمایند که این صدا از کی بود؟

روز دیگر گوینده محبوب تلویزیون فریده انوری را در استودیو نشر خواستم و او این آواز را شنید و کرد، وی دیگر آرام نه نشست و در استدیو آمد و گفت ماریا تو باید آوازخوانی را آغاز نمایی. از تصادف نیک در استدیو یک پایه هارمونیه داشتیم و از ماریا عیار تقاضا کردیم تا همانروز برای اولین بار صدایش را بلند کند نه با زمزمه آهنگی بلکه فقط صدای او با صدای آرمونیه همراه باشد. تمرین ها آغاز گردید و روز بروز صدای ماریا را هنرمندان که در نواحی شهر سانفرانسیسکو زیست داشتند می شنیدند



ماریا عیار با شفیع سکندری در اجرای رادیو ملی افغانستان با گرداندگی برنامه چلچراغ



د اعتياد ناوړه نتيجې

اعتیاد چې یوه عربي کلمه ده د عادت اخیستلو په معنا ده یعنې یو څوک چه په یوه څیز باندې عادت شي دې ته اعتیاد وایي. دا وه د لغت معنا خو د اصطلاح په لحاظ معنا بیخي توپیر پیدا کوي که څه هم رینه او مصدر یې یو دی.

نو په اصطلاح کې د عتیاد اسفه څه ته وایي چې یو انسان په چرسو شرابو او یا معتاد وایي یعنې په دې عادت باندې اخته کس. بنیایي څرگنده کړو چې د یوه انسان معتاد کیدل یعنې په چرسو او تریاکو اخته کیدل لومړی له سگرتو او تمباکو څخه سرچینه نیسي. یعنې د عتیاد لومړنی مور یا منبع سگرت یا چلم د چه تمباکو په کې کارول کیږي.

انسان چې په سگرتو باندې عملي شي ورو ورو دغه عملي ته وده ورکوي داسې چې که په ورځ کې یې درې سگرت څکول دا بیا په ورځ کې د سگرتو یوه ډلې (قطی) ته رسیږي.

خو په دې یې هم تسکین او ډاډ نه کیږي بیا چرسو ته پناه یوسي او له اسفه وروسته ه تریاکو باندې اخته شي چې بیا له دې خاندان څخه نور څیزونه دې خو د پیچکاری په وسیله یې معتاد شخص تزریقوي. دا نو بیا داسې مرحله ده چې انسان بنیایي د دنیا د کار او بار څخه لاس پریمنځي او د مرگ په غولې باندې

کې راغلی یو څیز چې حرام دی نو د اسفه څیز مشتبهاتو ته هم نژدې کیدل نه دی په کار د مثال په توگه چرس او تریاک چې حرام دی نو له سگرتو څخه هم ځان وساتي. تریاک چې حرام دی نو له نسوارو څخه هم ځانونه بچ کړي. ځکه په تدریجي صورت سره دا څیزونه انسان محرماتو ته څکوي.

بنیایي وایم ویل شي چې د معتادو کسانو سره آشنایي او ناسته ولاړه هم نه وي په کار، ځکه اسفه بر د دې څیزونو ستاینه ورته کوي او دا بل شخص به هم پرې عادت شي. اسفه چې وایي صحبت صالح ترا صالح کاند- صحبت طالح ترا طالح کاند.

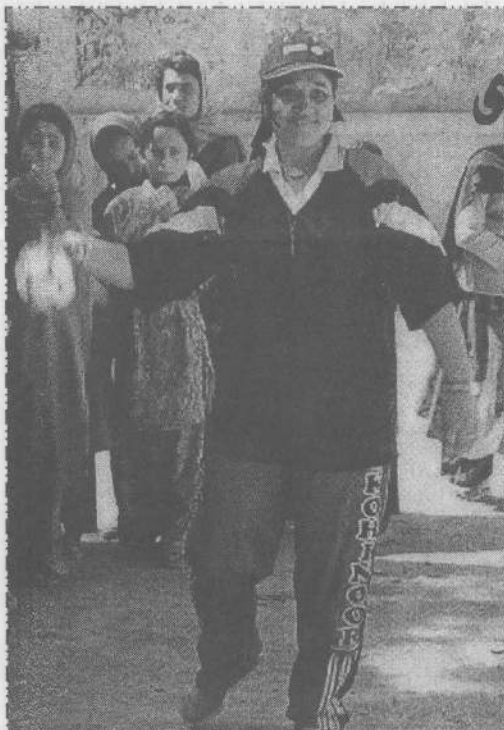
له نورو صحي او بدني ضررونو پرته دا څیزونه اقتصادي ضررونه هم لري چې یوه کورنی د اقتصد له نظره شخص یا غلا کوي یا به رشوت خوري او یا به نورو حرامو څیزونو ته لاس اچوي.

نو بنیایي چې موږ او تاسو له دې مخدرو موادو څخه چه د انسان عقل مستخدم وي (پتوي) کال وساتو، خپله ټولنه وساتو او په دې لاره کې بر اړخیز کوشنونه وکړو، تر څو زموږ ټولنه سالم اووسي.

ناست او د خپل ژوند د روستی پسې ورځي وشمیري. قرآن کریم له دې ولو څخه منع راوړي حکه چې دا ټول عقل له منحجه وړي د انسان صحت خرابوي او نو ټولنیز ضررونه لري چې دا د بشریت تباہ کونکي څیزونه دي. شراب چه په بنکاره توگه په قرآن کریم کې صحف ۴ بنودل شوی علت یې سکر (بې هوشی) ده چې د سکر په صوت د یوه ضرورت په اساس نه وي اسفه د شریعت له نظره منع بنودل شوی دی. عقل چه له انسان څخه ولاړ شي. بې ځایه به غړیمي اسفو کې به تاوان او سکتگی راجي.

د مثل په توگه یو معتاد ډریور موټر چه کوي او ډیر کسان وژني، یا د بل موټر یا شخص سره تادم او ټکر کوي چې دا ټول ضررونه دي. یو پیلوټ هم الوتکه غورځوي له خپل خط السیر څخه کریمي او سپرلی ټول تباہ کوي.

یو قاضي ناحقه فیصله کوي، یو عسکر یا فسر ټوپک په لاس بل شخص وژني. او داسې درواخله د دی نورو عسکرونو خاوندان. نو بنیایي چې یو انسان او په تیره یو مسلمان له دې ناوړه عمل څخه ځان وساتي په شریعت



دختران ورزشکار محل مناسب برای اجرای تمرینات سپورتی ندارند

توانست یک ویمپل ورزشی و یک تقدیر نامه اخذ نماید. وسیمه صدیق تا کنون تعداد زیاد شاگردان را از رشته باسکتبال در لیسه ملالی تمرینات ورزشی داده است. وی میگوید: ورزشکار خوب باید اخلاق حمیده برخوردار انسانی و تابعیت از امر استاد داشته باشد. او از نداشتن جای مناسب برای دختران ورزشکار جهت اجرای تمرینات ورزشی یاد آور شده گفت: دختران ورزشکار از این ناحیه دچار مشکلات زیاد هستند که توجه جدی مسوولین ورزش را در این زمینه خواهان است.

وسیمه صدیق عضو فنی مسلکی ریاست تربیت بدنی وزارت معارف و ترینر تیم باسکتبال منتخبه معارف از سال ۱۳۶۸ تمرینات ورزشی خود را تحت نظر استادان پوهنحی تربیت بدنی آغاز نموده و در مسابقات باسکتبال، والیبال دختران بحیث مربی مسلکی مسابقات را مراقبت و رهنمایی می نماید.

اولین بار در مسابقات اسپار تکیای پوهنتون کابل و اتلانتیک خفیفه (دویدن ۴۰۰ متر در استدیوم ورزشی دایر گردیده بود اشتراک نموده و حایز مقام سوم گردید. وی به اثر فعالیت های متواتر ورزشی

وزارت معارف در قسمت ورزش توجه جدی نماید

برایم داده شد.

همچنان در سالهای ۱۳۷۰ جهت اشتراک در مسابقات ورزشی که در کشورهای کویت، چین، آلمان، چکسلواکیا و هند دایر گردیده بود اشتراک نمودیم.

بیش از ۲۲ سفر به شهر های اتحاد شوروی سابق نمودم به همین ترتیب در دو جام آسیایی منعقد بنگله دیش و چین اشتراک کرده ام. وی افزود که یک ورزشکار وقتی می تواند موفق باشد که بردبار و با حوصله بوده اعصاب آرام عقل سلیم، بدن سالم، دید خوب، سرعت و عمل سریع، کنترل خوب، قوه فیزیکی و تمرکز فکری داشته باشد و در میدان نظم دسپلین را مراعات نماید و از تخنیک، تکنیک خوب برخوردار باشد.

فیض محمد نظری از وزارت معارف تقاضا دارد تا در قسمت ورزش توجه نماید سطح ورزشی در معارف افغانستان بلند برده شود تا اینکه ورزشکاران بتوانند در مسابقات داخلی و خارجی موفقیت لازم را بدست بیاورند.

خصوصاً در قسمت میدانهای ورزشی چمنازیوم سامان و لوازم ورزشی و تهیه عصریه برای ورزشکاران توجه جدی نمایند.



زیادتر می شد تا اینکه ۳۰ سال قبل از امروز تحت نظر مرحوم استاد موسی خان مدیر اسبق پوهنحی انجینیری و فوتبالر سابقه دار افغانستان، تمرینات ورزش خویش را آغاز کردم و به اثر سعی و تلاش زیاد توانستم تقدیر نامه ها و تحسین نامه های اخذ نمایم و در سال ۱۳۶۹ در سیمیناری که از طرف یکی از ترینران کشور انگلستان به نام مسترکیس از تاریخ اول الی ۱۴ حمل در استدیوم ورزشی کابل دایر گردیده بود تصدیق نامه بین المللی

فیض محمد نظری عضو ریاست تربیت بدنی وزارت معارف از سال ۱۳۵۱ به این طرف به ورزش فوتبال روی آورده و مدت ۱۲ سال به عنوان دروازه بان تیم ملی فوتبال افغانستان درخشیده است.

وی از سال ۱۳۶۹ خورشیدی به این طرف به صفت ترینر تیم معارف افغانستان اجرای وظیفه می کند او می گوید، من از زمان کودکی به توپ علاقه زیاد داشتم و قتیکه جوانان را می دیدم که با توپ بازی می کنند علاقه من

فراوان به تحصیل و تعلیم داشته و از نگاه رشد تعلیم و تربیه و تعداد دانش آموزان اولین ولایت در سطح ولایات افغانستان میباشد.

یکی از نهادهای تحصیلی این ولایت که سالهای قبل بر حسب ضرورت خواست و علاقه مردم ایجاد گردید مؤسسه عالی تربیه معلم ولایت بغلان میباشد.

پس بجاست در این مورد سخنانی از زبان "ناجیه ایماق" رئیس مؤسسه عالی تربیه معلم ولایت بغلان بشنویم: "مؤسسه عالی تربیه معلم بغلان یک نهاد علمی و اکادمیک به اساس تقاضای اهالی شریف ولایت بغلان به ویژه باشندگان شهر پلخمری و منظوری مقامات مربوطه به کمیت ۱۰۰ تن محصل در سه دیپارتمنت (ریاضی، کیمیا، دری) بمنظور ارتقای سویه تحصیلی در سال ۱۳۷۰ ایجاد گردید.

به تعداد ۷۵۰ تن محصل در شش دوره سه دیپارتمنت فارغ داده که ۶۰ فیصد آن را قشر انات تشکیل میدهد که فعلاً به صفت استاد در مکاتب ایفای وظیفه مینمایند."

خانم ایماق میگوید: "بیشترین خساره را این مؤسسه در دوران حاکمیت طالبان متقبل گردید که کتابخانه و لابراتوار مواد سمعی و بصری، میز و چوکی، موبل و فرنیچر آن را یا از بین برده و یا غارت نمودند که باعث رکود این نهاد فرهنگی شده و از فعالیت بازماند که این عمل تأثیرات سؤ بالای فرهنگیان و دانش آموزان این نهاد بجا گذاشت؛ ولی بعد از رویکار آمدن اداره مؤقت به همکاری مؤسسه "نیاز و ضرورت" دوباره امکانات قبلی را که از هم فرو پاشیده شده بود اکمال نمودیم.

شده و در جنگ اینجا مسکون مسکن گزین میباشند و تعدادی نیز کار و پیشه درین ولایت اختیار نموده و امرار حیات مینمایند ویژه گی خاص این ولایت نسبت به سایر ولایات اینست که ولایت بغلان راهی از کابل به ۱۲ ولایت شمال کشور دارد یعنی کابل را به ۱۲ ولایت شمالی افغانستان وصل مینماید. اکثر اهالی ولایت بغلان خصوصاً شهر زیبای پلخمری کسب آزاد (دکانداری) داشته و تعدادی هم در فابریکات تولیدی این ولایت مصروف کار هستند مردم آن علاقه

با عبور از دره زیبای سـالنگ اولین محلی که توجه هر عابر و بیننده را بخود جلب میکند مربوطات ولایت بغلان است آری ولایت و مرکز بغلان که طی ۲۳ سال جنگ از امن ترین و آرام ترین ولایات در سطح کشور بوده است حال نیز از نگاه امنیت و سطح تعلیم و تربیه و اقتصاد مردمش دومین ولایت بعد از کابل در ردیف دوم میباشد.

مردم این ولایت مرکب از اهالی سایر ولایت کشور بوده که به اثر جنگ ها بیجا



خانم ناجیه ایماق



معارف در ولایت بغلان را مثبت ارزیابی نموده و آن را حاصل فداکاری و خون بهای راد مردان استقلال و آزادی میدانند.

وی از جوانان محصل و متعلم هم از انانث و ذکور توقع دارد تا در بلند بردن سطح دانش آگاهی خویش تلاش نموده و جامعه خود را از کاروان ترقی و تمدن بسیار عقب مانده به زیور علم و دانش آراسته سازند.

سپرده تا لیلیه را به شکل دو طبقه یی اعمار نموده و در شش ماه اول سال ۱۳۸۲ در اختیار ما قرار دهد که در آنصورت قسمتی از مشکلات ما رفع خواهد شد.

مؤسسه عالی تربیه معلم ولایت بغلان وظایف خویش را مطابق پالیسی های دولت انتقالی و لوایح و رهنمودهای وزارت تعلیم و تربیه به پیش میبرد.

خانم ایماق وضعیست فرهنگی و

گفتنی است که در سال روان ۲۲۰ محصل بعد از سپری نمودن امتحان کانکور به این مؤسسه جذب گردیدند. این مؤسسه موفق و معرفی گردید که تعداد زیاد آنها از واحدهای اداری آن ولایت بوده؛ ولی به دلیل نبودن امکانات لیلیه اکثر آنها پروگرام درسی را تعقیب کرده نتوانستند، ناجیه ایماق از پروژه انکشافی آغاخان اظهار سپاس نموده گفت که مؤسسه انکشافی آغاخان وعده



محمد محسن نظری

سنگ و مس



نازنین حبیبی از دیپارتمنت ویدیوی مرکز مطبوعاتی آینده:

جوانان در زندگی اجتماعی نقش خاصی دارند و چشم ملت به جوانان است جوانان باید در همه امور زندگی از صداقت کار بگیرند بجای تقلید از مود و لباس دیگران از علم تخنیک و دست آورد های علما و دانشمندان تقلید نمایند موضوع دیگر در ارتباط عروسی جوانان است که باید دقت در آن صورت بگیرد شخصاً خودم علاقه دارم شخص جانب مقابلم مقبول، خوش تیپ، شیک پوش بوده و چون دوست با من زندگی کند آشنایی قبل از ازدواج ضروری است و خوش دارم همسر آینده ام دارای تحصیل بوده و زندگی مستقل داشته باشیم؛ چون پخت و پز را یاد ندارم؛ اما به پاککاری منزل علاقمند هستم.



یوسف فیضی متعلم صنف دوازدهم لیسه عالی امانی:



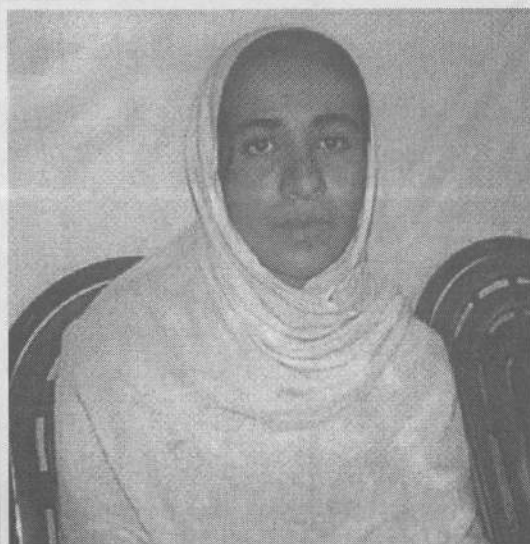
به نظر من زندگی انسان باید به زیور علم آراسته باشد خصوصاً جوانان که تکیه گاه آینده ملت ها هستند و مسوولیت جوانان افغان در شرایط فعلی کسب علم و دانش است ولو دانش مسلکی و یا علمی باشد یا حرفوی باید متکی به رشته خود بود.

در شرایط فعلی شاید علم برای کسب امتیازات مادی آنقدر مؤثر نباشد؛ ولی به هر صورت ذهنیت برای انسان می بخشد تا در اجتماع برخورد سالم و رویه نیک داشته باشد.

محمد همایون قاهر د استقلال د لیسی د یولسم ټولګي زده کوونکي:

د مطالعې او زده کړې سره ډیر مینه لرم او غواړم له دې لارې څخه خپل هیواد او هیوادوالوته خدمت وکړم د وزګاره او ناوړو دوستانو څخه مې ډیر بد راځي په اوسنی مهال کې ځوانان باید خپل پام د علم او زده کړې په لور وګرځوي او ناولي او ناسالم افکار له خپل ذهن څخه وباسي.



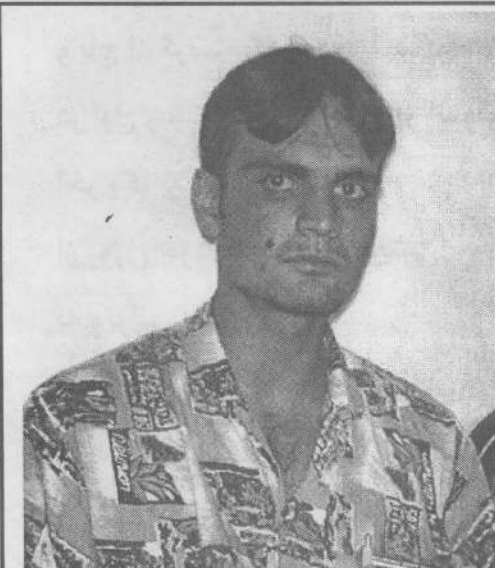


آرزو نظری معلمه آشیانه نمبر چهار!

کشور ما از ترقی تعالی سهولت ها و تکنالوژی جدید امروزی بدور افتاده است و برای جوانان است تا سعی و تلاش نمایند و کشور را از هر نگاه در دنیا مطرح بسازند خصوصاً پنج سال حاکمیت طالبان قشر انانث را در تاریکی محض نگهداشت و تأثیرات آن شاید تا سالهای سبال باقی بماند چرا که با مادیات جبران خساره شود؛ ولی معنویات وقت زیادی میخواهد تا آن را اعاده نموده و به حالت اولی برگردانند.

احمد قادر متعلم صنف دوازدهم لیسه عالی امانی:

رسالت جوانان و در مجموع همه انسانها نظر به احکام شرعی و قوانین وضعی کسب علم است کسب علم یا اندوخته های علمی در اجرای امورات برای انسان قوت بیشتر میبخشد و انسان را متوجه مسوولیت های زندگی اش میسازد و مسوولیت جوانان در کشوری چون افغانستان نهایت زیاد است چرا که زندگی مرفه و ایجاد سهولت های زندگی در کشورهای دیگر همه وابسته گی به نیرو، کار و فعالیت جوانان آن دارد.



ولي اکبر د کابل پوهنتون د هنرونو د پوهنځي فارغ التحصيل:

ځوانان د هیواد په بیا رغاونې او پراختیا کې فعاله او جوړونکې ونډه لري، پدې شرط چې هغوی ته د کار موقع ورکړ شي.

ما چې په ډیره مینه او شوق په خپله اختصاصي څانګه کې تحصیلات پای ته ورسول، خو اوس چې د دولت هر ارګان ته د کار لپاره مراجعه کوم، ویل کیږي چې بېست نلرو سترګې په لاره وسی. دغه وضعه د تحصیل کوونکي لپاره د خواشینۍ او نا هیلي سبب ګرزي او لــــه خپلي راتلونکي نه مایوسېږي.

دا په دولت پورې اړه لري چې د ځوانانو لپاره د کار زمینه برابره کړي.

لکھنؤ

خلیل الله روفی

اسطوره هابیل

به تعبیدم فرا مخوان
که من از تلخی این آزمون گذشته ام
الفبای آزادگی به من آموخت
تا به نفرین شدگان نکنم

مگر بگذار تا جمعیت مسلولی هم
از پشت پنجره بامدادان
به ازدحام کوچه خوشبخت بنگرند
اما عبور ثانیه ها را به یاد داشته باش
که ازین برهه ناسور قرن
چه شرمگانه میگذرد
آنچنانکه ذلت تاریخ بر قاییل گذشت
و اسطوره هابیل بر تارک زمانه ها
جاودانه باقی ماند

به تعبیدم فرا مخوان
که من از سلاله پنج ضلع ایمانم
به صداقت دستان باور ندارم
که اعتیاد به خون دارد
و باج از گرسنه گان صحرا میخواهد
در اوج رستخیزی این قرن پر آشوب
آخر بگو تو ای سوار قوافل
از روزن خرد به چه می اندیشی!
به ویرانی زمین؟
به گلوبال تمدن؟
یا به آزادی انسان؟
عنصریکه بازیچه قدرتش پنداشته ای

باسوگواران

واصف باختری

ز شهر فجر پیام آوری ظهور نکرد
چریک نور ز مرز افق عبور نکرد
دگر نداشت توان ستیز مرغ اسیر
مگوبه پنجره ها حمله از غرور نکرد
دلیم جزیره متروک آرزوها شد
مسافری گذر از آن دیار دور نکرد
روایتیست ز سنگ صبور در گیتی
کسی حکایت ازین شیشه صبور نکرد
تنور سرکش سوگی جوانه هاست دلیم
که نسل هیمة چرا شکوه از تنور نکرد
شهید من چه کنم دشمنه یتیم ترا
دگر کسی گذر از کوچه باغ نور نکرد
منم سیاه ترین سطر دفتر هستی
خوشا کسی که چنین سطر را مرور نکرد

سید فریدون ابراهیمی

همسایه

کنار شب مرا زنجیر کرده اند
مرا آنچه شکنجه می کند
مادر!

سوالی نیست

خود،

جوابیست

کسی از من نمی پرسد!

شمع آینده

صائب تبریزی

اگر دل از علایق کنده باشی
به منزل بار خود افکنده باشی
چنان گر از بساط خاک بگذر
که شمع مردم آینده باشی
همین جا صلح کن با ما، چه لازم
که در محشر ز ما شرمنده باشی
مکن چون صبحدم در فیض تقصیر
که دایم با لب پر خنده باشی
اگر شب را جو انجم زنده داری
همیشه با رخ تابنده باشی

قهار عاصی

سحری

سحری به یاد رویت هوش نماز کردم
به حضور دل تپیدم به خدا نیاز کردم
همه خانه را خیالت بگرفت و آرزویت
لب ناله بسته میشد، در گریه باز کردم
گله های شام هجران و غمینه های غربت
دو سه نکته بود از درد، منش دراز کردم
به مقام کبریایی که سخن نداشت راهی
به دعا نرفت کاری و ترانه ساز کردم
عطش چنان ز جا برد که رفته رفته آخر
ره کربلا گرفتم سفر حجاز کردم
پر و پای جلوه هایت گل سرخ بود و آتش
تب عشق دست داد و سر و پا گداز کردم



توله مینه مینه ده

عزیز عازم

خوشحال

بنکلی محبوبا می غم مرنکه ده
خیزه پینته ده او بانکه ده
جوش د خوشحالو کی نخیزه
مسته نأترینه می تر خنکه ده
سر می چی د او کری د لیلی په نوم
ناله می د خلکو مخ کی دنکه ده
زور می توله مینه مینه ده
مینه می سیخلی ده بی مرنکه ده
بایدی لود مرقیه میدان بایدی لود
پوه شه د غمارو خونه مرنکه ده
دوب یی په نیامرو کی رها نه ویی
د لوبه دنیا نا بایدی مرنکه ده
د لوبه دنیا نا بایدی مرنکه ده
د لوبه دنیا نا بایدی مرنکه ده

ره یویار غمار د دنیا مینه
سر تر بانه دلش د دنیا مینه
نیا بسته په سپر جهته
هر اندام جدا جدا مینه
تن یی تله د کل تر بایو
تمامی قسد ببالا مینه
توری سترگی توری وروخی
تور بایه اوده والا مینه
کسه هوا ده تله مخ دی
نشته بنه لور دا هوا مینه
هر چی دا هوا یی نه وی
هسته تله مینه مینه
دا غزل مینه مینه مینه

این صفحه را مردها بخوانند

اشکال حاملگی در سن سی

و پنج به بالا چیست؟

در سن سی و پنج سالگی قدرت باروری زن رو به کاهش میرود پس اگر تصمیم دارید تهیه یک پشوانه مالی مناسب و یا یک خانه ایده آل حاملگی خود را به تعویق اندازید بد نیست بدانید که سن ۳۵ سالگی به بالا به سادگی حامله نمی شوید.

علاوه بر این چون مشکلات زنانه معمولی نظیر آندومتریوز، تومور فیبروئید و اختلالات دیگر لگنی اغلب در اواخر دهه بیست و دهه سی ظاهر می شوند، ممکن است به علت داشتن احتمال یکی از این اشکالات اصلاً حامله نشوید.

آمار نشان داده است که حاملگی از سن ۳۵ سالگی به بالا با مشکلات و پیچیده گیهای بیشتری توأم است در ضمن ممکن است حاملگی بعد از سن ۳۰ سالگی منجر به تولد نوزاد ناقص گردد. برای مثال، از هفتصد نوزادی که از مادران در این سنین زنده متولد شده اند یکی از آنها منگولوتید بوده است میزان وقوع این بیماری نسبت به سن والدین متغیر است در زنانیکه زیر سن سی سال می باشد. این میزان یک در دو هزار بوده و در زنان بالای چهل سال یک یا دو صد است.

سالگی سن بسیار خوبی به نظر میرسد؛ ولی برخلاف زنها سالهای باروری در مردها بیشتر است، انزال و آزاد کردن اسپرم و ماتوزوئیدهای سالم ممکن است تا شصت الی هفتاد سالگی یا بالاتر ادامه یابد در هر حال از سن چهل و پنج سالگی در میزان باروری مردها کاهش نسبی حاصل می شود.

مردها در چه سنی قدرت

باروری خود را از دست

میدهند؟

بر خلاف زنها که تخمدانهای شان سرانجام فرسوده شده و قدرت باروری خود را از دست می دهند در بعضی مردها ناتوانی قدرت باروری معنایی ندارد.

تا چه سنی حاملگی توصیه

میشود؟

حتا اگر بیش از ۴۵ سال دارید، تا زمانیکه قاعدگی شما منظم است، نباید نگران باشید تخمک گذاری و حاملگی تا سن پنجاه و بالاتر نیز امکان پذیر میباشد؛ ولی بهتر است سعی شود از سن سی و پنج به بالا حامله نشوید.

آیا میتوان به دنبال اولین

نزدیکی حامله شد؟

بله، دنبال اولین نزدیکی هم میتوان حامله شد. در هر حال اگر یک زوج جوان حد اقل هر دو روز یکبار نزدیکی کنند، در طول یک ماه احتمال حاملگی ۲۰ درصد، پس از شش ماه ۶۰ درصد، در انتهای یک سال ۸۰ درصد و پس از ۱۸ ماه ۹۰ درصد است. اگر با این ترتیب بعد از ۱۸ ماه حاملگی رخ ندهد. بدون توجه به سن یا دفعات آمیزش، احتمال حاملگی بسرعت رو به کاهش می رود.

در چه سنی احتمال

باروری یک زن بیشتر است؟

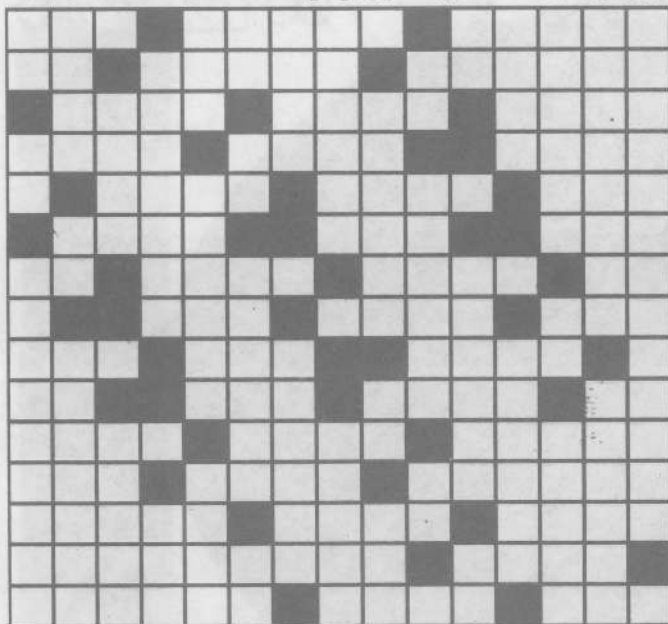
بین سنین بیست و بیست چهار سالگی؛ ولی شاید سن بیست چهار سالگی از نظر بارور شدن بهترین سن باشد. از سن بیست و پنج تا سی سالگی کاهش ضعیف و در پی آن یک کاهش پیوسته در میزان باروری بوجود می آید در سن چهل سالگی کاهش قابل توجهی حاصل می شود و پس از سن چهل و پنج سالگی احتمال حاملگی بسیار کم است.

در مردها چطور؟

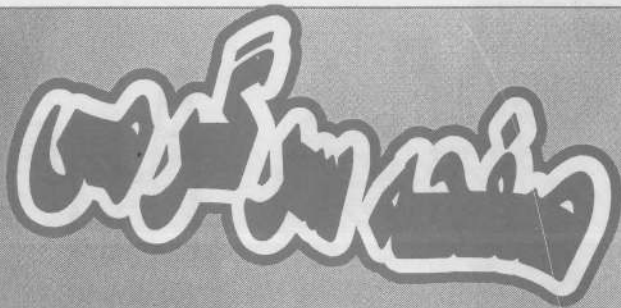
در مردها نیز سن بیست و چهار

حل کنید و جایزه بگیرید

تهیه و تنظیم: محمد جواد نظری از هرات



- ۴- پارازیت و مفت خوار- "راه" کوتاه- عمل قوم لوط-
- ۵- پلو، است اما کمی کم دارد- رقبأ، جمع حریف- شراب
- ۶- ساز چوپان- تکرار حرف است- محبت و خو گرفتن- عودیت.
- ۷- بر آمدگی انگشت- قد در مجل اقل امعای رقیبه و غلیظه- "پر" معکوس- از حروف الفبای فارسی.
- ۸- دارای خطر- صداق و پاکی-
- ۹- زاله، پارچه نازک- سخت گیر و عصبی.
- ۱۰- حرف افسوس- چهره و تصویر-
- ۱۱- گگوشه مثلث- مرفه- نفس خسته.
- ۱۲- سمبولیک و شعارینه- سید.
- ۱۳- روشی اقتصادی برای کم نمودن اثرات ضرر جسمی و مالی- از ماشین آلات راه سازی.
- ۱۴- سعی و تلاش، کوشش، دانه معطر- بخشی از غذای امان که رول عمده در کنترل فعالیت های بده دارد.
- ۱۵- آمد به رفتن است- تارهای سر- ترسناک- دنباله رو سوزن.



افقی:

- ۱- در اثر این مریضی تعداد زیاد آب توسط شخص مریض خلیع می گردد- "عمر فلمی از آنتونی کوین کارگردان مشهور امریکایی- قطعه خطی که دو نقطه دایره را به هم ربط دهد.
- ۲- مبارک باد شدید- پرندۀ زیبا و آب باز.
- ۳- "رنگی" به هم ریخته- هر ۹۰ سانتی متر- نمادی و علامت.
- ۴- واحد پول عربستان- از ۸ محصولات شیر- روزها.
- ۵ پرندۀ سخنگو- ۹ خدمتگار.
- ۶- اولین عدد با حرفی اضافه در آخر- کمکی و لوازم ماشین آلات- فریاد اسپ-.
- ۷- "را"- تکرار حرف است- مترقی- فشرده شده.
- ۸- عجم نیست- حیوانی است- سلطان.
- ۹- طلایی- سیستم دورانی به جز از دوران خون- صدای خوش.
- ۱۰- "یک عرب- مقام نظامی- (جانی) ناقص- بله فرنگی.
- ۱۱- آبء- ترس و واهمه- آبرفت، محل عبور آب سیلاب.
- ۱۲- و نازک مجاز- مربوط به جن- حمام عصری.
- ۱۳- شادی و سرور- آرزوی دل، هوای دل- پشیمان.
- ۱۴- اهل حکمت- پشتیبانی و وابسته- نزدیک.
- ۱۵- باران و پیروان هر پیامبر- "روایت می کند"- مخلوط گازات تنفسی- و میناح رو سوزن.

عمودی:

- ۱- وزیر مشهور و فرهنگ پرور سلطان حسین بایقرا.
- ۲- کمپاین مشهور و بزرگ در صنعت صوتی و تصویری- تفریح مردان- از حروف انگلیسی- چربی.
- ۳- مشایعت- می گویند "غم نداری آنرا بخیرید"- بدبختی و ناچاری.

پرو ویم آتشیز خانه



طرز تهیه شیر یخ

اول مقداری شیر را جوش داده همینکه شیر نزدیک به جوشیدن گردید اگر دانستید که شیر ترش شده قدری پولی را در بین آن در وقت جوش علاوه بدارید بعداً نشایسته را آب نموده و با شیر مخلوط کنید بعد شیر را سرد نمایید. پس قالب شیر یخ را آماده نموده شیر را در بین ظرف شیر یخ بیندازید و توسط دست یا چرخ آنرا دور داده تا شیر یخ خود را منجمد نماید و در حین چرخ دادن ظرف شیر در بین نمک و یخ یا برف گاه گاه همراه قاشق شیر که یخ شده است به پهلوی ظرف شیر یخ در بین آن قرار دارد بچسبانید که زود آماده گردد اگر شیر یخ از اندازه زیاد شیرین شود به مشکل منجمد میگردد بعد از آماده شدن در بین قاب کشیده بالای آن قیماق انداخته برای صرف نمودن مهیا است.

کتاب دانش کوته

- ۱- گوشت ماشین شده ماهی، پرنده، گاو یا گوسفند یک کیلو.
 - ۲- پیاز پوست شده ۱۱۰ گرم.
 - ۳- اگر گوشت چرب نباشد دنبه یا روغن ۱۱۰ گرم.
 - ۵- نمک و مرچ بقدر ضرورت.
 - ۶- سیر ۴ دندانه
 - ۷- مصالح دیگ، دارچینی، تخم گشنیز و زنجبیل میده ۲۰ گرم
 - ۸- تخم مرغ ۲ دانه
- طرز تهیه:
- اول گوشت را با پیاز، لوبیا و کچالو جوش داده و سیر اگر دنبه داشت همراه دنبه خوب ماشین شود بعد در بین آب با مصالح
- مخلوط کرده و دوباره ماشین نماید بعد تخم مرغ را همراه گوشت مخلوط نمائید. اگر گوشت بسیار سخت بود مقدار نیم پیاله آب یخنی و یا آب عادی انداخته شود بعد گوشت را دو حصه کرده روی یک ظرف هموار را قدری چرب کرده گوشت را لوله کده در بین ظرف قرار داده و روی گوشتهای لوله شده که مثل نان سیلو میباشد قدری آب بآدنجان رومی مالیده نیم ساعت قبل از صرف کردن بداش قرار داده بعد از پخته شدن به اندازه یک انج بریده به قسمیکه از هم جدا نگردد به غوری مناسب قرار داده. همراه ترکاری لیمو، نعنا و گشنیز خوش منظر نموده صرف نمایند.



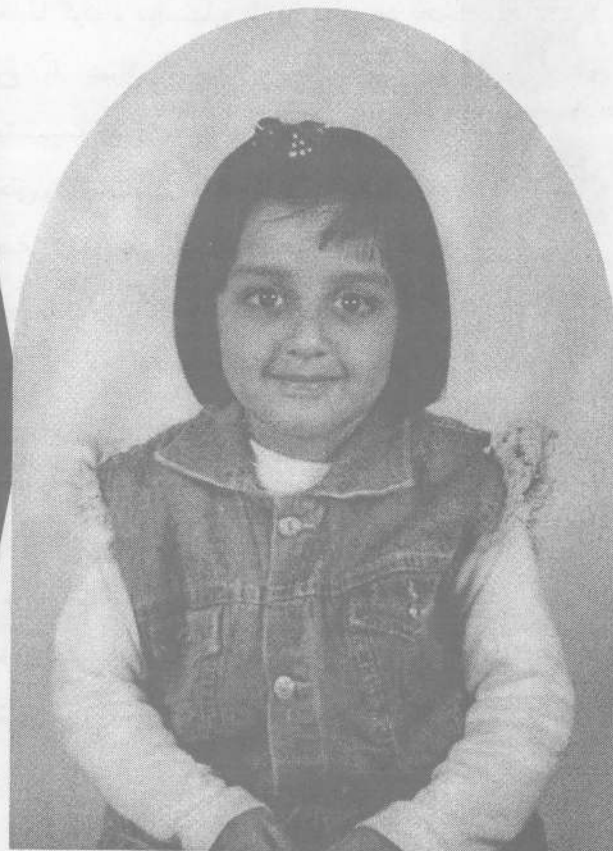
سپهر کودکان



انوش جان طفل تبر هوش



بینظیر دخترک مؤدب و با کرامت



اسیمه سیتی طفلک سه ولیم ساه که به سه پروگرام کمیونتر آشنایی دارد و اکنون مصروف فراگیری لسان انگلیسی میباشد.



ادیب جان پسرک لایق و هوشیار

یکی بود یکی نبود در یک دهکده دور افتاده مادر کلان پیری بود که دو نواسه داشت بنام های رویا و پرویز، مادر کلان که پدر و مادر نواسه هایش را از دست داده بود نواسه ها را از جان بیشتر دوست داشت رویا دختر خوب و به فرمان مادر کلان بود ولی پرویز گاهی از فرمان مادر کلان سرکشی نموده و بدون اجازه مادر کلان با پسران هم سن و سال خود به جاهای دور از محل خود میرفتند که مادر کلان از این کار او متأثر میشد و هر چند به پرویز توصیه میکرد که پسر جان خدا ناکرده بلایی بر سرش خواهد آمد خلاصه کلام که روزی پرویز با دوستان خود به قریه همجوار دور تر از قریه خود رفت ناگاه در بین جنگل از دوستان خود جدا گردیده و سراسیمه گردید در حالیکه نمی دانست راه برگشت کدام طرف است با گرگی درنده روبرو شد پرویز از شدت ترس گریه کنان به گرگ میگفت که اگر مرا بخوری مادر کلانم قهر شده و مرا خواهد کشت؛ ولی گرگ قدم به قدم نزدیک پرویز میشد شکارچی به سر وقت پرویز رسیده او را نجات داد. پرویز از شکارچی تشکری نموده و تعهد کرد که دیگر هیچگاهی نافرمانی مادر کلان را نکند.

آشپزی آسان



جمل

این را بدانید که زندگی برای همه فرار و تسلیب دارد و تنها این فرار و تسلیب ها برای شما نیست که چنین مام گرفته اید فقط باید بدانید که نباید در زندگی دیگران دقیق شوید از همه اینها که بگذریم اوقات خیلی شادی در انتظار شما است مهربانی شما کلید راهی به دلبازی دیگران است.

نور

بایدار باشید و این صفت یک راه گاه از دست ندهید چرا که در تمامی زمینه ها گشایش دارید و مشکلات سر راه تان یکی پس از دیگری حل خواهد شد. طوری که تعجب خواهید کرد برای حل مشکلات به دیگران اتکا نداشته باشید و از فکر و باوری خود تان کمک بگیرید.

جورا

کار امروز را به فردا نگذارید به این خاطر که هر روزی کار خاصی خودش را دارد، اگر به شکل منطقی به اوضاع نگاه کنید هم چنین خبرهای بسیار مسرت بخش به شما خواهد رسید که بی اختیار می گویند خدایا شکر حقیر ندی و باماست.

سرطان

بدون هیچ کلام توصیه می کنم به این درخت رسیدن به کسی نیست به شما کمک کند؛ اما بجای این که زانوی غم به بغل بگیرید، فرصتهای باقی مانده زندگی تان را به تلاش و عشق به فرصتهای طلایی تبدیل کنید، نامه ای یک دوست بسیار عزیز امید دوباره ای به شما می بخشد.



برای شما فال گرفته ایم

ات

یک قدم بزرگ بردارید و چیزی که باعث ناراحتی شما می گردد فراموش کنید و از خبرهایی که به شما گفته شده صرف نظر کنید از شریک زندگی تان پشتیبانی کنید تا کمی از مشکلات او را برطرف نمایید با آمدن یک مسافر شادی عجیبی در خانه شما حکم فرما می شود.

مجنه

از نظر کاری دست آورده خاصی خواهید داشت به تازگی دریافت کرده اید که هیچ کس جز خود شما نمی تواند کمکی برای شما باشد، با توکل به خداوند با نیروی عظیمی که در اختیار تان است اقدام کنید موفقیت از آن شما است یکی از دوستان تان مهمانی بزرگی برای شما بر پا می کند.

میزان

حسن پشت برای شما مشکل آفرین نبوده است و مانند سدی در راه پیشرفت شما قرار گرفته این وضعیت را کاهش دهید تا موفقیت را در آغوش بگیرید. گاهی هم خیلی زود تصمیم می شوید و تغییر رویه بدهید و به حال شریک زندگی تان در همه حال شما را مشایقت می کند راستی تولد تان مبارک.

عقرب

دستهای مهربانی به سوی شما دراز شده است گاهی شنیدن درد دل دیگران نوعی امیدواری در آنها ایجاد می کند که به هیچ عنوان کمتر از یکی کردن نیست. شاید به همین علت است که خود را سعادتمند می نگارید. در یک مسابقه و یا در یک قرعه کشی ننده خواهید شد شما در مسابقه بی زندگی هم برنده اید.

قوس

در یک اختلاف خانوادگی نقش جدایی دارید تقاضا می کنیم که حق را به حقدار بدهید تمامی آسمان آبی از آن شماست اطمینان و اعتماد به نفس فراوان دارید؛ زیرا وضعیت کاری شما بسیار جذاب است که این امر به شناخت شما بر می گردد.

جدی

یک توصیه جدی به شما دارم و آن اینست که با عقل تان عاشق نشوید نه با قلب تان مضنون بشوید. در تدارک یک سر خانوادگی هستید که خیلی خوش می گذرد زیاد در کار غرق شده اید، طوری که زندگی را فراموش کرده اید و این اصلا خوب نیست.

دلو

با رخسار بخت و چهره ای شاد به استقبال روزهای زندگی بروید، از شکست نهرانسته پیشنهاد می شود کمی از بار کار هایتان را کم کنید و خستگی خود تان را با چند روز استراحت جبران کنید به یک مهمانی دوستانه دعوت می شوید.

حوت

به تمامی خبرهای خوب فکر کنید به چنین به عشق پنجه داری تا کن چند پیشنهاد به شما می رسد و شما نمی دانید کدام یک را انتخاب کنید در زمینه شغل خویش می درخشید و به طور طبیعی بر سر زندگی خانوادگی شما برای دوستی قدر کردن شما بهتر است.



Roshan

New GSM mobile phone network promises a bright future for Afghanistan

Telecom Development Company Afghanistan Ltd (TDCA) is a consortium comprised of the Aga Khan Fund for Economic Development (AKFED), Monaco Telecom International (MTI), US based MCT Corp and worldwide telecommunications leader Alcatel. TDCA is the company formed to secure its GSM license in Afghanistan. Now that the company is close to providing its services, it is pleased to announce the launch of its brand "Roshan".

TDCA selected the name "Roshan" based on input received from customer focus groups. The word "Roshan" means "light" in Dari and Pashto, Afghanistan's two most widely spoken languages. "Roshan is an Afghan company, created to serve the Afghan people. The name Roshan underscores our commitment to help bring the country out of a troubled past into a bright future," said Mr. Karim Khoja, TDCA's Chief Executive Officer.

Roshan plans to deliver services of world-class quality in Afghanistan. The Roshan network will include features such as roaming, data and fax. The quality of the network will be closely monitored to ensure low blocked call rates (the number of times you cannot make a call when in an area of coverage) and dropped call rates (the number of calls that are not able to be completed). Network build-out is now well underway, with construction in progress on all of its sites in the Kabul area. Roshan's state-of-the-art Alcatel switch is currently under deployment and the project is working towards a commercial launch after a four-to-six week test phase of Roshan's network.

The logo features the word "ROSHAN" in a large, bold, dark red serif font. A thick, dark red curved line starts under the 'R', sweeps under the 'O', 'S', and 'H', and then curves up to end under the 'N'. Below the word "ROSHAN", the word "connection" is written in a smaller, dark red sans-serif font.

ROSHAN

connection

SABAWOON

July, August 2003

روشن

ملل
DS
350
120

شبکه جدید تلفون موبایل جی اس ام GSM آینده روشن را در افغانستان وعده نمود

TDCA مشتمل بر کمک اقتصادی آغا خان برای توسعه AKFED، مونا کوتیلی کام انترنشنل MTI، کمپنی MCT امریکایی و کمپنی مشهور ارتباطات تلفون الکاتل می باشد. نام TDCA بخاطر اخذ لایسنس (اجازه نامه GSM) بود. حالا کمپنی نزدیک به شروع خدمات است. این کمپنی مسرت دارد تا نام و نشان کمپنی را بنام روشن بصورت رسمی اعلان نماید.

محترم کریم خواجه رهبر هیات رئیسه TDCA گفت:
"TDCA نام روشن را از نظریات گروپهای مختلف مشتریان انتخاب نموده است. کلمه "روشن" در هر دو لسان ملی افغانستان (دری و پشتو) به معنی تابان است. روشن یک کمپنی افغانی بوده و برای خدمت به مردم افغان ایجاد شده است. روشن ما را متحد میسازد تا کشور را از گذشته تاریک به آینده روشن بکشانیم"

روشن تصمیم دارد تا خدماتی را به معیار جهانی عرضه نماید که فعلاً به دسترس قرار ندارد. شبکه روشن خصوصیتی مانند Roaming، اطلاعات، و فکس را مشتمل خواهد نمود. کیفیت شبکه از نزدیک کنترل خواهد شد، تا تعداد تلفون های که رخ نمیشود و تعداد تلفون های که در جریان صحبت قطع می گردد تا حد ممکن کم باشد. کار ساختمان شبکه در تمام قسمت های شهر کابل به پیش می رود. سویچ هنری الکاتل روشن فعلاً تحت توسعه قرار دارد و استعمال تجارتي خدمات آن بعد از چهار الی شش هفته انتظار می رود.

ROSHAN

connection

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library